

الكتاب: إثنا عشر رسالة

المؤلف: المحقق الداماد

الجزء: ٣

الوفاة: ١٠٤١

المجموعة: مصادر الحديث الشيعية - القسم العام

تحقيق:

الطبعة:

سنة الطبع:

المطبعة:

الناشر:

ردمك:

ملاحظات: طبعة حجرية / عني بطبعه ونشره ونفقته السيد جمال الدين المير

دامادي / بخط أحمد النجفي الزنجاني

بسم الله الرحمن الرحيم والاعتصام بالعزیز العلیم
الحمد لله رب العالمین حمدا تاما فوق حمد إلى مدین کما ینبغی لیهاء وجهه و جهات
عزه و کبریاء جلاله و الصلوۃ منه و من ملائکته المقربین و عبادہ المخلصین علی خیر
الشارعین و صفو المرسلین خاتم النبیین محمد المبعث رحمة للعالمین
اوصیاء المعصومین القدیسین من اهل بیته و عترته و حاته و آله اما بعد
احوج خلق الله و افرهم إلى رحمته محمد باقر الداماد الحسینی ختم الله له فی نشاتیہ
بالا

میگوید اخوان دینی و اخلاء ایمانی و اولاد معنوی و اصحاب اخروی کثرهم الله
تعالی عموما و مؤمن موقن متدین محمد رضا حلبی تبریزی استنبولی اصفهانی حفظه
الله
سبحانه و تعالی بعنایتہ فضلہ خصوصا التماس و الحاح تلتمس و افتراح از اندازه کر را
بیند

که متون اقوال و روس فتاوی من در مسایل ابواب عبادات که مکلفین را عمل
به احکام آنها فرض متعین و واجب متحتم و بی آن عبادت فاسد و بدون آن
اشتغال باطل است به لغت فارسی به عبارتی که مناسب اندازه افهام عامه

الانام بوده باشد صورت تحریر پذیرد و التماس ایشان را محیصی از اجابت و متلمس عزیزان را مجیدی از انجاح نیافته ابتغاء لوجه الله الکریم واحتسا با بذلك عنده الاجر العظیم صحیفه مشتمله بر غرایب فروع و نوادر مسائل ترتیب نموده شارع النجاة في ابواب العباداتش نماید و من الله الاستيفاق والاستيزاع والتوفيق والایزاع و به الثقة والاعتصام ومنه التائيد العصمه و این صحیفه انشاء الله العزیز المنان مرتب بر تقدمة و پنج کتاب و تختمه خواهد بود کتاب الطهارة والصلوة کتاب الزکوة والاحاس کتاب الصيام والاعتکاف کتاب الحج والمزار کتاب الجهاد والامر بالمعروف والنهي عن المنکر تقدمة در آن سه اصل است اول بر هر مکلف واجب عینی است که قبل از نماز قبل از وضو و غسل و تیمم و بالجمله از هر عبادتی از عبادات شرعیه علم یقینی به معارف مبدأ و معاد که اصول دین است به دلیل و برهان مفید یقین تحصیل نماید و حصول این علم یقینی شرط صحت جمیع عبادات است و هیچ عبادتی بی آن صحیح نیست و اسقاط تکلیف نمکند و تقلید قول غیر در آن کافی نیست

و اما قدرت بر حل شكوك و شبهات و تحقيق اسرار و مشكلات واجب
عيني نيست بلكه واجب كفائي است و شرط انعقاد صحت عبادت نيست و معارف
مبدأ و معاد عبارت از آن است كه به معرفت يقيني حاصلی از دليل و برهان بداند
كه الله تعالى موجد به حق و واجب الوجود بالذات و خالق كل عالم و صانع جميع
اشياء و موجودات ذرات ممكنات است و معبود به حق و مستحق عبادت
غير از جناب مقدس او نيست و صفات حقيقيه تمجيديه كه صفات كمال
نبويه و صفات تقدیسه تنزيهه كه صفات كمال سلبيه است همه را نفس
مرتبه ذات واجب كامل حق او بر اعلى مراتب تماميت و كمال مستجمع است
و صفات تمجيديه آن است كه الله تعالى به جميع اشياء عالم است بر اتم و اكمل
وجود و
علم تام او به جميع اشياء (در حال عدم اشياء و در حال وجود اشياء بر يك طريق
است

و زياده و نقصان نميپذيرد و بر جميع
ممكنات قادر است و قدرت كامله و جوييه او بر جميع اشياء بر سبيل ارادت
و اختيارات و مرید و مختار حقيقي اوست كه اختيار او تابع ارادت و اختيار
ديگري نيست و سمیع است به جميع مسموعات بآلت حاسه سامعه و بصير است
به جميع مبصرات بادوات قوت باصره و حی و قيوم است بی مشابَهت

و ملابست حیات جسمانی و روح حیوانی و حیات هر صاحب حیات حسی و عقلی
از فیض

صنع اوست و متکلم است ببادوات لهجه و لهات و اعصاب و عضلات و کلام
او حق و صدق و مطابق واقع و نفس الامر است و قدیم ازلی سرمدی است و دایم
باقی ابد است

و بالفعل حق محض است از جمیع جهات و جمیع حیثیات صفات کمال را
بالفعل مستجمعت به مجوزت حقیقت يك حیثیت جامعه که آن حیثیت و خوب
ذاتی است و به همین حیثیت جامعه که آن من جمیع الوجوه والجهات تام است و
فوق

التمام و صفات تقدیسه آن است که یکی است به وحدت حقه حقیقه که از هیچ
جهت

شريك و انباز ندارد و مقدس و منزه است از مثل و شبیه و نظیر و کفووند
و ضد و جسم و جسمانی نیست و جوهر نیست و عرض نیست و منق به اجزای
مقداری

نیست و مرکب از اجزای ماهیت نیست خواه اجزای معنویه متبانیه و خواه
اجزای محموله ذهنیه احدیت حقه و صمدیت مطلقه او متقدس است از کثرت
قبل الذات و کثرت مع الذات و کثرت بعد الذات و مکانی و زمانی
نیست بلکه خالق مکان و زمان است و متعالی و متعاطم است از حدود
جهات و ابعاد و امتدادات و محال است که جزئی شود و قوت باصره

ادراك او كند نه در دنيا و نه در آخرت و ممكن ذاتى نيست كه حقيقت متقدسه او در هيچ ذهنى از اذهان مرتسم شود و هيچ مدركى از مدارك اشعري از شاعر عاليه و سافله و عاقله و متخيله را به ادراك كنه ذات و دريافت نفس ماهيت و تصور مرتبه كمال كبرى او را ميبوده باشد و وجوه و صفات حقيقيه در جناب احديت او زايد بر ذات نيست بلكه عين مرتبه ذات است و حقيقت واجب بالذات از ماهيتى وراء صرف وجود حق متعالى است و از شوايب ما بالقه و تدريج تقاب و تغير و تبدل من جميع الجهات متقدس و متعزز است و محال است كه با موجودى از موجودات متحد يا متصل شود و در چيزى حلول كند و به موضوعى يا محلى قايم باشد و نيز محال است كه چيزى در او حلول كند و امكان ندارد كه محل حوادث باشد و عوارض متجدده على التعاقب بر ذات حق نام قدوسش متوارد شود تعالى عن ذلك كله علوا كبيرا نفس حقيقت واجب بالذات به حسب مرتبه ذات جمله اسماء حسنى را خواه اقامة و خواه سلبه مستحق است بى تفاير جهات و تكثير حيثيات و نظام كل وجود جملگى عالم امكان فعل الله تعالى است و به جميع اجزا احداث است و هيچ چيز در سرمديت و چيزى ديگر غير او موجود نبود پس كل عالم بعد از عدم صريح به عنایت

و ارادت و حکمت و قدرت الله تعالی در هر حادث شد هر چیز که علم الهی محیط بود

با آنکه آن چیز خیر نظام وجود و موافق مصلحت عالم است ارادت ربوبی و قدرت و جویی به عنایت جامعه و رحمت و اسعه ایجاد آن کرد هیچ چیز از خیرات نظام وجود ترك نکرد هر چه في حد نفسه جهت خیریت و حسن ذاتی داشت مختار ارادت

و اختیار ازلی مخلوق قدر و رحمت لم یزلی ولا یزالی شد افضل و اکمل و جوه ممکنه

حق استحقاق هیچ ماهیتی و استعداد هیچ ماده ضایع و مهمل و متروک و معطلی نماند خالق

عالم حکیم عدل و جواد متفضل است و رعایت عدل و حکمت و لطف و رحمت بر او واجب و از عنایتش ممتنع التخلف است و اینان به قبیح و اخلاق به واجب از جناب او ممکن نیست حکمت دو معنی دارد یکی افضل علوم به افضل معلومات و آله تعالی کنه ذات خود را که افضل معلومات است به علم تام کامل خود که افضل علوم است مداند و جز او هیچکس را این علم حاصل نیست دویم آنکه فاعل فعل مختار محکم و متقن و متطوی بر فایده و عنایت و مصلحت و منفعت بوده باشد و عقول مرجیح عقلا در ادراک و احکام و اتفاق و غایات و فواید و نصایح و منافع و تدبیر خیرات و برکات که مطاوی هر فعلی از افاعیل فعال علی الاطلاق

بر آن منظوی و مشتمل است متحیر و بهور و متفکر و مدهوش مانده پس حکیم
 حقیقی به هر دو معنی
 نیست الا قیوم واجب الذات جل سلطانه و هر چه در عالم امکان وجود یافته
 به قضا و قدر الهیت خیرات عالم متعلق اراده داخل قضاء بالذات شده است
 و شرور بالعرض از آن حیثیت که لوازم خیرات کثیره و مصالح جلیله است و در
 لطف
 و حکمت و فض و رحمت (و عنایت و عدالت الهی واجب است که تکلیف بندگان
 کند) به اراده
 و اختیار خود نه از روی جبر اضطرارایتان به حسنات
 و افعال جمیله و اجتناب از سیئات و اعمال قبیحه نماید حسن و قبح ذاتی افعال و
 اعمال
 مناط امر و نهی است الهی است و واجب است که ابتعات انبیا و سفراء ارسال
 مرسلین و سادرعین
 کرده به طریق وحی و الهام به توسط ملائکه و روح القدس کتب سماوی بر ایشان
 تنزیل
 نماید و قوانین شرع و سنت و وظایف طاعت و عبادت وضع کند و وعده
 و وعید و مجازات افعال حسنه و اعمال سیئه مهمل نگذارد و واجب است که نبی را
 وصی
 و خلیفه از جانب الله تعالی منصوب بوده باشد که امام امت و حافظ سنت باشد
 و واجب است که ائمه و انبیاء از خطایا معصوم و از خطا مقطوم بوده باشند و پیغمبر
 ما صلی الله علیه و آله
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاء و اکرم مرسلین است و دین او افضل و
 اتم
 ادیان و قرآن منزل بر او کتاب معین سماوی و کلام کریم الهی و نور عقلی

درخشان و معجزه قولی؟ باحی؟ ما بقی الزمان و بر جمیع صحف سماویه و کتب الهیه دلیل و برهان است و هر چه انبیا از آن خبر داده است در امر موت دنیوی و حیات اخروی و بعد از موت دنیوی معاد جسمانی و روحانی در نشأ آخرت و جمیع مواعید الهی علی السن انبیائه وبالجملة کل ما جاء به النبی محمد صلی الله علیه وآله و نطق به همه حق و صدق و مطابق محض واقف است و ائمه اثنی عشر که اوصیاء رسول الله و حفظه دین الله شفعاء یوم المحشر ایشانند أو لهم کتاب الله الناطق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه و اخرهم مهدی هذه الامه قایم اهل البیت عجل الله فرجه همه معصوم و مقطوم و خازن اسرار وحی و حافظ احکام دین و امام مفترص الطاعه و مطاع مرجو الشفاعته صلی الله علیه وعلیهم واجمعین و بی اقتدا و اهتدا به ایشان و بتصدیق حقیقت معاد جسمانی و روحانی و سعادت و شقاوت اجساد و ارواح و نواب و عقاب و لذات و آلام حسی و عقلی و منوبت و عقوبت ابدان و نفوس مجردة امید فوز و نجات از روی جنت و بهجت حیات است محال و طمعی است بیهوده این است آن مقدار از معارف مبدأ و معاد که تحصیل آن واجب عینی و معرفت

آن من سبیل الیقین شرط انعقاد عبادت است و تقلید هیچکس از علماء و مجتهدین در آن کافی و جایز نیست و اما تحقیق سایر اصول و براهین و تقریر مقدمات و ادله و تحریر اسئله و اجوبه و ما يتعلق بذلك واجب کفائی است نه عینی و کافی است

که در هر قطری از اقطار اسلام حکیمی عالم ماهر بوده باشد که عارف به اصول و امهات

و قادر بر حراست بیضه دین از شر شکوک و شبهات باشد و بعضی گفته اند که در هر مسافت

قصر وجود شخصی چنین واجب است و علمی که متکفل بیان این معارف است شطر ربوبیات

علم الهی است و ضامن اتمام حقایق آنها علی سبیل حق التحقيق و حل عقده شك و جسم مادة شبهه علی القول الفصل من سواء الطريق مصنفات من است مثل کتاب تقویم الایمان و کتاب تقدیسات و کتاب قبات حق الیقین ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم اصل دویم

مکلف به قوانین شرعیه در زمان غیبت امام اصل که امام معصوم است منصوب من عند الله باشد منحصر است در مجتهد و مقلد مجتهد فرض مجتهد آن است که در جمیع

مسائل اجتهاد نموده به ظن خود عمل نماید و اصح آن است که تجزی در اجتهاد صورت

صحت ندارد بلکه مجتهد آن است که بالفعل ملکه اقتدار بر اجتهاد در کل مسائل و حالت

استنباط جمع فروع از ادله تفصیله و مدارك اصلیه او را حاصل بوده باشد و علمی
که ماده
اجتهاد کلی است تحصیل کرده باشد و فرض مقلد این است که جمیع فروع دین و
احکام مسائل
را از مجتهد که مستجمع شرایط اجتهاد و فتوی است به واسطه یا به يك واسطه یا به
وسایط
مترتبه که همه به صفت عدالت موصوف بوده باشند اخذ نموده در عبادات
و معاملات و عقود ایقاعات و حدود و جنایات به مظنون مجتهد و قول
او عمل کند و شرط است که آن مجتهد زنده باشد چه عمل به قول مجتهد مرده
جایز نیست
و مقررات که إذا مات المجتهد مات قوله و این مسأله نزد علما و مجتهدین
امامیه رضوان الله تعالی علیهم محل خلاف نیست و در هیچ عصر منکر اشتراط
حیات مجتهد واجب الاتباع معروف نبوده است و اکثر علما جمهور نیز بر آن اتفاق
کرده اند و بالجمله مخالف در این مسأله نیست الا بعضی از مجاهیل علماء عامه و
سر مقام
آن است که چون در ظنیات خطا بر مجتهد جایز است و در صورتی که مخطی بوده
باشد
نیز مثاب و مأجور و ظن او که عبارت است از اعتقاد راجح قائم به نفس مجتهد علی
الاطلاق معمول به واجب الاتباع است و موت جسمانی که حقیقتش انقطاع
نفس مجرده است از عالم بدن و رجوع به عالم ملکوت میقات ظهور حقیقت

حق و انکشاف بطلان باطلی است پس تواند بود که ظن مجتهد که در دین نشأ قایم است

به نفس او موافق ثواب نبوده باشد و بعد از موت خطأ آن ظن منکشف شود پس اعتقاد و قائم به نفس مجتهد که متبع است باقی نماند و استصحاب بقاء آن اعتقاد

به طریق زمان حیات معقول این است چه در استصحاب بقاء موضوع بر حال خود معتبر است چنانچه در مقام خود مقرر و مبین شده است پس حال موت را به حال حیات مقایسه کردن ببصیرتی است و از این جهت موت مجتهد موت وجوب

اتباع ظن اوست و این نکته لطیف و دقیق و از نظر عین غیر مستمهر مستور و محجوب است و چون مجتهد در عصری متعدد باشد واجب است بر مقلد که تابع اعلم

و مقلد او بوده باشد و اگر در علم متساوی بوده باشند تقلید اورع لازم است و اگر در ورع نیز متساوی بوده باشند مقلدین در تقلید هر کدام از ایشان که اختیار کنند مختارند و حق آنست که همچنان که به مقتضای عنایت و رحمت و لطف و حکمت واجب است که الله تعالی عصر را از مجتهد خالی نگذارد و همچنین

واجب است که به عنایت الهی (مجتهد) که اعلم یا اورع مجتهدین عصر بوده باشد مفقود

مقلدین نباشد و خیر تحقیق این مسأله علم اصول است و ثبوت اجتهاد و مجتهدین

که مناط وجوب تقلید اوست به یکی از سه امر حاصل است اول آنکه مدعی اجتهاد مشهور العلم و مشهور الفتوی و در مسائل و فتاوی مرجع و متبع بوده باشد دویم آنکه مقلد از اهل تمیز و به شرایط اجتهاد عارف بوده باشد و به ممارسات و مناظرات حالت اجتهاد شخصی بر او ظاهر شود سیوم اذعان علماء که به طریق اجتهاد عارف باشند اگر مقلد خود از اهل تمیز و ارباب معرفت نباشد و نیز مدعی اجتهاد معروف الحال و مشهور العلم و الفتوی نبوده باشد و عدالت از شرایط قبول قول مجتهد است در اخبار از بذل جهد و حصول ظن که وجوب تقلید او به آن منوط است و شرط اجتهاد فی نفسه نیست پس مجتهد غیر عادل را عمل به ظن خود واجب است و مقلدین را عمل به قول او جایز نیست و عدالت مجتهد که شرط نفاد حکم و قبول قولی اوست به یکی از چهار چیز ثابت میشود یا به معاشرت و مخالطت تام و اختیار و استعمال احوال او ظاهر او باطنا یا به شهادت عدلین یا به استفاضه و شباع یا به اقتدا او اتمام صلی و اختیار به او در صلوات فریضه و بعضی از احکام این مقام در باب امر به معروف

و نهی از منکر مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز العلیم و بالجمله هر کس که تحصیل

معرفة الله نکرده معارف مذکور مبدأ و معاد را به دلیل و برهان ندانسته باشد و
مسائل

طهارت و صلوة را از مجتهد حی اخذ نکرده باشد در حکم تارك الصلوة و نماز او
به منزله (ترك) نماز است اصل سیم در اصول معتبره احادیث ثابت شده
که نماز اساس دین اسلام است و تارك متعمد به طریق اسرار کافر است و این حکم
اجماعی جمیع فرق مسلمین است و از جمله احادیث این باب حدیثی چند
معتبر متفق علیه ذکر میکنم اول عروه الاسلام أبو جعفر بن بابویه الصدوق در
کتاب من لا یحضر الفقیه به طریق ثابت جزم از رسول صلی الله علیه و آله وسلم
نقل کرده و رئیس المحدثین أبو جعفر کلینی در جامع کافی به طریق صحیح از عبید
بن زرارة

عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام روایت کرده است قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله مثل الصلوة مثل عمود القسطنطین إذا
ثبت العمود نفعت الاطناب والاورتاد والفشاء وإذا نکسر
العمود لم ینقع طناب ولا ند ولا غشا مثل نماز در میان اعمال دینی
مثل عمود یعنی تیرک خیمه است اگر عمود ثابت و قائم است طنابها و میخها
و پرده نفع دارد و اگر عمود شکسته شود هیچ طناب و میخی و پرده فایده ندارد

ثانی به طریق کلینی و طریق من لا یحضر الفقیه به سند صحیح از معاویة بن وهب قال سألت یا ابا عبد الله علیه السلام عن افضل ما یتقرب العباد الی ربهم واحب ذلك الی الله عزوجل ما هو فقال ما اعلم شیئا بعد المرفه افضل من هذه الصلوة الا ترى ان العبد الصالح عیسی بن مریم علیه السلام قال واوصائی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا گفت وهب به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردم از افضل آنچه بندگان به وسیله آن تقرب مسجوئید به درگاه پروردگار خود و دوست داشته ترین آن اعمال پیش جناب الهی عز وجل فرمود که نمدانم که بعد از معرفت

معارف ربوبیات هیچ چیز افضل از این نماز آیا نمیبینی که بنده صالح عیسی بن مریم علیه السلام گفت که الله تعالی مرا وصیت کرده است به نماز و زکات مادام که در قید حیات بوده باشم بعد المعرفة دو معنی دارد اول آنکه معرفة الله افضل جمیع حسنات است بعد از آن نماز افضل است از سایر اعمال دویم آنکه نماز که بعد از

معرفة الله و علم به معرفت مبدأ و معاد بوده باشد افضل است از جمیع طاعات و عبادات چه معرفت مبدأ و معاد شرط صحت نماز است چنانچه در حواشی من

یحضر الفقیه آورده ام ثالث از طریق من لا یحضر فقیه و کافی کلینی و سایر اصول معول

علیها به طرق و اسانید مختلفه قال الصادق علیه السلام أول ما یحاسب به العبد علی الصلوة فإذا اقبلت منه قبل سایر عمله اول آنچه محاسبه بنده بر آن میشود نماز است اگر از او مقبول شد سایر اعمالش مقبول است و اگر بر او مردود شد جمیع

طاعات مردود است رابع از طریق کلینی و من لا یحضر الفقیه و سایر اصول حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وآله الصلوة میزان فمن وفي استوفی نماز ترازوی دین و مکیال سعادت است که جمیع طاعات و حسنات بر او سنجیده

میشود پس هر که حق آن ترازو ادا نماید و شاهین و کفتین و خیوط ارکان و واجبات

و وظایف او را چنانچه باید قایم و مستقیم دارد استیفای سعادت دنیا و آخرت کرده باشد خامس حدیث مشهور از اهل بیت نبوت و عصمت صلوات الله و تسلیماته علیهم که صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب من لا یحضر الفقیه مرسلای روایت کرده است

و مراسیل کتاب فقیه در حکم مسانید صحاحت نزد اصحاب نور الله تعالی مضاجعهم و شیخ الطایفة أبو جعفر الطوسی قدس الله نفسه در کتاب تهذیب الاحکام به طریق مسند حسن بلکه صحیح علی الاصح از حماد بن عیسی روایت کرده عن الامام

الصادق ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام انه قال الصلوة لها اربعة
آلاف حد یعنی هر يك نماز فریضه چهار هزار حد دارد از واجبات و مستحبات
و وظائف و آداب و مثل آن است حدیث معمول به معقول علیه مشهور از ائمه
طاهرين معصومین صلوات الله الزاکیات علیهم اجمعین و در فقیه و در تهذیب
مرسلا روایت شده عن سيدنا المنتصی المرتضی ابی الحسن الرضا علیه از کی الصلوه
والتسلیم قال علیه السلام الصلوة لها اربعة الاف باب یعنی نماز واجب
چهار هزار در دارد از مقدمات و شرایط و متهمات و وظائف و ارکان
و احکام و متکلات و مزینات و ما این دو حدیث شریف را در خواستی من لا
یحضر الفقیه بفضل الله تعالی علی ابلغ الوجوه و اتمها شرح کرده ایم ساوس حدیث
مشهور

متفق علیه مختلف المتن والاسناد عن سيدنا رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم وعن نور الله الباهر مولانا ابی جعفر الباقر علیه السلام قال
صلى الله عليه وآله الطاهرين ان من الصلوة لما يقبل نصفها و
ثلثها وربعها و خمسها إلى العشرون منها لما تلف كما تلف التواب
الخلق فيضرب بها وجه صاحبها یعنی به تحقیق بعضی از افراد نمازی است که

نصف آن مقبول بارگاه کبریای الهی مشهود و بعضی از آن نمازی که ثلثه آن به
 درجه
 قبول میابد و بعضی از آن نمازی که ربع آن به درجه قبول میرسد و بعضی از آن
 نمازی
 که خمس از آن قابلیت شرف قبل مدارد و همچنین تا به قشری از اعشار و بعضی
 از آن نماز میباشد که هیچ جزء از اجزاء آن نماز لیاقت بارگاه صمدیت ندارد
 و مطلقا از استحقاق درجه قبول ببهیره است و ملائکه که بر اعمال بندگان مکلند
 آن نماز را به تمامی درهم میپسچند به طریقی که کهنه پاره پاره شده را درهم میپسچند
 و بر روی
 صاحبش مزینند سابع از طریق من لا یحضر الفقیه قال رسول الله صلی الله علیه
 وآله وسلم انما مثل الصلوة فیکم کمثل السری وهو النهر علی باب
 احدکم ینخرج إلیه فی الیوم واللیل ینغسل منه خمس مرات فلم یبق
 الدرت علی الغسل خمس مرات مثل نماز یومیه در میانه شما نیست الا چون
 مثل نهری که به رودخانه یکی از شما جاری بوده باشد و آن شخص هر شبانه روز
 پنج بار بیرون
 آید و در آن نهر غسلی کند و بدن خود را به آب آن نهر بشوید همچنانچه و سخ و
 چرک
 بدن جسمانی به آب آن نهر با پنج مرتبه شستن باقی نمماند و سخ و چرک روح
 مجرد که از ذنوب و معاصی عارض شده باشد نیز با این نماز پنج وقت که به منزله
 اغتسال

و اغتماس در آب صافی روشن نهر حیات حقیقی ابدیت باقی نماند و چنانچه آب آن نهر شرط است که از ملاحظت و مخالطت نجاسات و قاذورات پاکیزه بوده باشد نهر نماز نیز شرط است که از الواث و اقدار شوایب خللی و فساد و قضور

نقصان خالی و مجرد به وظایف مکملات و متممات آراسته و حزین بوده باشد ثانی از طریق من لا یحضر الفقیه قال النبی صلی الله علیه وآله ما من صلوة یحضر وقتها الا نادى ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا إلی نیرانکم التی أو قدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم هیچ نمازی که وقت آن حاضر شود نیست الا آنکه ملکی از ملائکه موکله بر اعمال عباد ندا کند در برابر

مردم که ای مردمان برخیزند به جانب آتشیهای گناهان خود که به هیزم معصیت بر پشت خود افروخته پس اطفای شعله آن آتشیها بکنید و فرو نشانید التهاب و اشتعال آنرا به آب نهر نماز خود تاسع از طریق کافی کلینی رضوان الله تعالی علیه فی الصحیح عن زراه عن ابی جعفر (ع) قال نبیا رسول الله صلی الله علیه وآله جالسا فی المسجد إذ ادخل رجل فقال یصلی فلم یتم رکوعه ولا سجوده فقال صلی الله علیه وآله نقر کنقر الغراب لان مات

هذا وهكذا صلوتة ليموتن على غير دینی به سند صحیح از زرارة از مولای ما ابی
 جعفر الباقي
 علیه السلام فرمود که روزی از روزها رسول صلی الله علیه و آله نشستہ بود و در
 مسجد کہ
 مردی داخل مسجد شد پس بر خواست به نماز گذاردن پس نماز گذارد از
 روی استعجال بی اکمال رکوع و سجود و اتمام وظایف و آداب پس رسول صلی
 الله
 علیه و آله فرمود این مرد نماز گذارنده در نماز خود نظیر کلاغی است در بر چیدن
 دانه
 از روی زمین به منقار و نماز او با این قیام و قعود و رکوع و سجود شبیه نقرآن
 کلاغ است
 اگر این شخص بمیرد و نماز او در مدت حیات به این قاعده بوده باشد هر آینه از
 لباس حیات عاری خواهد شد بر غیر دین من یعنی بر دین دیگر غیر دین اسلام نعوذ
 بالله
 من ذلك عاشر بطریق ابی جعفر کلینی در کافی از سهل بن زیاد از نوفلي از سکوني
 از مولای ما ابی عبد الله جعفر الصادق (ع) از پدر معصومش مولای ما ابی جعفر
 الباقر (ع)
 قال قال رسول الله صلی الله علی وآله وسلم لكل شیء وجه ووجه
 دینکم الصلوة فلا یشیبین احدکم وجه دینه ولکل شیء انف و
 انف الصلوة التکبیر هر چیز را روی باشد و روی دین شما نماز است و هر چیز
 راهپنی؟ باشد به پنی؟ نماز شما تکبیر است پس باید که هیچیک از شما روی دین
 خود را که

نماز است به عیب نقصان به عیناک نکند حادی عشر از طریق کافی کلینی رضی الله
تعالی

عنه في الصحيح عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله عليه السلام قال إذا قام
العبد في الصلوة فخفف صلوته قال الله تبارك وتعالى لملائكته اما
ترون إلى عبدی كانه يرى ان قضاء حوائجه بيده غيره اما يعلم ان قضاء
حوائجه بيدي بسند صحيح از مولای ما ابي عبد الله الصادق (ع) فرمود که هر گاه
بنده

برخیزد به ادای نماز فریضه و به جهت حاجتی که داشته باشد در آداب و مسئولیات
و اذکار

و ادعیه تخفیف کند و نماز را مخفف بجا آورد که به تحصیل آن مطلب مشغول
شود جناب

مقدس الهی تبارک و تعالی با ملائکه خود خطاب نماید و گوید که هیچ نظر به این
بنده من

نمکنید که از برای سعی در حاجت دنیا نماز خود را که اگر سعادت دنیا و آخرت
است

خفیف و ناقض میکند همانا که گمان مدارد که قضاء حوائج او در دست قدرت
دیگری است غیر من آیا نمیداند که قضاء حوائج او در دست قدرت من است
نه دیگری ثانی عشر به طریق رئیس المحدثین ابي جعفر کلینی رضوان الله تعالی علیه
در جامع

کافی و شیخ الطایفة ابي جعفر طوسی رحمه الله تعالی در کتاب تهذیب في الصحيح
عن

صفوان بن یحی عن عیص بن القاسم قال قال أبو عبد الله عليه السلام

انه ليأتي على الرجل خمسون سنة وما قبل الله تعالى منه صلوة واحده
فای شئی اشد من هذا والله انکم لتعرفون من جيرانکم واصحابکم
من لو كان یصلی لبعضکم ما قبلها لاستخفافه بها ان الله عز
وجل لا یقبل الا الحسن فکیف یقبل ما یتخف به بسند صحیح از عیص
بن القاسم کفت مولای ما أبو عبد الله الصادق علیه السلام به تحقیق فرمود که هر آینه
بر مرد پنجاه سال مگذرد و حال آنکه الله تعالی یک نماز از و در مدت پنجاه سال
به شرف

قبول خود لایق نداشته و قبول نکرده است پس چه قبیح از این اشدوا؟ قبح تواند بود
و قسم به ذات پاک الله تعالی که به تحقیق که شما از همسایه ها و اصحاب خود
مشناسید کسی را که اگر از برای بعضی از شما نمازی چنین کند از او قبول نماید
از جهت استخفاف او به این نماز به تحقیق که الله تعالی قبول نمکند الاحسن تام
کامل را پس چون قبول نماید نماز ناقص منقوص مستخف منجوس را ثالث عشر
از طریق أبو جعفر کلینی در جامع کافی فی الصحیح عن عبد الله بن سنان عن
ابی عبد الله علیه السلام انه قال مر بالنبی صلی الله علیه وآله
رجل وهو یعالج بعض حجراته فقال یا رسول الله لا اکفیک فقال

شأنك فلما فرع قال له رسول الله صلى الله عليه وآله حاجتك
قال الجنة فاطرف رسول الله صلى الله عليه وآله ثم قال نعم فلما
لى قال له يا عبد الله اعنا بطول السجود بسند صحيح از عبد الله بن سنان
از مولای ما ابی عبد الله بن سنان از مولای ما ابی عبد الله الصادق علیه السلام
فرمود که مردی گذشت بر نبی صلی الله علیه و آله در حالتی که به عمل بعضی از
حجرات

خود مشغول بود پس گفت یا رسول الله میخواهم من که به این خدمت مشغول شوم
و جناب ترا کفایت کنم از این عمل پس رسول صلی الله علیه و آله به او گفت شأنک
و تقدیر کلام آن است

که اسسان شأنک أي اعمل ما تحسنه یعنی قصد امر خود کن و به عمل آر آنچه او را
مدانی پس آن شخص مشغول

عمل شد و چون از تمام آن عمل فارغ شد رسول صلی الله علیه و آله به او گفت که
حاجت خود را ذکر کن تا به انجام مقرون شود گفت حاجت من آن است که
شفاعت من کنی و بهشت را از برای من ضامن باشی

پس رسول صلی الله علیه و آله سر به زیر افکند ساعتی نظر بر زمین داشت پس سر بر
آورده گفت آری قبول کردم

پس چون آن شخص به نشست به جانب آن حضرت کرده روی به راه خود آورد
سید اولین و آخرین

ندا کرد او را و گفت ای بنده الله تعالی تو نیز ما را اعانت کن درباره شفاعت خود
به درازی سجود و مراد التزام تکرار ذکر و مواظبت بر دعا مأثور در سجده نماز
واجبی است

رابع عشر از طریق من لا يحضره الفقيه مرسلًا قال رسول الله صلى الله عليه وآله
واز طريق کافی کلینی فی الصحیح عن زرارة عن ابی جعفر الباقر علیه السلام ان النبی
صلى الله عليه وآله قال عند موته ليس منی من استخف بصلوته لا

یرد علی الحوض لا والله ليس منی من شرب مسكر الا یرد علی الحوض لا والله
ليس منی یعنی رسول الله در وقت ارتحال از دار دنیا فرمود که از من نیست کسی
که

به نماز خود استخفاف کند و اذکار و ادعیه و سنن و آداب که زینت و زیور نماز
است

از نماز سلب نماید و آن را تخفیف تام نهد و آنکس در حوض بر من وارد نخواهد
شد و

این نفی را به تکریر مؤکد و تأکید را به قسم مقرون ساخت و همچنین فرموده کسی
که

مست کننده مانند خمر و نبیذ بیاشامد بر من وارد نخواهد شد آنکس در حوض و باز
این نفی را مؤکد به تکریر و مقرون به قسم ساخت و در اصول معتبره کتب حدیث
ثابت است که سید الصادقین مولانا أبو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام فرموده
است

که بئس السارق من یسرق من صلوته بدترین دزدان دزدی است که از نماز خود
چیزی مدزدد و زینت و زیور نماز خود را به دزدی غارت میکند حکایت
مکنند که یکی از عارفین بعد از آنکه بر این حدیث شریف مطلع شد میگفت

ربما اصلى الله ركعتين فانصرف عنها بمنزلة من ينصرف عن السرقة
من الحياء يعنى بسيار است كه دو ركعت نماز مگذارم از براى الله تعالى پس
از آن نماز منصرف مشوم از خجالت و شرمندگى به منزله دزدى كه از دزدى
منصرف

شود كتاب الطهارات باب بداءة القول في الطهارة اساس طهارت
در لغت به معنى نزهت و نظافت است و در اصطلاح شرع اسم وضو و غسل و
تيمم است

بر وجهى كه صلوح تأثير در اباحت عبادت داشته باشد و هيچيك از مجتهدين
از مننه سابقه را تعريف جامع و مانع كه در طرد و عكس از فساد سالم بوده باشد
ميسر نشده است و من در بعضى از مصنفات گفته ام الطهارة من
البشرة وما في حكمها بأحد الطهورين أو ما في حكمه بحسب حكم الشرع
مشروطا بالنية بالذات استقلالاً طهارت ممسوس ساختن بشره است
و آنچه در حكم بشره باشد به يكى از دو طهور كه آب و خاك است يا آنچه قايم
مقام آن بوده باشد

به حسب حكم شرع مشروط به نيت است بالذات بر سبيل استقلال اين تعريف
تاميت و جامعيت و مانعيت را در عكس و طرد مستجمع و جميع وجوه ايرادات
و اعتراضات را در اطراد و انعكاس مستدفع است وضوى مجدد و وضو حايض

و وضو جماع و محتلم و تیمم به برف و یخ و با جمله جمیع افراد وضو و غسل و تیمم و مسح ظاهر

موضوع جبیره در جمیع طهارت را شامل و ازاله نجاست از بدن و ابعاض طهارت و غسل و مسح از باب مقدمه و تطهیر بدن میت از نجاست خبثی (حینی) که موت سبب آن است

به اغسال ثلثه و بالجملة غیر طهارت مصطلح شرعی را علی الاطلاق العمومی طارد است

اساس طهارت در اصطلاح شرع مشترك معنوی است میانه طهارت ثلثه بر سبیل تشکیک علی الاقوی نه بر سبیل تواطر چنانچه قول بعضی از فقهاست و مشترك لفظی نیست چنانچه بعضی دیگر به آن قایل شده اند و احتمال حقیقت و مجاز

نیز به عنایت ضعیف فرع اگر کسی نذر مطلق طهارت شرعی کند مخیر خواهد بود میانه غسل و وضو و تیمم علی ما هو الاقوی و بعضی به تخییر میانه وضو و غسل قایل نشده اند

و تیمم را از خصال تخییر اخراج کرده اند و بعضی دیگر گفته اند که نذر مطلق طهارت

منصرف بخصوص تیمم میشود این هر دو قول ضعیف است و همچنین اگر شخصی چیزی نذر کند از برای متطهر آن چیز را به هر يك از مغتسل و متوضی و متیمم تواند داد و خروج از عهده

نذر به آن حاصل است و اگر یکی از طهارات ثلث را بخصوصها نذر کند اظهر آن است

که ایتان به طهارتی که اتم و اکمل از طهارت مندوره باشد مستلزم عمل به مقتضای نذر

و خروج از عهده نذر به آن حاصل است و اگر یکی از طهارات ثلث را بخصوصها نذر کند اظهر آن است که اینان به طهارتی که اتم و اکمل از طهارت مندوره باشد مستلزم است عمل به مقتضای نذر و خروج از عهده تکلیف را به خلاف طهارتی که انقص و اقصر از آن طهارت بوده باشد و بعضی از مجتهدین خصوصیت مندوره را بخصوصها متغیر میدانند مطلقا مسأله و از این قبیل است نذر دو رکعت نماز مثلا در مسجد مخصوص معین پس اینان به آن در نماز در مسجدی افضل از آن مسجد مسقط تکلیف و متضمن خروج از عهده نذر است علی الاظهر به خلاف ایقاع آن در مسجدی که مرجوح باشد قیاس به آن مسجد و شیخ شهید رحمه الله نیز در قواعد خود ترجیح این قول کرده است در این مسأله بخصوصها و نزد بعضی تجاوز از آن مسجد معین که بخصوصه متعلق نذر شده است به هیچ وجه جایز نیست مسأله در ماده که تیمم افضل باشد از وضو مثل تیمم از برای نماز جنازه و تیمم از برای خوابیدن که افضل است از وضو چنانچه معلوم خواهد شد انشاء الله العزیز اگر کسی تیمم را بخصوصه نذر کند ایتان به وضو در خروج از عهده نذر او را کافی نخواهد بود قطعا اساس هر يك از طهارت است

به حسب اصل شرع واجب میباشد و سنت میباشد و حرام میباشد و مکروه میباشد و به حسب نذر و عهد و یمین و تحمل نماز دیگری و به اجاره نیز واجب میشود وضو به حسب اصل شرع واجب است از برای نماز واجب اجماعاً الا نماز جنازه که اصل صحت آن مشروط به طهارت نیست مطلقاً بلکه طهارت آنجا شرط فضل و کمال و منشأ از دیاد اجر و ثبوت است و از برای طواف واجب (و اشتراط طواف واجب) به وضو اجماعی است محل خلاف طواف مندوب است و از برای

مس کلمات و حروف و مد و تشدید و مکتوبه قرآن و اسماء الله اگر آن مس واجب بوده باشد مسألة وجوب طهارت از برای نمازی که بر پسر تحمل آن از پدر واجب است نیز وجوب به حسب اصل شرع است مسألة همچنان که طهارت بر مستأجر از برای تحمل نماز به نیابت میت واجب میشود به حسب استیجار نه به حسب متن شرع همچنین به حسب استیجار بر مستأجران برای

تحمل طهارت بنفسها از جانب میت نیز واجب میشود در صورتی که متحمل عنه نذر طهارت کرده باشد و بعد از انعقاد نذر قبل از اینان به طهارت مندوره متوفا شود چه در این صورت طهارت فانیه مثل صلوة فانیه

خواهد بود و در وجوب تحمل آن نماز از متوفا یا به ولایت یا به استیجار را از ترکه او

مسأله طهارت از برای عس اعراب قرآن اگر واجب شود از جهت اصطلاح غلط یا جمع متناثر یا سببی دیگر از اسباب واجب نیست چه اعراب از جوهر کلمه خارج است و به منزله اعراض عارضه است اساس وضوات مستحبه به حسب متن شرع چهل و هشت چنانچه مشهور شده نزد اصحاب و آنچه متوهمی از متوهمین این عصر گمان کرده که مواضع استحباب وضو هست موضوع است از باب

نقصان بضاعت معرفت و قصور درجه تتبع بوده است اول از برای نماز سنت وضو سنت است و نیت استحباب (لازم است و قصد وجوب صحیح نیست اگر چه وضو به نیت استحباب) اشراط انعقاد صحت نماز مندوب است؟ و بی طهارت تلبس به نماز مطلقاً مشروع نیست و منشأ استیجاب عقابت است و در این مقام انظار دقیقه و تحقیقات عمیقه در (کتاب) عیون المسائل آورده ام دویم از برای طواف مستحب وضو مستحب است پیش من و اکثر محققین اصح آن است که

شرط اصل صحت طواف مستحب نیست بلکه شرط کمال و رجحان است سیوم از برای مس کتابت قرآن که مستحب باشد وضو مستحب است یعنی به نیت استحباب

لازم است اما مشروعیت مس مشروطست بر طهارت و بدون طهارت

حرام است و موجب ترتب عقاب میشود چنانچه در کتاب نماز مندوب مذکور شد و شیخ طوسی در مبسوط و ابن ادریس در سرائر رحمها الله تعالی مگوئید مس خط مصحف بی وضو مکروه است و حرام نیست و من این قول را ضعیف و مخالف ظاهر قرآن و حدیث مسبینم چهارم از برای تلاوت قرآن خواه واجب باشد و خواه سنت وضو مندوب است و شرط کمال است نه شرط صحت چنانچه در طواف مندوب نیز شرط صحت نیست علی الاصح پنجم از برای حمل مصحف واجب یا مستحب وضو مستحب است و شرط کمال است نه شرط مشروعیت و استحباب وضو اینجا از جهت تعظیم مصحف حمل به هر طریق که واقع شود اگر چه در خریطه یا در صندوقی یار قلامه به ضم قاف و تشدید

لام یعنی معلمه و مجرده بوده باشد و حامل خریطه یا صندوق یا قلامه را حمل کند و اگر چه

حمل به گرفتن علاقه یا بند یا غلاف یا امثال آن بوده باشد ششم از برای دخول مسجد هر مسجدی که بوده باشد وضو مستحب است به جهت تعظیم مسجد و اگر چه دخول از

برای نماز نبوده باشد و دلیل حدیثی است که در دین باب مخصوص وارد شده و آنچه بعضی از شهداء متأخرین در شرح نقلیه گمان کرده است که استحباب این

این وضو از برای تحیت است که علی الفور مستحبت و همی است فاسد چه وضو از برای نفس دخول وضوئی دیگر و غایت آن که تعظیم مسجد است غایت دیگر است هفتم بعضی ذکر کرده اند که از برای اجتياز و مرور در مسجدین بخصوصها وضو سنت است

تعظیما لها و این وضو و رای وضوی دخول مساجد است مطلقا ادعا کرده اند که روایت بخصوص این وارد شده است هشتم از برای صلوة جنازه خواه واجب و خواه مندوب وضو مستحب است و شرط کمالیت و راجحیت نماز جنازه است نه شرط انعقاد و صحت نهم از برای سایر مناسك و افعال حج ما عدای طواف و نماز طواف وضو سنت است دهم از برای سعی در حاجت مؤمنین خواه حاجت خود و خواه حاجت مؤمنی دیگر وضو مستحب و سبب قضاء این حاجت است چنانچه در حدیث وارد است یازدهم بعضی گفته اند از برای قراءت سوره عزایم بخصوصها وضو مستحب است تعظیما لها خواه قرائت واجب باشد و خواه مندوب و این وضو غیر وضوی مطلق تلاوت قرآن است و دعوی کرده اند که بخصوص وارد شده است دوازدهم از برای زیارت قبور مؤمنین چنانچه در متن حدیث تقیید شده وضو مستحب است و در زیارت قبور انبیاء و ائمه

و قبور صالحین تأکید بیشتر است سیزدهم از برای خواب کردن مطلقاً وضو سنت است
و غایت در این وضو وقوع خواب است بر صفت کمال چنانچه در عیون المسایل بیان
کرده ام و تیمم اینجا افضل است از وضو با وجود آب و تمکن از استعمال چهاردهم
جنب را بخصوص از برای خوابیدن وضو سنت است و این ورای وضوی مستحب
از برای خواب است چنانچه در حدیث وارد شده است پانزدهم کسی را که جنب
شده باشد از احتلام اگر خواهد که قبل از غسل جنابت مجامعت کند وضو مستحب
است
از برای جماع و در حدیث وارد شده که اگر بی وضو مجامعت کند امن نخواهد
بود از آنکه فرزندی
از آن مجامعت متولد شود مجنون باشد و استحباب وضو مقصود بر مطنه احتمال
حمل نیست
بکله عام است چه اختصاص علت شرعیه مستلزم تخصیص حکم شرعی نمیشد و در
جنابت
از غیر احتلام بی وضو جماع مکروه نیست شانزدهم کسی را که خواهد با حامل
مجامعت کند
وضو از برای آن جماع سنت است و در حدیث وارد است که در جماع حاملی بی
وضو
خوف آن است که دل مولود کور و دست او بخیل بوده باشد هفدهم کسی را که
تقبل میت
کرده باشد اگر خواهد که قبل از غسل مس میت مجامعت کند وضو از برای آن
جماع مستحب است
هجدهم جنب را اگر خواهد که تقبل میت کند وضو از آن تغسیل سنت است

نوزدهم حیض از برای نشستن در مصلی در وقت نماز و بقدر نماز به ذکر الهی مشغول

بودن وضو مستحب است بیستم متوضی را وضو سنت است بقصد تجدید وضوی اول خواه واجب و خواه مندوب از برای هر نماز مستأنف خواه فرض و خواه نفل و در صدر اسلام استیناف وضو از برای هر نماز واجب بوده و در استحباب نکیر تجدید وضو مرة بعد اخری از برای يك نماز و استحباب تجدید وضوهائی به قبل از

ایتان به نمازی خلاف است بعضی از اصحاب از آن منع کرده اند نزد من اطلاق نصوص مرجح جانب استحباب است و علامه رحمه الله تعالی در تذکره حکم قطعی استحباب

کرده است بیست و یکم تجدید وضو از برای هر طواف مجدد خواه واجب و خواه مندوب مستحب است علی الاصح به مقتضای ظاهر نص الطواف بهذا البيت صلوة و شیخ شهید رحمه الله تعالی در ذکری مائل به جانب ترجیح استحباب است

و آنکه شارع نفلیه در این موضع نفی استحباب به او اسناد کرده مأخذی ندارد و بیست و دویم

پیش بعضی از اصحاب تجدید وضو از برای (سجده) صح تلاوت مستحب است و شیخ شهید

در ذکری نافی ثبوت استحباب است و ظاهر اطلاق نصوص افاده اثبات میکند بیست و سیوم بعضی حکم استحباب تجدید وضو از برای سجده شکر کرده اند

و کلام در آن مثل کلام در تجدید از برای سجده تلاوت است بعینه بیست و چهارم
اقرب پیش من آنست که تجدید وضو از برای هر چیزی که وضو شرط کمالیت
آن است نیز مستحب است چنانچه علامه رحمه الله تعالی به آن حکم کرده و دلیل
عموم

اطلاق احادیث صحیحه است و شیخ شهید مستقرب نقی استحباب است
بدلیل براءت اصلیه و من این استقراب را به غایت بعید و ضعیف مدانم
بیست و پنجم اگر متوضی کسی را از روی شهوت بیوسد خواه بوسیدن
حلال باشد و خواه حرام سنت است که اعاده وضو کند حدیث در باب
تقبیل مرد زن را وارد شده است و ظاهر متن حدیث وجوب اعاده است
اما حکم عام است و محمول است بر استحباب و مذهب ابن جنید وجوب است
بنابر ظاهر حدیث و حدیث زرارة از مولای ما ابی جعفر الباقر علیه السلام
نفی آن میکند بیست و ششم متوضی اگر مس فرج زن کند حلالا و حراما اعاده
وضو او را سنت است و ابن جنید قایل به وجوب شده بنابر ظاهر روایت
ابی بصیر و صریح صحیحه زرارة مدافع وجوب است بیست و هفتم به اتفاق اصحاب
وضو از برای سجده شکر نعمت متجدده سنت است خلاف در استحباب تجدید

وضو است از برای این سجده و مستند استحباب اصل وضو روایت صدوق است
 رضوان الله تعالى عليه بسنده عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام قال من سجد
 سجده
 انشکر لعنمه وهو متوضی کتب الله له بها عشر صلوة ومحاهنه (عشر) خطایا عظاما
 بیست و هشتم
 اصل وضو از برای سجده تلاوت مطلقا سنت است و شرط کمالیت است نه شرط
 صحت
 علی ما هو الاضح و پیش بعضی از برای سجدهات عزایم بخصوصها واجب است و این
 حیند واجب
 مداند مطلقا و شرط اصل صحت مداند و روایت ابی بصیر از صادق علیه السلام
 نفی آن میکند و به منطوق متن دلالت بر آن دارد که طهارت مطلقا شرط سجده
 تلاوت نیست و از جنب و حیض نیز صحیح است و شیخ طوسی در نهاییه منع
 صحت آن از حیض کرده است بنا بر روایتی که در باب حیض بخصوصها
 روایت کرده بیست و نهم کسی که تکفین میت میکند سنت است که از برای
 تکفین وضو کند به طریق وضوی نماز پس بعد از وضو تکفین کند چنانچه شیخ
 شهید ره در بیان و در ذکری آورده است سی ام اگر کسی مس باطن دبر یا احلیل
 خود کند مستحب است که اعاده وضو کند و همچنین اگر مس باطن یا ظاهر دبر یا
 قبل دیگری
 کرده باشد به ظاهر یا به باطن کف خواه حلال و خواه حرام اعاده وضو سنت است
 و صدوق

ابو جعفر بن بابویه رضی الله تعالی عنه حکم به وجوب اعاده و احتجاج به روایت
عمار ساباطی کرده است و آن روایت محمول است بر استحباب علی الاصح سی و
یکم

متوضی را به سبب خروج مذی اعاده وضو مستحب است و آن به فتح میم و اسکان
ذال

معجمه آبی است رقیق لزج که بعد از ملاعبت زنان یا به قبیل از روی شهوت بیرون
مآید

و ابن جنید آنرا ناقص طهارت و موجب اعاده وضو شمرده و احتجاج به روایتی
کرده که اصح عمل آن است بر استحباب سی و دویم بعد از خروج و ذی اعاده
وضو

سنت و آن به اعجام ذال ساکنه آبی است که ساعتی بعد از آن خروج منی بیرون
مآید و ابن جنید آنرا ناقص طهارت و موجب اعاده وضو میداند سی و سیم
اعاده وضو به سبب خروج ودی به سکون دال مهمله و آن آبی است که عقب
بول بعد از استبراء بیرون مآید در اخبار امر به اعاده وضو و تعلیل به آنکه این
رطوبت

از دریره بول به اهمال دال مفتوحه بیرون مآید وارد است و هر يك از این سه
رطوبت طاهر است و شستن بدن و بیات از هیچیک لازم نیست
سی و چهارم کسی را که متعمدا در نماز قهقهه کند اعاده وضو سنت است و ابن
جنید

حکم به وجوب اعاده کرده و متمسك شده به مقطوعه سماعه که محمول است بر
ندب

سی و پنجم وضو عقیب حدث سنت است اجماعاً از برای مجرد کون بر طهارت و منزّه بودن از حدث و مستمر بودن به حکم اباحت عبادت و قرب جناب الهی که غایتی است صحیح و راجح به استحباب وضو لنفسه نمیشود چنانکه در حواشی دروس

بیان کرده ام سی و ششم فارغ الذمه را وضو به جهت تأهب یعنی مسمور شدن از برای نماز فرض سنت است و در حدیث وارد است، ما وقر الصلوة من آخر الطهارة لوقتها یعنی توفیر و تعظیم نماز فریضه نکرد کسی که تأخیر کرد طهارت تا وقت

نماز داخل شود و وقت این وضو قبل از اول وقت نماز فریضه است به مقداری قلیل و در نیت قصد رفع حدث و استعداد از برای نماز فرض و تعیین وجه استحباب لازم است سی و هفتم اگر کسی که متوضی باشد انشاء شعر باطل زیاده بر چهار بیت باشد

سنت است که اعاده وضو کند و مقطوعه سماعه را در انتقاض وضو به آن شیخ در استبصار

ندب و استحباب حمل کرده است سی و هشتم عروض رعاف متوضی را به سبب استحباب اعاده وضو میشود و ناقص وضو نیست و روایت محمول برند نسبت سی و نهم اگر متوضی را قلّس یا قی عارض شود و مستکره طبع بوده باشد اعاده وضو سنت است و ناقص وضو نیست و اگر چه آن مقدار باشد که دهن را

پر کند و روایت ناقضیت محمول است بر استحباب چهلیم اگر متوضی
تخلیل دندان کند و خونی بیرون آید که مستکره طبع باشد اعاده وضو (سنت است و
بعضی بعد از حجامت نیز اعاده وضو را) سنت بدانند چهل و یکم اگر کسی
استنجا به آب ناکرده وضو کند اعاده وضو
بعد از استنجا به آب او را سنت است هر چند قبل از آن وضو استجمار
کرده باشد اعاده واجب نیست علی الاصح و صدوق أبو جعفر بابویه را رحمه
الله تعالی مذهب آن است که استنجا به آب شرط صحت وضو است
و وضو قبل از استنجا واجب الاعاده است و متمسک به روایتی که اصح عملی
آنهاست بر استحباب چهل و دویم اگر متوضی چشمه احلیل خود را فتح
کند وضو را اعاده کردن سنت است علی الاصح و ابو جعفر بن بابویه
در فقیه حکم کرده است که وضو به سبب آن منقص میشود و اعاده وضو
و نمازی که به آن وضو گذارده باشد واجب است چهل و سیم آنکه از دبر یا از
احلیل خونی سیلان کند اعاده وضو سنت است خواه معلوم باشد
که خالی است از ملاطحت مخالطت غایط یا بول و خواه معلوم نباشد
و پیش ابن جنید اگر خلو مشکوک فیه باشد اعاده واجب است چهل و چهارم

اگر بعد از استبراء رطوبتی از احلیل بیرون آید که مشتبه باشد به بول اعاده وضو مستحب است
و مقطوعه محمد بن عیسی که دلالت دارد بر وجوب اعاده محمول است بر استحباب
چهل و پنجم وضو کردن با هر يك از اغسال مسنونه که شمرده خواهد شد انشاء الله
العزیز مستحب است تا غایه مقصوده از آن غسل مترتب شود و اولی آن است که
این وضو مقدم باشد بر غسل و این هر دو حکم به نصوص احادیث ثابت است چهل
و ششم
مشهور نزد متأخرین اصحاب آن است که میت را وضو دادن قبل از غسل سنت
است
بی مضحظه و استنشاق و بعضی به وجوب و بعضی به تحریم و بعضی به کراهت
قایل نشده اند
چهل و هفتم جمعی محققین از متأخرین اعاده وضو معذور را که در وقت ضرورت
به جهت تقیه به غسل رجلین یا مسح بر حایلی مثل خف و غیر آن واقع نشده باشد
بعد از زوال
عذر مستحب و استحباب را اقرب شمرده اند بلکه اصح پیش من وجوب اعاده است
چه رفع حدث در وضو اضطراری علی الاطلاق نیست بلکه مقید است به غایتی که
آن
زوال عذر و ارتفاع اضطرار است همچنان که در باب تیمم معلوم خواهد شد انشاء
الله
تعالی و حکم وضوی صاحب جبیره و وضوی مسافر که به ضرورت شدت سرما
یا به جهت عدم تخلف از رفقه در محل خوف بر موزه یا جورب مثلا مسح کرده
باشد

نیز همین حکم دارد و همچنین حکم وضوی مریضی که دیگری را متولی غسل و مسح ساخته باشد و بعضی میان تقیه و سایر اعدا فرق کرده این حکم را به غیر تقیه تخصیص کرده اند و این فرق

تحکم است چهل و هشتم جنب را از برای اکل و شرب در حال جنابت وضو سنت است این است چهل و هشت موضع که در این مقام در کلام اصحاب دایر و میان

متأخرین مشهور است و من مگویم چند موضع دیگر در این باب هست که در این مقام نشمرده اند و در مقامات متفرقه ذکر کرده اند اول وضو از برای استخاره در جمیع انواع استخارات مستحب است دویم از برای دخول قبر هر يك از معصومین

صلوات الله عليهم مستحب است به جهت تعظیم سیم اگر حدث اصغر در اثنای غسل جنابت

متخلل شود واضح آن است که وضو بعد از اتمام غسل مستحب است و بعضی به وجوب قایل

شده اند دلیل آن تمام نیست چهارم از برای جماع که مقصود از آن فرزند باشد وضو سنت است و سبب سلامت فرزند باشد از کوری دل و نقصان عقل چنانچه در حدیث وارد شده و این غیر وضو از برای مجامعت زن حاملی است و در باب آن وضو نیز حدیث وارد است پنجم اگر کسی یقین داشته باشد در وضو و در وقوع حدث بعد از آن شك کند و متردد خاطر شود به مجرد

شك و تردد خاطر طهارت او منقض نمشود بلکه همان مستظهر است و وضو بر او واجب

نیست اما اعاده وضو سنت است ششم اگر متوضی العیاذ بالله مرتد شود و بعد از آن توبه کند وضو منقض نمشود بلکه بر حال استمرار باقی است اما اعاده وضو سنت است

و به انتقاض وضو وجوب اعاده قولی هست ضعیف و بی مستند هفتم شیخ طوسی رحمه الله تعالی در تهذیب و استبصار حکم کرده است که بعد از قص شارب و تقلیم اظفار

و نتف ابط اعاده وضو مستحب به دلیل روایت ابی بکر حضری از مولای ما ابی جعفر

الباقر علیه السلام اما روایت دیگر وارد شده که بدعت و حدیث زراره نیز نفی استحباب میکند پس اولی حمل وضو بر شستن دست است چنانچه صریح است در روایت

حلبی از مولای ما ابی عبد الله الصادق علیه السلام وارد شده و مثل آن در باب مصافحه

مجوس و مس کلب در استبصار مذکور است هشتم قرقره در شکم سبب استحباب اعاده

وضو میشود و موثقه مضمهره سماعه را که ظاهر آن وجوب است در استبصار بر استحباب حمل

کرده است پس مجموع وضوءات مستحبه با این هشت اخیر پنجاه و شش باشد فرع اقرب و اقوی آن است که مس اسم نبی صلوات الله علیه و اسم زهراء بتول سلام الله علیها و اسماء سایر انبیاء علی نبینا و علیهم السلام بوضو حرام است از باب توفیر و تعظیم

و علامه رحمه الله تعالى در منتهی المطلب مخالفت نموده تحریم مس را به قرآن و اسماء الله تعالی مختص ساخته است فرع تحریم مس مختص به ظاهر و باطن کف نیست بلکه به جهت و خدو زبان و هر جزء از اجزاء بدن که باشد حرام است الا دندان

و موی و اطراف ناخنها که مس به آنها حرام نیست فرع بر ولی صغیر غیر بالغ واجب است

علی الاقرب که او را ممنوع دارد از مس بدون وضو و چون به سن هفت سالگی رسد لازم است که مأمورش سازد به وضو از برای مس همچنان که از برای نماز و بعد از

وضو نیز تجویز مس محل نظر است از آن جهت که وضوی غیر بالغ موصوف به صحت

و فساد نیست و منشأ ارتفاع حدث نمیشود و وضو و نماز از صورت وضو و نماز دارد و حقیقت وضو و نماز نیست علی الاصح خلاف مر شیخ طوسی را که قائل به صحت نماز صبی ممیز شده است و بالجملة اولی و احوط منع صبی است مطلقاً از مس خط مصحف و سایر مذکورات خواه بوضو و خواه با وضو مسأله از جمله وضوءات مذکوره وضوی جنب از برای خوابیدن و از برای اکل و شرب و از برای تفیل حیث و وضوی محتلم از برای مجامعت و وضوی حیض از برای نشستن در مصلی و مشغول بودن ذکر الهی و وضوی کسی که تغسل میت کرده باشد

از برای جماع قبل از غسل مس میت قابلیت رفع حدث در آنها صحیح نیست و در وضو از برای نماز مندوب و از برای مس کتابت قرآن مندوب و در تجدید وضوئی که رافع حدث بوده است و در وضوی کون بر طهارت و در وضوی تأهب اعاده وضویی که قبل از استنجاء باب واقع شده و در وضو به جهت تخللی حدث اصغر و در اثنای غسل جنابت و در اعاده وضو بعد از رعاف وقی و تعمد و قهقهه در حالت نماز و عروض قراقر در شکم و بالجملة در اعاده هر وضو که رافع

حدث بوده است نیت رفع حدث لازم است و بی قصد رفع حدث آن وضو مندوب بفعل نماید و در باقی وضو است معدوده متوضی اختیار دارد در ادخال رفع حدث در نیت و اسقاط آن و اقتصار بر ذکر غایت و تعیین استحباب و قصد قربت مسأله هر گاه اقتصار بر ذکر غایت شده باشد نماز به آن وضو صحیح نیست و مس کتاب قرآن نمیتوان کرد مگر قصد شده باشد که آن غایت که وضو از برای آن میکند علی الوجه الاکمل به فعل آید چه این قصد در قوت نیت رفع حدث است و در این صورت به همان وضو نماز میتوان کرد علی الاقرب وجد محقق من قدس الله تعالی روحه

مگوید اگر قصد وقوع غایت علی الوجه کرده است و آن وضو هیچ نماز مشود و من در تسویغ مضایقه دارم و ترتب اباحت نماز بر این وضو اعتبار قصد اکملیت میکنم و قصد مجرد کمال را کافی نمیدانم چه ایتان به غایت مقصوده مانند تلاوت قرآن و حمل مصحف و دخول قبه معصوم و امثال آن بوضو ناقص است و با وضو غیر رافع حدث کامل با وضوئی که رفع حدث کند اکمل پس قصد مجرد کمال

در قوت قصد رفع حدث نیست و شیخ شهید نیز قدس الله تعالی در ذکری اعتبار وجه اکمل کرده است مسأله نیت وضوی مجدد در تجدید وضوی واجب رافع حدث مثل نیت صلوة فریضه معاده است در جائی که اعاده سنت بوده باشد و تجدید و اعاده این معنی دارد که همان وضو و همان نماز را بر صفتی که در حد نفس خود بر آن صفت بوده و هر هیئتی که بر آن هیئت به فعل آمده است بار دیگر به عمل آورده و تجدید

و اعاده مستحب است نه مجدد و معاد پس نیت چنین میکند که همان وضو را از برای

رفع حدث و بر وجه وجوب قره آخری به عمل ماورم قربة إلى الله وعند الله تعالی یکی واجب و دیگر مندوب محسوب خواهد بود و احتساب واجب و مندوب و تعیین او به اراده و اختیار الهی مفوض و منوط است و این معنی در متن

روایت وارد است در باب صلوة فریضه معاده و نیز صحیح است که این چنین میت کند که وضو واجب رافع حدث را از برای رفع حدث بر وجه وجوب مکرر میکنم به جهت آنکه این مکرر کردن سنت است آیت قربه إلى الله و بر این قیاس در اعاده نماز نیت کند که نماز فرض ظهرا دارا بر وجه وجوب اعاده میکنم به جهت آنکه این اعاده سنت است قربه إلى الله اساس وضوی حرام وضو با غسل

جنابت است و وضو به آب مغضوب و وضو از برای هر امری و غایتی غیر امور مذکور و غایات معدوده و بالجمله وضوی دیگر وراء وضوءات واجبه و مندوبه که ذکر کردیم حرام است و پیش بعضی در مسجد از برای رفع حدث وضو کردن حرام است

همچنانکه ازاله خبث از ثوب و بدن در مسجد جایز نیست هر چند مستلزم تعدیه نجاست به مسجد نباشد چه مسجد مکان ازاله خبث و رفع حدث نیست و شیخ طوسی در نهاییه و ابن ادریس در سرایر مگویند وضو که از حدث و بول و غائط باشد

در مسجد حرام است نه از سایر احداث و مشهور آن است که وضو در مسجد مطلقا

مکروه است و حرام نیست از هر حدث که بوده باشد و وضو در مستنجا بیت الخلاء

نیز مکروه است و نیز وضو از اناء مغضض مکروه است و همچنین از اناء مصور به صور

و تماثل و مکروه در این مقام به معنی اصطلاحی است که یکی از احکام حتمه است یعنی آنکه ترکش اولی و ارجح است همچنان که نماز در حمام گذاردن و صوم وهر و ابتداء به صوم در سلح شعبان که عبارت است از روز سی ام با عدم رؤیت هلال همایی در تکبیرات یا تحمیدات یا تسبیحات تسبیح زهرا علیها السلام تکبیری یا تحمیدی یا تسبیحی زاید کردن که هر يك از اینها (مکروه است) به همین معنی که ترك آنها مستحب و راجح است نه به آن معنی که فعل آن سنتی است که مؤکد نیست و عبادتی است غیر کامل که نهایت مرتبه کمال ندارد و ثوابی که بر آن مترتب میشود ثواب است ناقص چنانچه شایع و مشهور است که اطلاق مکروه بر عبادات بر این وجه میباشد و تحقیق کلام در این باب در کتاب سبع شداد در حواشی من لا یحضر الفقیه مبین شده است اساس مباح بودن نماز و طواف و مس و خط مصحف و آنچه به آن ملحق است و قراءت سوره عزایم و ابعاض و آیات و کلمات آنها و داخل شدن در هر يك از مسجدین اعظمین و مکث نمودن در هر مسجدی از مساجد و اختیار و مرور در مسجدین بخصوصها صاحب حدث اکبر را موقوف است بر غسل و غسل شرط صحت و مشروعیت آنهاست اجماعا پس اگر یکی از امور مذکوره واجب بوده باشد غسل از برای استباحث آن واجب و ایقاع به نیت وجوب متعین

خواهد بود و اگر مندوب باشد غسل شرط صحت و اباحت آن است مندوب و نیت ندب در غسل متعین نیز وایتان به آن غایت مندوبه بغسل که شرط اباحت است حرام خواهد بود همچنان که در وضو قیاس به آنچه شرط اباحت آن است گذشت و غسل در

مواضع معینه از برای غایات مخصوصه سنت است که به تفصیل در ابواب غسل مذکور

خواهد شد انشاء الله العزیز مسألة اگر مکلف فارغ الذمه باشد از هر واجبی که مشروط است

به طهارت قبل از دخول وقت نماز واجب از برای رفع حدث و اباحت نماز مندوب غسل کند به نیت استحباب حدث او مرتفع میشود و به همان غسل نماز واجب بعد از دخول وقت از و صحیح و موجب براءت ذمت است و در وضو نیز چنین است و این حکم در هر يك در وضو و غسل اجماعی است مسألة اصح پیش

من آن است که طهارت شرط انعقاد و صوم نیست و قضاء و کفاره با تعدد بقاء بر جنابت

تا طلوع فجر که در بعضی از روایات غیر صحیحه الاسناد وارد شده بر سبیل از فضیلت و استحباب

است نه بر سبیل لزوم و وجوب و صحت صیام خواه واجب و خواه مندوب به غسل قبل از طلوع فجر مشروط نیست بلکه مطلقاً شرط کمالیت و رجحان صوم است

نه شرط مشروعیت و انعقاد الاغسال مستحاضه در زمان استحاضه کثیره و متوسطه که

صحت صوم مستحاضه به آن غسل شرط است و بآنها در حکم حیض است و
صلوة و صوم از واصلًا صحیح نیست فاما غسلی انقطاع استحاضه مثل غسل حیض و
جنابت

که شرط کمال و رجحان صوم است نه شرط اصل صحت و انعقاد و ابو جعفر بن
بابویه

رضی الله تعالی عنه و غیر او از اعیان متقدمین و بعضی از فضلاء متأخرین بر این
فتوی

اتفاق دارند و محقق اعنی نجم المحققین رحمه الله در اکثر مصنفات خود
در این حکم متردد است و شیخ قدس الله تعالی روحه در دروس فرق کرده است
میان صوم واجب و صوم مندوب و مشهور در این عصر قول به اشتراط است
علی الاطلاق و وجوب قضا و کفاره چنانچه اختیار شیخ طوسی است
نور الله مرقدہ

در تهذیب و استبصار و مبسوط و علامه رحمه الله تعالی در مختلف و قواعد و
غیرهما

و در منتهی توقف و در موضعی از تحریر استشکال کرده است وجد محقق من اعلی
الله

تعالی قدره نیز با ایشان موافقت دارد و احتجاج مشترطین به روایتی است که
طریق اسنادش ضعیف و نقاد منش اولویت و افضلیت است نه وجوب
و لزوم و حجت ما نص (ظاهر) قرآن است و مناطیق احادیث معتبره متظافره که
احتمال تأویل ندارد یکی از جمله آنها صحیحہ حبیب خثعمی است از دو طریق
صحیح

عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه واله یصلی
 صلوة اللیل فی شهر رمضان ثم یجنب ثم یؤخر الغسل متعمدا حتی یطلع
 الفجر مسألة بر قول مشترطین وقت مشروعیت غسلی از برای استباحث صوم آخر
 شب است تا
 طلوع فجر بیشتر از مقدار زمان غسل باقی نمانده باشد و قبل از آن وقت مشروع
 نیست و پیش ما که قابل به اشتراط نیستیم قصد استباحث صوم در غسل مطلقا باطل
 است
 و غسل صحیح نیست الا اغسال استحاضه پس چون از آخر شب مقدار زمان غسل
 باقی
 ماند جنب و حیاض منقطعة الحیض را سنت است غسل جنابت و غسل حیض به
 قصد
 رفع حدث از برای افضلیت و اکملیت صوم خواه واجب و خواه مندوب بر وجه
 استحباب
 نه بر سبیل وجوب و چون فجر طالع شود نماز فرض به همان غسل صحیح است و
 بالجملة وقت (غسل از برای اباحت یا اکملیت صوم نظیر وقت)
 وضوی ناهی است از برای نماز و تضییق در وقت این غسل بیشتر است از
 تضییق در وقت آن وضو چه در مشروعیت این غسل معتبر است که البته معلوم باشد
 که تا طلوع صبح مقدار کنجائی غسل باقی مانده است بی زیاده و نقصان و اگر
 مکلف خواهد
 که طریق احتیاط را مرعی دارد و اولی آن است که اگر مشغول الذمه باشد به نماز
 قضا در شب
 غسل کند به نیت وجوب از برای آن نماز قضا و اگر فارغ الذمه باشد از برای

نماز شب نیت استحباب غسل کند پس چون صبح طلوع کند به همان غسل صلوة و
 صوم هر دو از او
 صحیح است اجماعاً مسئله اصح پیش من مختار سرایر و دروس و موجز و شرح
 قواعدات
 که غسل مس میت شرط صحت عبادتی است که اباحت آن مشروط باشد به وضو
 پس
 غسل مس میت از برای اباحت صوم و دخول مسجدین و لبث در مساجد و
 قراءت عزایم صحیح نیست چه حدث مس مانع از هیچ يك از این امور نیست بلکه
 همین مانع اباحت نماز و طواف و مس خط مصحف و آنچه ملحق به آن باشد
 و غسل مس از برای اباحت نماز مطلق و طواف واجب و مس خط مصحف
 صحیح است و نیز از برای افضلیت و اکملیت طواف مندوب و لبث در مساجد
 و قراءت عزایم صحیح است و رفع حدث میکند و اباحت نماز به آن حاصل
 میشود و مختار تذکره و معتبر آن است که میان غایات اصلاً فرق نیست بلکه
 حدث مس مانع جمیع است و هر چه اباحت مشروط به غسل جنابت است
 به غسل مس میت نیز مشروط است اساس تیمم واجب میشود بدل از
 وضو و غسل از برای هر چه غسل و وضو از برای آن واجب است و سنت است از
 برای
 هر چه وضو و غسل از برای آن سنت است و مباح میشود و به تیمم هر چه به غسل
 و وضو

مباح میشود تیمم مختص است در میان طهارت ثلث به خروج جنب از هر يك از مسجدین اعظمین خواه جنابت در مسجد عارض شده باشد یا مجنب از خارج جاهلا یا ناشیا یا عامدا داخل مسجد شود که به جهت خروج تیمم واجب است و واضح آن است که غسل جایز نیست اگر چه مستلزم تعدی نجاست به مسجد نباشد خواه زمان تیمم مساوی زمان غسل باشد و خواه کمتر و خواه بیشتر به دلیل روایت در تیمم مسألة این تیمم بدل از غسل نیست بلکه اصیل و مستقل است و نیت بدلیت در آن صحیح نیست و قصد استباحث خروج از آن مسجد و وجوب و قربت متعین است و عماد الدین محمد بن علی و ابن حمزه در وسیله و سلارین عبد الغزیز در مراسم نفی وجوب کرده گفته اند که جنب را تیمم از برای خروج از مسجدین مستحب است و این قول ضعیف و فرق میان مسجدین و سایر مساجد نکرده اند و مخالف منطوق حدی است و عمل بر قول مشهور است مسألة حایض منقطعه الحیض و حایض در زمان حیض نیز مثل جنب است در حکم وجوب این تیمم از برای خروج هر گاه در احد مسجدین داخل شده باشد به دلیل نصوص احادیث و استبعادی که محقق در معتبر کرده است در حایض بالفعل غیر منقطعه الحیض از آن جهت که طهارت در حق او متصور نیست اجتهادی است

در مقابل نص و حیض بالفعل در دین تیمم قصد رفع حدث نمکند مانند وضو و یا تیمم

بدل از وضو در زمان حیض از برای جلوس در مصلی و به ذکر الهی مشغول بودن
مسألة

اقرب پیش من استحباب این تیمم است از برای باقی مساجد غیر مسجدین اعظمین همچنان که مستقرب ذکر است مسألة در صورتی که زمان خروج اقصر باشد از زمان تیمم نیز وجوب تیمم متعین است علی الاقرب بدلیل عموم نص و همچنین استحباب از برای سایر مساجد مسألة متیمم را به این تیمم واجب است که در خروج قصد اقرب طرق کند اما اسراع در مشی بیشتر از مقدار عادت واجب نیست مسألة حیض مقطعة الحیض را تیمم بدل از غسل هر گاه غسل واجب میسر نباشد از برای اباحت وطی واجب است اگر غسلی را شرط اباحت وطی دانیم بدلیل روایت عمار ساباطی از مولای ما ابا عبد الله الصادق علیه السلام و مستحب است اگر غسل را شرط

اباحت ندانیم و روایت بر استحباب حمل کنیم مسألة صدوق مقدم علی بن بابویه رضوان الله تعالی علیه وضوی حیض را از برای جلوس و ذکر الهی در مصلاهی خود واجب

دانسته است پس به قول او در صورت تعذر وضو تیمم بدل از آن وضو واجب است و بنابر قول مشهور که مختار من است آن وضو مستحب و در صورت تعذر وضو و تیمم به نیت

بدلیت وضو نیز بر سبیل استحباب است و علامه ره در نهایت در استحباب تیمم بدل از این وضو استشکال کرده است و تحقیق آن است که محل اشکال نیست مسأله جمعی

از اصحاب رضوان الله تعالی علیهم که صحت صوم را به غسل جنابت و غسل حیض قبل

از طلوع فجر مشروط دانسته اند خلاف دارند در صورت تعذر غسل که آیا تیمم بدل از غسل قبل از طلوع فجر از برای اباحت صوم واجب باشد یا نه و بر تقدیر وجوب باز خلاف کرده اند که آیا بیدار بودن تا طلوع فجر و تیمم را از حدث اصغر گراه داشتن لازم است یا نه و بعد از وقوع حدث اصغر آیا اعاده تیمم قبل از طلوع

فجر واجب است یا نه و اقوی پیش محققین ایشان آن است که بر تقدیری که تیمم بدل از غسل

نیز شرط اباحت صوم بوده باشد بیدار بودن بر آن تیمم لازم نیست و اعاده تیمم بعد از

حدث اصغر واجب نیست و این قول بعد از آنکه اشتراط صحت صوم به غسل مسلم باشد اقرب است به تحقیق بنابر آنکه معلوم خواهد شد انشاء الله العزیز که تیمم رافع حدث است

تا وقت تمکن از مبدل منه و این را رفع مغیا مگویند نه علی الاطلاق چنانکه در وضو و

غسل است و پیش من اصح آن است چنانکه دانسته شد که غسل جنابت و حیض از برای کمالیت

صوم مستحب است و شرط اصل صحت و اباحت نیست و تیمم نیز رفع حدث میکند

إلى الغایت پس در صورت عدم تمکن از غسل تیمم بدل از غسل قبل از طلوع فجر از برای اکملیت صوم سنت است و بعد از حدث اصغر مثل خواب و بول اعاده تیمم از برای اکملیت لازم نیست علی الاصح مسألة جنب حیض که شب متمکن از غسل نبوده باشد چون خواهد که طریقه احتیاط را مرعی دارد اولی آن است که اگر فارغ الذمه باشد تیمم کند بدل از غسل به نیت استحباب نماز شب علی وجه الندب و چون فجر طلوع کند به همان تیمم مندوب صوم او صحیح است به اتفاق و اگر مشغول الذمه باشد تیمم کند بدل از غسل علی وجه الوجوب از برای نماز قضا چه به همان تیمم صوم او مباح و متعقد است اتفاقا چنانچه در غسل گفته شد مسألة تیمم بدل از اغسال استحاضه با عدم تمکن از استعمال آب شرط صحت صوم است همچنان که شرط صحت صلوة است اجماعا مسألة جنب یا حیض منقطعه حیض چون تیمم شرعی کرده باشد از برای استباحث نماز یا از برای اباحت لبث در مسجد مادام که بر آن تیمم باشد او را به خوابیدن در مسجد جایز است و حرام نیست به اتفاق اما بر قول اصح به سبب آنکه تیمم بدل از غسل رفع حدث اکبر میکند تا وقت امکان غسل و این رافقیت به حدث اصغر مقتضی نمیشود متمم در حالت خواب نیز حدث جنابت و حیض از و مرتفع است چنانکه در حالت

بیداری و لبث در مساجد او را جایزه و اما بنا بر قول اکثر متأخرین که تیمم را رفع نمودانند

اصلا و حدث اصغر را ناقص تیمم مشمرند مطلقا به سبب آنکه متیمم در زمان بیداری

متطهر است و لبث در مسجد او را مباح و در حالت خواب از دایره اختیار بیرون است و قلم تکلیف از او ساقط و نیز روایت به خصوص اباحت خوابیدن جنب متیمم در مسجد وارد است و این خواب در اباحت تطیر خواب جنب است در شب ماه رمضان بعد از انتباهتین تا طلوع فجر نزد قائلین به اشتراط صحت صوم به طهارت قبل از طلوع صبح چه آن خواب پیش ایشان سایغ و مباحث اجماعا و لزوم قضاء و كفاره مترتب است بر تفریط و تقصیر که ادراك طلوع صبح با طهارت فوت شده است نه بر عقوبت و آثم چنانچه علامه رحمه الله تعالی در منتهی صریحا ذکر کرده است تیمم از برای خوابیدن سنت است و بدل از وضو

نیست بلکه اصیل و مستقل است و از نیت بدلیت حجرد و از وضو با وجود آب و قدرت بر استعمال افضل است و مستند این حکم روایت است و افضل است که این تیمم بر روی زمین پاک باشد که صعید طیب عبارت از آن است و شرط نیست

که البته بر خاک یا بر زمین یا بر سنگ واقع شود بلکه هر چه حاضر باشد که فی الجملة

غباری داشته باشد کافی است مثل رخت بدن یا رحل دابة یا نمذ یا فرش یا لحاف یا غیر آن وجود سنگ و خاك و این حکم نیز در روایت وارد است مسألة تیمم از برای اکملیت نماز جنازه سنت است و این تیمم نیز اصل و مستقل است و بدل از وضو و غسل نیست و از نیت بدلیت مستغنی است و با وجود تمکن از استعمال آب مستحب و از وضو افضل است و شیخ طوسی نور الله مرقدہ ادعای انعقاد اجماع بر این حکم کرده است و مستند حکم موثقه سماعه است که جمیع

اصحاب به مضمون آن علی الاطلاق عمل کرده اند الا ابو علی محمد بن جنید در مختصر

احمدی که حدیث را تفیید کرده به ضیق وقت و خوف فوات نماز جنازه و محقق نجم الدین بن سعید که در معتبر با او موافقت کرده است و پیش من قول مشهور

معتمد و مقول علیه است مسألة اگر متیمم آب بیابد و آب موجود شده قبل از تمکن استعمال مفقود شود اصح آن است که تیمم او منقض نمشود و اعاده او را

مستحب است و بعضی گفته اند که آن تیمم باطل میشود و اعاده تیمم او را واجب و تفصیل

این مبحث در ابواب تیمم مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز مسألة اشبه آن است که هر غسل و وضو واجب یا مندوب رافع حدث یا غیر

رافع حدث تیمم بدل آن باشد در وقت تعذر و هر تیمم البته بدل از غسلی است یا وضویی الا در مواد معدوده که تیمم مستقل است در اصالت و مستغنی است از اعتبار بدلیت چنانچه ذکر کردیم مسأله بنابر قول مختار که هر گاه حدث اصغر در اثنای غسل جنابت متخلل شود بعد از اكمال غسل ختم وضو به آن سنت است اگر بعد از اتمام غسل آب از برای وضو نبوده باشد تیمم بدل از آن وضو مستحب است

به نیت بدلیت بر وجه نذب و بر قول کسی که ضم وضو را واجب میدانند اگر بعد از اكمال غسل از برای وضو آب نماند بدل از وضو تیمم به نیت بدلیت بر وجه وجوب واجب

خواهد بود مسأله در صورتی که مکلف وضو کرده باشد و آب از برای تجدید وضو که مستحب است نداشته باشد یا آب حاضر باش خوف تضرر مانع باشد از استعمال تیمم بدل از وضوی مجدد به نیت بدلیت و قصد وجه استحباب مر او را مستحب

خواهد بود و این دو مسأله از فروع آن اصل است که تیمم بدل از وضو و غسل است مطلقا

چنانچه از قرآن و حدیث مستفاد میشود مسأله اشبه بلکه اصح آن است که تجدید تیمم

از برای هر نماز خواه فریضه و خواه نافله سنت است همچنان که تجدید وضو سنت است

چه حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده است الطهر علی الطهر عشر

حسنت و فرموده است الصعید الطهور المسلم وبطریق دیگر الصعید الطیب وضوء المسلم دلالت صریح بر آن دارد و روایاتی که ظاهر مناطیق آنها لزوم تیمم است از برای هر نماز چنانکه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مروی است و سکونی از ابی عبد الله الصادق علیه السلام و ابو همام از ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت کرده اند متعین است حمل آنها بر استحباب چنانکه مسلك تهذیب و معتبر است و آنچه شیخ شهید محقق قدس الله تعالی روحه در ذکری

مگوید که استحباب تجدید تیمم به طریق تخریج از روایات ثابت مشهود موافق مشرب

تحقیق نیست باب اول آداب الخلوت من الواجب والمندوب اساس بر متخلی واجب است ستر عورتین در زمان قضای حاجت از ناظر محترم که محرم شرعی نباشد و دیدن عورت متخلی بر او حرام باشد و ابن الجنید ستر عورتین را

بر متخلی واجب میدانند مطلقا خواه ناظر محترم حاضر بوده باشد و خواه ناظری نبوده باشد

همچنانکه در نماز واجب است و ظاهر کلام شیخ شهید در بیان نیز اختیار اطلاق است

و بالجملة قضا و طراز بول و غایط بستر عورت حرام است یعنی وجوب ستر عورت در تخلی و رای مطلق وجوب ستر عورت است چه متواند بود که امری

في نفسه واجب بوده باشد و نیز از واجبات و وظایف امری دیگر باشد پس قضای حاجت تخلی در نظر ناظر محترم علی المشهور و مطلقا بنا بر قول ابن جنید و

ظاهر عبارت بیان متضمن دو فعل حرام و منشأ استحقاق دو درجه عقاب است یکی از جهت کشف عورت نمودن و دیگری از جهت مکشوف العورت متخلی بودن

و وجوب ستر عورتین در نماز و تحریم نماز با کشف عورت نیز از این قبیل است و واجب است در تخلی انحراف نمودن از سمت قبله به جانب مشرق یا مغرب استقبال

و استدبار قبله حرام است از باب تعظیم کعبه مکرمه به نص حدیث شریف نبوی و حدیث اول سبطین و ثانی اوصیاء معصومین صلوات الله و تسلیما علی النبی و علیهم اجمعین و عورت را منحرف ساختن کافی نیست چنانکه که بعضی توهم کرده اند

بلکه انحراف به جملگی بدن واجب است و مشهور آنست که میان صحرا او به نادر تحریم استقبال

و استدبار فرق نیست و شیخ مفید ره فرق کرده مگویند در صحرا حرام است و در ابنیه مکروه است و در ذکری قول شیخ مفید بر این وجه منقول شده که در صحاری

مکروه است نه در ابنیه و سلار با مفید موافقت کرده در صحرا حرام میداند نه در ابنیه و نزد ابن جنید رحمه الله تعالی اجتناب از سمت قبله مطلقا مستحب است

و علامه در نهاییه مگوید متحمل است که نهی از استدبار مختص بوده باشد به مدینه مشرفه
و مواضعی که در حول مدینه مشرفه است چه استدبار کعبه موزمه آنجا مستلزم استقبال
بیت المقدس (مبارک) است و تعظیم بیت المقدس نیز لازم است و هیچیک از این اقوال
پیش من اصلی ندارد و اعتماد بر قول مشهور است و واجب است تطهیر مخرجین از نجاست خبث بول و نجاست خبث غایط به طریق مقرر شرعی و استنجا در اصلاح شرع عبارت از آن است و احکام آن در باب دیگر خواهد آمد انشاء الله
تعالی و قول شیخ طوسی ره در استبصار آن است که استبراء بعد از فراغ از بول واجب است قبل از استنجا و مشهور نزد اصحاب رضوان الله تعالی علیهم استحباب پس واجبات تخلی بر قول استبصار چهارم است و بر قول مشهور سه مسأله
اگر کسی به سبب عذری مثل مرض از جلوس و قیام عاجز باشد و مضطجع بر پهلو یا مستلقی
بر پشت از خبثین متخلی شود استقبال منتهی عنه در حق او قیاس بر استقبال مأمور به در وقت نماز است مسأله اشبه آن است که در مسجد در قاروره یا انایی بول کردن بر وجهی که نجاست به مسجد و فروش و ادوات و آلات متعدی نشود حرام است به جهت تعظیم مسجد اگر چه ادخال نجاست غیر متعدی در مسجد جایز است

علی الاقوی اساس مشهور آن است که مجموع وظایف تخلی و استنجا غیر واجبات از مکروهات که ترك آنها مستحب و مسنونات که ایتان به آنها سنت است شصت و چهار است سی و شش از آن جمله وظیفه تخلی و بیست و هشت وظیفه استنجا است آنچه متوهمی از متوهمین این عصر پنداشته است که آداب خلوت و استنجا از واجبات و محرمات و مکروهات و مسنونات بیست و یک چیز است از باب نقصان معرفت است وظایف استنجا باب خوردن کور خواهد شد انشاء الله سبحانه اما وظایف تخلی اول مکروه است استقبال و استدبار قرص نیرین بر وجهی که شعاع جرم آفتاب یا ماه بر یکی از عورتین نباید و نهی تنزیهی از آن وارد شده است به جهت احترام دویم استقبال و استدبار باد و مکروه است و در حدیث وصی ثانی و سبط اول علیه السلام نهی از آن وارد است سیم در زمین صلب بول کردن مکروه است به منطوق حدیث و به سبب آنکه مظنه رجوع قطرات است و رسول صلی الله علیه وآله فرموده است استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر عنه تراحت

از بول سعی کنید که اکثر عذاب قبر از آن است چهارم در حجره بضم جیم و اسکان حاء

مهمله یعنی سوراخ مار و سایر حشرات بول مکروه است و نهی از آن در حدیث شریف نبوی وارد شده به سبب تأذی حیوان یا به سبب مخالفت اذیت از آنها نسبت به انسان و بعضی گفته اند بسبب آنکه حجر حیوانات به کسر جیم و فتح حا مساکن جن است پنجم بول و غایط در آب راکد و در آب جاری مکروه است و در آب راکد کراهیت شدید و غلیظ است و در جای نهی از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه مروی و وقت ضرورت مستثنی شده است و فرموده است ان للماء اهلا کما ان للارض اهلا و من در حواشی استبصار شرح آن کرده ام و در راکد نص از صادق علیه السلام وارد است (و در حدیث دیگر از امام صادق (ع) مروی است که در آب مطلق بول کردن محل خوف است از شیطان و بعضی گفته اند آب در شب مخصوص جن است پس کراهت شب اشد باشد و غلظت در غایت بیشتر باشد پس کراهت در آن اغلط خواهد بود به طریق اولی و صدوق مقدم علی بن بابویه رحمه الله تعالی گفته است بول در آب جاری تا جاری باشد مکروه نیست چه از صادق علیه السلام به اسانید متعدده روایت وارد شده که لا بأس به (و جواب آن است که مقصود در روایات از لا باس به) به بیان جواز است

یا خفت کراهت نسبت به راكد و در بعضی شهرها مانند بلاد شام آبهای جاری مخصوص طهارتخانه و کثیف میباشد از برای شستن و بردن اخبات و فضلات جد من در شرح قواعد مگوید اگر قائل شوم به عدم کراهت قضای حاجت در آن آبها بعید نخواهد بود ششم ایستاده بول کردن مکروه است اگر چه مخرج در قاروره یا انائی بوده باشد و بول در هوا واقع نشود رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است که بول کرده ایستاده بعلتی و عذری از شما جفاست و از ابی عبد الله الصادق علیه السلام مروی است که هر کس ایستاده بول کند بیم آن هست که شیطان

او را تخبیل کند بجاء معجمه و باء موحده یعنی عقل او را فاسد کند هفتم تطمیح در بول یعنی بول

کردن در هوا خواه نشسته و خواه ایستاده مکروه است و بر بالای بامی یا بالای دیواری بر کنار بام یا کنار دیوار نشستن و درهای به جانب سفلی بول کردن از جمله تطمیح است و در حدیث شریف نبوی از آن نهی واقع شده هشتم تخلی و دفع فضله در مشارع مکروه است و آن جمع مشرع است یعنی محل آب برداشتن مردم از نهر نهم در شوارع نیز مکروه است و آن جمع شارع است یعنی طریق و ممر مردم

خواه شارع عام باشد و خواه مختص به قومی دهم در زیر شجره متمره یه عین درخت میوه دار

بار آور مکروه است هر چند بالفعل میوه نداشته باشد و موضع کراهت آن مقدار زمین است که مسقط میوه آن درخت باشد نهی تنزیهی از همه اینها در احادیث وارد است

و ابو جعفر الباقر علیه السلام فرموده که سر نهی تعظیم ملائکه موکله بر ثمار و اشجار است

یازدهم مکروه است در فنای دار بکسر فا یعنی قضا در و پیشگاه در کارخانه که عبارت است از حریم و داخل ملک نیست خصوصا اقیه مساجد و حریم مشاهد در حکم حریم مساجد است به منطوق حدیث کاظم علیه السلام دوازدهم در مجری و ممر آب مکروه است اگر چه بالفعل آب نداشته باشد سیزدهم در فی نزال یعنی موضع سایه که محل نزول قافله و منزل ورود مترددین باشد أبو الحسن الکاظم (ع) بران نص کرده و رسول صلی الله علیه وآله فرموده ملعون المتفوط فی ظل النزال و بطریق دیگر ثلث ملعون من فعلهن المتفوط فی ظل النزال و المانع الماء المنتاب و الساد الطریق المسلوک چهاردهم در ملاعن به نص حدیث شریف نبوی یعنی مواضع لعن و تفسیر کرده اند به مکان اجتماع مردم و در حدیث سید الساجدین (ع) تفسیر آن به درگاه خانه مردمان وارد است پانزدهم در شطوط انهار یعنی کنار نهر مطلقا به نص سید الساجدین و ابی الحسن

الکاظم (ع) و ملحق است به آن کنار چاه و مواضعی که مردم از آن متأذی شوند
علی الاطلاق

شانزدهم مکروه است استصحاب مصحف با خود در وقت تخلی و ادخال آن
در بیت الخلا یا آنچه اسم مختص به جناب مقدس الله تعالی چه آن مکتوب یا
منقوش باشد مثل انگشتی یا لوحی از الواح و ثابت است که رسول صلی الله علیه
وآله

وسلم قبل از تخلی خاتم را نزع فرموده از خود دور مکرد و همچنین امیر المؤمنین
علی علیه السلام بازو بند و تعویذ و دعا را از خود جدا ننمود و در الفاظ
و اسماء مشترکه میان قرآن و اسماء الله و غیر آن معتبر قصد کاتب است
و الحاق اسم نبی و اسامی ائمه صلوات الله و سلامه علیهم به آن دو کراحت
محل نظر است و اولی الحاق است از باب تعظیم و احترام و شیخ شهید
در ذکری مگوید اسماء انبیاء با خود داشتن مکروه نیست هفدهم استصحاب
دراهم بیض بکسر باء موحده به صیغه جمع ابیض یعنی ادخال زر سفید خالص با
خود

در بیت الخلا مکروه است مگر آنکه مصرور یعنی در همیان باشد که آن وقت
کراحت نخواهد داشت چنانکه از ابی عبد الله الصادق (ع) مروی است که از
پدر معصومش ابی جعفر الباقر (ع) روایت کرده است و سبط ابن ادریس یحیی

بن سعید در جامع و علامه در نهاییه مشدود به جای مصرود ذکر کرده اند یعنی در موضعی که بسته باشد هجدهم سواک مطلقا یعنی استمساک به هر مسواک که بوده باشد حتی به انگشت ابهام و مسجده در بیت الخلا مکروه است و از ابی الحسن الکاظم علیه السلام مروی است که مورث نجر مشدود به تحریک بآء هو حده و خاء معجمه یعنی

رایحه کریهه دهن نوزدهم اکل و شرب در بیت الخلاء و وقت تخلی مکروه است چه مستلزم حساست و خواری نفس است و نیز مرسله صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه و روایت رئیس المحدثین رضی الله عنه در کافی از مولای ما ابی جعفر الباقر (ع) و حدیث لقمه نان و آزاد کردن غلام مستند حکم است بیستم استقبال بیت المقدس مکروه است از جهت شرف و احترام چنانکه علامه رحمه الله در نهاییه و شیخ شهید در ذکری کرده اند بیست و یکم اطلاع جلوس در خلاء یعنی زمان نشستن را دراز کردن مکروه است حدیث وارد شده است از باقر و صادق علیهما السلام که مورث با سور مشدود مفرد بواسیر به یاء موحده آن سرخی است مشهور مانند دمامیل در مقعده و بعضی ناسور ضبط کرده اند بتون و به حسب لفه تبدیل سین به صاد در مرد و

جایز است بیست و دویم مس قضیب به دست راست کردن مکروه است و ابو جعفر الباقر علیه السلام از آن نهی فرموده و در حدیث شریف نبوی الیمنی للاکل والیسری للفرح وارد است بیست و سیم تخلی از غایط در مقابر و میان قبور مکروه است و نهی از آن در حدیث وارد و کراهت در ذکری و بیان و غیرهما مذکور است بیست و چهارم تکلم در خلا مکروه است و صدوق در فقیه مگوید جایز نیست بدلیل نهی نبی صلی الله علیه وآله از آن و در روایت آمده که هر که در حالت خلا تکلم کند حاجت او مقتضی نمیشود و مطلب او به نجات نمیرسد و چند موضع از آن استثنا شده است اول ذکر جناب مقدس الهی که سنت است به دلیل حدیث موسی و علی نبینا و علیه السلام دویم آیه الکرسی با آیه کریمه الحمد لله رب العالمین بدلیل حدیث ابی عبد الله الصادق علیه السلام سیوم حکایت فصول اذان بعد از فراغ مؤذن از هر فصلی بدلیل آنکه در احادیث امر به حکایت اذان علی العموم واقع شده است چهارم اللهم صل علی محمد و آل محمد گفتن اگر اسم مبارکش مذکور شود و متخلی بشنود پنجم رد سلام که واجب است اما سلام کردن کسی بر متخلی یا ابتدا کردن

متخلی به تسلیم هر کسی مکروه است ششم حمد الهی بعد از طاس هفتم تسمیت کردن

عاطس را یعنی دعای رحمت از برای او کردن دیر حکم الله گفتن بعد از عطسه او هشتم هر گاه مهم ضروری واقع شود که بالضروره تکلم باید کرد بیست و پنجم ارتیاد یعنی طلب موضعی که مناسب بوده باشد از برای تخلی و استنجا و طلب موضعی که

مرتفع از برای بول که خاک نرم داشته باشد سنت است رسول صلی الله علیه و آله و سلم در این باب اهتمام عام داشته است و رؤوفی از بول به فتح واو و تشدید قاف مبالغه شدید عظیم مفرموده است و امت را امر کرده است به ارتیاد از برای بول و ابو الحسن الرضا (ع) فرموده است من قفه الرجل أن یرتاد لبوله

بیست و ششم ستر تمام بدن از انظار ناظرین سنت است به دخول خانه یا خیمه یا ابعاد در صحرا به کسر همزه یعنی دور رفتن و از نظر خلق پنهان شدن یا در وهده یا عقب درختی پا پشته نشستن چنانچه سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم مکرده است و امر به آن فرموده است و نیز سنت است تا خبر کشف عورتین کردن تا وقت جلوس و نزدیک شدن به زمین در ذکری مذکور است که دلیل استحباب فعل نبی است صلی الله علیه و آله که

به این سنت عمل مکرده است بیست و هفتم ابتدا کردن در دخول به پای چپ و در خروج به پای راست مستحب است بر عکس مساجد و مشاهد و اماکن شریفه و اگر

در صحرا باشد آخر قدم را تا (موضع) جلس پای چپ کند و در انصراف اول قدم را پای راست بیست و هفتم در نشستن اعتماد به پای چپ کردن و گشاده داشتن و دور ساختن پای راست سنت است به دلیل حدیث شریف نبوی بیست و نهم تغطیه راس یعنی پوشیدن سر در بیت الخلا سنت است تا مانع باشد از وصول رایحه خبیثه به دماغ سی ام تغطیه راس در بیت الخلا مستحب است و آن عبارت است از قناعی بکسر قاف یا چادر شبی بر سر انداختن که تمامی سر و گوش و گردن را فرو گیرد چه ابو عبد الله الصادق علیه السلام چنین مکرده است

و مفید در مقنعه و محقق در معتبر ذکر کرده اند که از سنن رسول الله بوده است صلی الله

علیه وآله وسلم سی و یکم بعد از فراغ و انقطاع دریره بول استبراء از بول سنت است علی الاصح و مذهب شیخ طوسی نور الله مرقدہ در استبصار و ظاهر روایتی که مستند اوست و جواب استبراء قبل از استنجاست و حمل آن بر استحباب متعین است سی و دویم هنیئه به ضم ها و فتح نون و امکان یا قبل از ها

یعنی زمانی قلیل صبر نمودن بعد از فراغ پس بعد از آن
استبرا کردن مستحب است چنانچه در حدیث از ابی جعفر الباقر (ع) و ابی عبد الله
الصادق

علیهما السلام روایت شده است و طریق استبرا علی الاشهر آن است که انگشت
وسطی را

از دست چپ بر مقعد گذاشته تا اصل قضیب و تحت خصیتین به قوت
تمام بکشند تا سه بار پس انگشت مسجه را در زیر قضیب و انگشت ابهام را بر
بالا گذاشته تا کنار حشفه سه بار دیگر بکشد پس حشفه را بفشرد و ذکر را بیفشاند
سه بار

که مجموع نه بار شود و چنانچه مختار مبسوط و اختیار معتبر است و در استظهار و
استبراء اتم و

ابلاغ است و شیخ مفید رحمه الله تعالی در معنه مگوید " ما تحت اثنین تا اصل
قضیب را

از فوق و تحت میان ابهام و مسجه گذاشته به تمامی از پنج تا طرف دو بار یا سه بار
به اعتماد و تمام بکشد و سید مرتضی رضوان الله تعالی عنه اکتفا به آن کرده است
که تمام قضیب را از اصل تا طرف سه بار به قوت بفشارند و بیفشرد و منطوق
حدیث

مولانا الباقر علیه السلام به طریق تهذیب و استبصار آنکه از اصل قضیب تا طرف
حشفه سه بار بیفشرد دو طرف را گرفته سه بار بیفشاند و صدوق رضوان الله
تعالی علیه در فقیه از کشیدن از مقعد تا اثنین به انگشت سه بار به قوت افتانیدن

تمام ذکر سه بار لازم و کافی مداند و در استبراه سه بار تنحیح مستحب است و ظاهر کلام

مراسم لزوم تنحیح است سی و سیوم استنجا بعد از فراغ و بعد از استبراء بلا تأخیر قبل از وضو یا تیمم است و تقدیم استنجا بر وضو و تیمم واجب نیست و صدوق در

فقیه قایل به وجودی است سی و چهارم اعداد بنل به ضم نون و فتح باء موحده یعنی صهیا ساختن احجار استنجا از مستحبات تخلی است به نص حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله اتقوا الاملا عن واعدوا النبل واکثر محدثین بنل بتحریک اعنی بفتح نون قبل از باء مفتوحه روایت کرده اند و اعداد

آب از برای استنجا نیز از مستحبات خواهد بود به طریق اول سی و پنجم بعد از استبراء و استنجا دست بر شکم کشیدن ایستاده سنت است چنانچه مفید و شیخ و ابو لعلی و ابن البراج رحمهم الله تعالی ذکر کرده اند در ذکری نیز مذکور است

سی و ششم استعاذه و تسمیه در وقت دخول بیت الخلاء و دعا به طریق مأثور در چند موضع سنت است اول چون خواهد که داخل شود بگوید بسم الله وبالله اعوذ بالله من الرجسن النجس الخبیث الخبیث الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم دویم بعد از دخول الحمد لله الحافظ المؤدی اللهم امط عنی الاذی

واعدني من الشيطان الرجيم و شارح نفلیه و لمعه در این مقام خبط نموده توهم کرده که محل این دعا و تحمید بعد از استعاذه و قسمیه نزد دخول سیم حین الجلوس در وقت

انفصال براز اللهم اطعمني طيبا في عافيد واخرجه مني جنيبا في عافية و صدوق رضوان الله تعالى عليه در فقیه روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله به این طریق مکفته

است اللهم كما اطعمتني طيبا في عافية واخرجه مني خبيثا في عافية چهارم وقتی که نظر بر براز افتد اللهم ارزقني الحلال و جنبي الحرام پنجم دیدن هنگام آب بگوید الحمد لله الذي جعل الماء طهورا ولم يجعل له نجسا ششم در وقت استنجا اللهم حصن فرجی و استر عورتی و حرهما على النار ووقفني لما يقربني منك يا ذا الجلال والاكرام هفتم وقت بر خواستن و ایستاده دست بر شکم کشیدن الحمد لله الذي هناني وعافاني من البلوى هشتم در وقت خروج از بیت الخلا با انصراف از موضع تخلی در صحرا الحمد لله الذي عرفني لذته و ابقى في جسدي في قوته و اخرج عني إذا فيا لها من نعمه لا يقدر القادرون قدرها و در روایت دیگر في جسدي بجای في مسأله بول کردن در

اناء مکروه نیست خواه قاروره بوده باشد و خواه انایی دیگر در اخبار مروی است که نبی را صلی الله علیه وآله (مخصوص) از برای آن بوده است اما باید که ظرف را که بول در آن باشد در منزل نگاه ندارند که نهی از آن وارد شده است و دعاء نماز در آن منزل مکروه است و ابو جعفر بن بابویه رضوان الله تعالی علیه نماز را در خانه که با خمر یا بول در آن خانه باشد حرام میداند مسأله مشی یعنی راه رفتن در استبرا شرط نیست و همچنین ایستادن و پای به زمین زدن چنانچه؟؟؟ بعضی از فقهای عامه است و استحباب آن در استبرا نیز دلیلی ندارد مسأله زنان را استبراء از بول لازم نیست و اگر قایل شویم به استحباب باید که زن در جهت عرض استبرا کند بر خلاف مرد که استبراء او در جهة طول است و قول ابن الجنید

آن است که زن را سه بار تنحیح لازم است در استبراء مسأله سنت است که وضو و تیمم بعد از استنجا بوده باشد و تیمم مانند وضو قبل از استنجا صحیح است علی الاقوی

اگر در ضیق وقت واقع نشده باشد یا در سعت وقت و عذری که متنوع تیمم است مرجو الزوال نبوده باشد و فرق میانه وضو و تیمم در این حکم ضعیف است و ابن بابویه رحمه الله تعالی هیچکدام را قبل از استنجا صحیح نمیداند و اگر واقع نشده باشد

اعاده آن را بعد از استنجا واجب مشمرد و دلیلی که صلاحیت استدلال داشته باشد ندارد پس اصح استحباب اعاده است تنبیه امام علماء عامه و علامه ایشان؟
فخر الدین رازی در موضعی از کتاب نهایت العقول بر سر جاده انصاف آمده بر اصحاب خود اعتراض میکند که هر گاه نبی صلی الله علیه و آله در هدایت امت این مقدار اهتمام داشته باشد که در باب بیت الخلاء رفتن تنهاسی و شش وظیفه

تعلیم فرماید سوای واجبات و این امر سهل جزئی را برای امت مفوض ندارد چون تواند بود که از دنیا رحلت کند و وصی و خلیفه و امامی که بعد از او نایب نفس مقدس او و حافظ احکام شرع و مهجه دین و بیضه اسلام و سعادت امت به متابعت و شقاوتشان به مخالفت او منوط بوده باشد نصب ناکرده این قسم امر مهم و خطب عظیم را مهمل گذارد و تعیین این مرتبه بلند پایه را که تالی نبوت و ثانی رسالت است به اقتضای رأی امت و مقتضای اختیار (ایشان)؟؟ تفویض نماید چنانکه طریقه اهل سنت است همانا کسی که از خرمن عقلی

يك جو بهره داشته باشد هرگز این قول باطل را باور ندارد و تجویز این احتمال محال را

نهایت حماقت طبع و سفاهت نفس و منتهای مراتب سخافت عقل

و طرافت حدس شمرد و همانا که عقل صریح مستقیم حکم کند که در قانون حکمت

بالفه و سنت عنایت اولی واجب است که امام خلق و خلیفه رسول الله از جانب جناب مقدس ربوبی منصوب و به نص صریح (رسول) الهی منصوص و به حسب

استحقاق ذاتی و کمال جوهر نقش قدسی در فطرت اولی و انصاف به اوصاف ملکات ملکیه و اصناف کمالات بشریه در فطرت ثانیه به این درجه عالیه مخصوص باشد چنانچه مذهب شیعه است و منکر این حقیقت در نظر صاحب نظران از دایره بصیرت عقلی خارج و از حوزه استقامت حلیت فطرت انسانی بیرون ممانند و من لم يجعل الله له نورا فما له من نور باب دویم آداب الاستنجا اساس استنجا

به حسب لغت استفعال است یا از نجوه بفتح نون و اسکان جیم به معنی زمین مرتفع یا از نجو به معنی قطع و ازاله و یا به معنی کشط و کشف در اصطلاح لغت عبارت است

از ازاله خبیثیت بول و براز از مخرجین به طریق مقرر شرعی و براز به فتح باء موحده کنایت است از نجو به فتح نون و اسکان جیم و آن غایط است و استنجا از بول بات مطلق طاهر واجب و متعین است و به هیچ چیز دیگر جایز نیست و بغیر از آب

چیزی از ازاله خبث بول نمکند به نص سید المرسلین و اوصیاء معصومین صلی الله علیه وعلیهم اجمعین و اجماع مجتهدین فرقه ناجیه امامیه رضوان الله تعالی علیه و اقل مقداری که مجزی است دو مثل بولی است که بر حشفه مانده باشد با تخلل انفصال که دو مرتبه آب ریختن متحقق شود چنانکه حدیث نشیط بن صابح از ابن عبد الله الصادق علیه السلام افاده آن میکند و در فقیه لفظ مرتین صریحا مذکور است و توقف علامه رحمة الله تعالی در منتهی در صحت حدیث به جهت آنکه مروك بن عبید در طریق است و حال او معلوم نیست و جهی ندارد چه مروك بن عبید جلیل القدور و معروف الحال و جلالت و توثیقش در علم رجال ثابت و متین است و نیز منطوق روایات دیگر که از ازاله نجاست بول از بدن یا از رخت به دو بار شستن میشود مخرج بول را شامل است و ابو الصلاح حلبی رحمه الله تعالی نفی مقدور کرده مگوید ضابطه در استنجاء از بول مقداری از آب است که مزیل عین نجاست

و اثر آن باشد و تعدد و تخلل انفصال در شستن لازم نیست و علامه نیز رحمه الله تعالی در نهایت اختیار این قول کرده است و پیش من عمل و اعتماد بر قول مشهور است و استنجاء از براز اگر از مخرج متعددی شده حواشی و حول اطراف مخرج را آلوده

ساخته باشد مثل استنجا از بول است که به آب واجب است و بغیر آب مجزی نیست و این حکم نیز اجماعی و منصوص علیه است و حد معتبر مقرر شرعی ازاله عین است و اثر و معنی اثر

اجزاء صغیره است از رطوبت عین یا از بقایای نجاست که در محل بعد از زوال و انقلاع جرم و تنشیف رطوبات باقی ماند و حسن بصر ادراک آن نکند تا نرمی آن از محل به آب زایل نشود و دست به حاسه لامسه ادراک خشونت محل نکند نجاست

محل باقی است و طهارت حاصل نیست این است ضابطه طهارت محل به منطوق حدیث ابی الحسن الرضا الکاظم علیه السلام در صحیحہ عبد الله بن المغیره و ابو یعلی سلار بن عبد العزیز صریر یعنی او از و خشونت محل را شرط و حصول صریر را حد ضابطه طهارت مداند و محقق در معتبر مگوید حصول صریر مختلف میشود به حسب اختلاف

حرارت و برودت آب پس آنرا مناط طهارت ساختن منضبط نیست و اگر بر از اطراف حلقه مخرج تعدیه نکرده باشد و حواشی و حول آن آلوده نشده باشد متخلی متخیر است که استنجا به احجار کند یا به آب یا جمع کند میان احجار و آب اول

با حجار و آخر به آب اما اختیار آب افضل است و جمع کردن میانه احجار و آب افضل و اکمل بر این حکم نیز اجتماع مجتهدین امت از علمای خاصه و فقهای عامه منعقد

و نصوص احادیث وارد است و اختصاص اهل قبا از انصار به کریمه ان الله يحب التوابین و يحب المطهرین یا از جهت اختیار آب بر احجار یا از جهت جمع میانه هر دو رکعت اخبار و احادیث اصول روایات فریقین صحیح و ثابت و قول سعد وقاص و عبد الله بن زبیر که انکار استنجا به آب مکرده اند پیش جمهور فقهاء عامه نیر باطل و از درجه اعتبار ساقط و مخالف قول و فعل رسول الله است صلی الله علیه و آله مسألة اگر بر مخرج بول آب ریخته شود زاید بر قدر واجب در زمانی ممتد که اجزاء غسل بعضی از بعضی متراحی باشد اعتبار تخلل انفصال و تعدد غسل ساقط نمیشود علی الاظهر و احتمال وجوب فصل و تکریر غسل تا دو مرتبه شستن علی الحقیقة به فعل آید نیز وجهی دارد مگر آنکه زمان غسل امتداد تمام داشته باشد و جد؟ تحریر من اعلى الله درجته در شرح قواعد به سقوط این احتمال علی الاطلاق حکم قطعی کرده است مسألة اجماع اصحاب ما رضوان الله تعالى عليهم منعقد است بر آنکه در ازاله نجاست بول ذلك محل یعنی مالیدن به درخت یا به چیزی دیگر لازم نیست چه آن نجاست را جرمی نیست تا احتیاج به دست مالیدن باشد بلکه ازاله عین آب ریختن بر محل کافی است اگر آب مفقود باشد مسح مخرج بول

تنشیف رطوبت نجاست به جسمی ظاهر مانند سنك و حذف و پنبه و امثال آن واجب است تا نماز صحیح باشد و محل به آن پاك نمشود و بر خبثیت نجاست بول باقی ممانند پس نزد وجدان آب استنجا به آب به طریق معهود شرعی چنانچه مذکور شد واجب است تا نجاست جنب بول زایل و محل طاهر و تلتبس به نماز مشروع شود مسألة بر اغلف به اعجام عین بعد از همزه و فا بعد از لام یعنی بعد کسی که مختون نباشد واجب است کشف بسره بضم موحده و اسکان سین مهمله قبل از راء مفتوحه که عبارت است از راس خشفه اگر ممکن بوده باشد تا آب بر مخرج بول وارد شود چه از بواطن نیست تا وجوب غسل ساقط باشد بلکه در حکم ظاهر و شستن آن به حکم شرع واجب است و اگر حزن تق بضم میم و اسکان را و فتح ماء اولی و کسرتاء ثانیه قبل از قاف یعنی غلاف یا بسره یا بصره ملتهم و چسبنده باشد اشبه پیش من آن است که به قدر ممکن ایصال آب به ما تحت غلاف از بسره لازم است همچنان که جد متجرین در شرح قواعد گفته است و علامه در منتهی و شهید محقق در ذکری الحاق آن به بواطن کرده مگویند حکم تختتن بر او جاری و ظاهر غلاف به جای بسره واجب الغسل و اعتبار وصول آب با تحت ساقط است مسألة در استنجا مطلقا شستن باطن لازم نیست و در عدم وجوب غسل باطن میان مرد و زن خواه بکر و خواه ثیب فرق نیست و بر ثیب

غسل آنچه از فرج ظاهر مشهود در وقت جلوس بر قدمین واجب است و اگر داند که بول به مدخل ذکر و منخرج ولد و حیض رسیده است شستن آنچه ظاهر باشد واجب است مسأله

غسل احلیل و فرج از آنچه بیرون آید سوای بول و منی خون واجب نیست خواه جامد باشد مثل سنک ریزه و کرم و خواه مایع مثل مذی و وذی و رطوبت فرج و سایر رطوبات اگر خالص باشد و آلوده نبوده باشد به نجاست و همچنین شستن دبر واجب نیست از هر چه بیرون آید الا براز و خون مسأله در مطلق استنجا زوال عین و اثر معتبر است و رایحه اعتبار ندارد و چنانچه در نص حدیث وارد شده است چه رایحه عرض است و مناط حکم نیست و در استجمار که عبارت است از استنجا به احجار در براز غیر متعدی زوال اثر نیز معتبر نیست بلکه همین زوال عین به احجار لازم است مسأله در استجمار سه سیک مقرر است بالفعل یا بالقوه و یک سنگ که سه شعبه داشته باشد سه شعبه آن یک سنگ در استجمار مثل سه سنگ متعدد بالفعل است علی الاقوی چه مقصود که ازاله خبث است از محل به آن حاصل میشود و ثلث مسبحات که در حدیث شریف نبوی وارد شده شامل آن هست و ثلثه احجار که در احادیث وارد شده است منافی آن نیست این قول را اکثر اهل تدقیق اصح شمرده اند و قول

نجم المحققين در معتبر آن است که سه شعبه يك سنك كافي نيست بلکه سه سنگ متعدد بالفعل
 ميبايد بعضی از متأخرين تابع او شده اند و شيخ طوسی در مبسوط گفته اين قول احوط قولين است
 و من در غير اين کتاب کلام معتبر را نقل کرده جواب احتجاج او گفته ام مسألة خلافی
 که نقل کرده ام قیاس به يك شخص است فاما نسبت به اشخاص متعدده شعب مختلفه يك
 سنگ است بلا خلاف محسوب از احجار استجمار مشود قطعا و اگر يك شعبه مستعمل
 شخصی شده باشد شعبه ديگر که ظاهر باشد از احجار استجمار شخصی ديگر میتواند بود بلا خلاف
 مسألة استجمار اختصاص به سنگ ندارد بلکه آجر و خذف که سفالت و مدر که کلوخ است و چوب و خرقة که خشونت داشته باشد و هر جسمی صلب که مزيل عين
 و قالع اجزاء نجاست تواند بود نهی از استعمال آن وارد نشده باشد مجزی است و استنجا
 به کرسف يعنی از ثانی السبطين يعنی ابی عبد الله الحسين عليه السلام مروی است و سلار
 بن عبد العزيز اعتبار کرده است که جسمی ارضی باشد که اصل و ماده اش زمين بوده باشد
 و ابن الجنيد مگوید آجر و خذف مجزی نيست مگر آنکه ملابس طين يا تراب يا بس
 باشد و در حديث شريف رسول الله صلى الله عليه وآله وارد است که واستطب بثله احجار أو ثله اعواد أو ثله حثيات من تراب استطب

صیغه امر است از استطابه و آن طلب پاك بودن است و اعواد جمع عود است یعنی یا سه چوب و حثیات به تحريك حاء مهمله و ثاء مثلثه جمع حثیه است یعنی یا سه کف از خاك مسأله واجب است که اجسام استنجا طاهر بوده باشد و نجس مجزی نیست به نص و اجماع مسأله استنجا به عظم و روث یعنی استخوان و سرکین حیوان مطلقاً حرام است و رسول صلی الله علیه و آله از آن نهی تحریمی کرده و در بعضی از روایات فرموده است لا تستنجوا بالعظم ولا لروث فانه زاد اخوانکم من الجن یعنی مطعوم جن است و روایت کرده اند که فرموده است که عظام طعام جن و ارواث طعام دواب ایشان است این حکم پیش اصحاب ما محل اجماع است و از فقهای عامه ابو حنیفه و مالک مخالفت کرده اند و هر گاه به مطعوم جن استنجا حرام بوده باشد از جهت احترام پس به مطعومات آدمی حرام خواهد بود به طریق اولی چه انس به احترام احق از جن است مسأله استنجا به جمیع مطعومات انسان حرام است خصوصاً نان و گوشت و فواکه و قند و نبات و ادویه و امثال آن چه احترام آنها بیشتر است مسأله اگر کسی العیاذ بالله دانسته

با وراق مصحف مجید استنجا کند کافر گردد و داخل کفار و حلیله او از حباله
زوجیت
بیرون آمده بر او حرام و از دبائره میشود هر چند این عمل به قصد استخفاف نکرده
باشد و هر چه اسمی از اسماء کریمه الهی حسنی بر آن مکتوب یا منقوش بوده باشد
همین
حکم دارد و کتب علوم دینی از احادیث و معرفة الله و فقه و تفسیر نزد در حکم
تحریم
داخل است اما به سبب ارتداد و کفر نیست الا به قصد استخفاف مسأله استنجا
به تربت مبارکهء مقدسه ابی عبد الله الحسین علیه السلام که تریاق سموم
و دوائی امراض است حرام و به قصد استخفاف سبب کفر و ارتداد است
و تربت سایر مشهد مقدسه معصومین نیز همین حکم دارد مسأله
طهارت ادوات شرط است و استنجا به جسمی که نجس یا متنجس بوده باشد
مجزی نیست همچنان که آبی که طاهر نباشد استنجا به آن صحیح نیست اجماعاً و
میان
متنجسات به اجناس نجاسات فرق نیست متنجس خواه به نجاست برآز و خواه
به نجاستی دیگر از نجاسات مزیل نجاست نماید بود مطلقاً مسأله اگر جسمی که
طاهر
نبوده باشد مستعمل شود تطهیر محل به آب طاهر متعین خواهد شد و استنجا به
احجار طاهره
بعد از آن فایده نخواهد داشت مطلقاً علی الاصح علامه رحمه الله تعالی در منتهی و

و نهاییه میان نجاست غایط و سایر اجناس نجاسات فرق کرده
مگوید اگر متنجس به نجاست براز مستعمل شود محتمل است که استعمال سه
سنگ

طاهر و بعد از آن کافی بوده باشد بنا بر آنکه جنس نجاست یکی است و مختلف
نیست

و پیش من این فرق ضعیف است مسأله مستعمل مادام که نجس باشد مجزی نیست
و وصف بکارت که در احادیث وارد شده ندارد و بعد از ازاله نجاست
از آن مجزی است و لازم نیست که آلات استنجا در اصل ابکار یعنی غیر مستعمل
بوده

باشد علی الاطلاق مسأله ادوات استجمار شرط است که خشك باشد و با مبلول
و با رطوبت باشد مجزی نیست هر چند که طاهر باشد و هر چند که رطوبت آن
از حد موضعی که بر آن واقع میشود و تجاوز نکنند و منتشر نشود چه اگر رطب
باشد

به ملاقات محل نجس خواهد شد و استعمال نجس صحیح نیست و نیز رطوبت آلت
مانع

ازاله عین براز و سبب انتشار نجاست و تلویث محل میشود و آنچه علامه در نهاییه
و شیخ شهید در ذکری گفته اند که در صورت عدم سرایت رطوبت محتمل است
که مجزی

بوده باشد ضعیفت مسأله شرط است که محل به نجاست دیگر غیر نجاست همان
براز متنجس نبوده باشد پس اگر براز با خون ممتزج باشد یا به نجاستی دیگر عارض
شود استجار

کافی نخواهد بود بلکه استنجا به آب در این صورت متعین است مسأله خنثی که ماده

آن کل نجس بوده باشد چون در کوره آتش طبخ یابد و آجر شود شیخ طوسی در مبسوط و علامه

در نهاییه گفته اند که طاهر نمیشود و استعمال آن آجر در استنجا جایز است و پیش من

این قول ضعیف است و استنجا به آن آجر صحیح نیست مسأله اشبه آن است که جزوی از اجزاء یا عضوی از اعضای حیان زنده که آن حیوان منفصل نشده باشد داخل محرمات نیست و استعمال آن در استنجا جایز است و میان اجزاء بدن مستنجی یا غیر او فرق نیست پس استنجا به دست یا عقب یعنی پاشنه

پای خود یا دیگری مجزی است و همچنین حیوانی صغیر الجثه مانند عصفور یعنی گنجشک و

امثال آن اگر به تامته در استنجا مستعمل شود کافی صحیح است مسأله شیخ شهید در ذکری

با علامه در نهاییه موافقت کرده مگوید طلا و نقره و جواهر نفیسه معادن نزد اصحاب

ما رضوان الله تعالی علیهم ملحق به محرمات نیست و استعمال آنها در استنجا جایز است

و من مگویم که این حکم بعید است جواهر مذکوره چگونه به محرمات ملحق نباشد با آنکه

در ادویه قلبیه و مطعومات محترمه داخل است و نیز در حدیث نزع انگشتری که نگین

آن از زمرد بوده باشد از دست در حال استنجا وارد است به جهت احترام و احادیث

تختم به خواتیم عقیق و یاقوت و فیروزه و زمرد دلالت بر کمال احترام دارد و
بالجملة

احوط و اشبه آن است که استعمال مذکور است در استنجا جایز نیست مسأله
استنجا به زجاج یعنی شیشه یا به جسمی که سقالت داشته باشد یا جسمی که زلج
بوده باشد

به تحریک زای و لام قبل از جیم یعنی لغزنده مجزی نیست چه قالع عین نجاست
نمیتواند بود پس اگر جسمی صقیل یا زلج مستعمل نشود بعد از آن استنجا به آب
متعین خواهد

بود اگر نجاست منتشر شده باشد مسأله جلد حیوان طاهر مجزی است خواه
مأکول اللحم و خواه غیر مأکول اللحم و میان مدبوغ و غیر مدبوغ فرق نیست مادام
که مشوی نباشد چه مشوی داخل مطعوم است و علامه در نهاییه مگوید غیر مشوی
نیز هر گاه؟ باغت نیافته باشد احتمال دارد که مجزی نباشد مسأله مذهب سید
مرتضی

رضی در مصباح و شیخ طوسی نور الله مرقدہ در مبسوط و ابن ادریس رحمه الله
تعالی در سرایر

و نجم المحققین روح الله مضجعه در معتبر و جمعی دیگر از اصحاب آن است که
هر گاه سه جسم

طاهر از اجسامی که استعمال آنها در استنجا حرام است مثل استخوان یا نان یا
فاکھه

یا غیر آن از محترمت مستعمل شود بر وجهی که قالع نجاست از محل باشد آن
استعمال

منشأ تربت اثم عقوبت است و خروج از عهده تکلیف در باب استنجا

به آن حاصل نیست بلکه بعد از آن استنجا به اجسام جایزه الاستعمال واجب است
اگر

به سبب استعمال آن محترمت نجاست بر از در حواشی محل منتشر نشده باشد
و آب متعین است و استجمار کافی نیست اگر نجاست انتشار یافته باشد بنابر آنکه
استنجا به طریق مأمور به فعل نیامده است بلکه بر وجه منتهی عنه واقع شده و نیز
مشروعیت

استجمار از باب رخصت و تخفیف است و معاصی مناط رخصت نمیشود و مانند
سفر معصیت که مسوغ قصر نیست و تعدد جنابت با علم به عدم امکان حصول آب
که مناط صحت تیمم نیست پس باید که بر مواقع اذن و ترخیص شارع مقصود باشد
و نزد

علامه و فخر المدقفین و شهید محقق وجه متجرمن قدس الله تعالی اسرارهم اصح آن
است که استعمال

محترمت حرام و موجب اثم و عقاب است اما در استنجا مجزی سبب خروج از
عهدء تکلیف چه غرض شارع در این تکلیف مجرد هجران نجاست و زوال خبثیت
است

ولهذا مشروط به مقارنت بنت نیست پس نهی تحریمی در این اقسام عبادت
مستلزم فساد نباشد به جهت آنکه ایقاع آن بر وجه قربت مقصود و متعلق امر؟ تنازع
نیست؟

و پس من این قول اقوی و قول او احوط است مسأله اگر در استنجا آب
یا آلات استجمار مغضوب بوده باشد استعمال حرام است اما استنجا مجزی است و
این

حکم موضع وفاق و محل اتفاق است و دلیل مصباح و مبسوط و سرایر و معتبر که در مسأله سابق منقول شد به آن منحفض نمیشود از آن جهت که خصوصیت استنحاء در نهی از استعمال

آب یا آلت مغصوب مدخلیت ندارد بلکه مطلق تصرف در مغصوب متعلق نهی است و این تصرف مخصوص از افراد آن مطلق است و فرد از عوارض طبیعت مطلق میباشد به خلاف نهی از استعمال محرّمات که از حیثیت خصوص استنحاء است پس قیاس احدهما بر دیگری چنانچه مسلك مختلف و منتهی و شرح قواعد و ذکر است قیاسی است مع الفارق و متضمن خلط ما بالعرض است بما بالذات و این بحث از سوانح وقت و از خواص این کتاب است مسأله اگر قلع عین نجاست از محل به استعمال يك سنگ یا دو سنگ حاصل شود اکمال انصاب عدد و استعمال سنگ سیم لازم است علی الاظهر و در ذکر فی الاشبه گفته و همانا که لفظ اظهر بلکه اصح به حسب اصطلاح فقها نسبت

به این مقام اوفق باشد به مقتضای ظاهر نص فلیمسح ثلث مسحات در حدیث شریف نبوی و مدلول تحریک من الاستنجا ثلثه احجار در حدیث ابی جعفر الباقر علیه السلام و مفهوم حدیث ابی عبد الله الصادق علیه السلام که فرموده جهت السنه بثلثه

احجار را به کار و قول سلمان رضی الله تعالی عنه نهانا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان نستنجي باقل من ثلثة احجار و مراد از ابکار آن است که در حال استعمال بکر باشد پس مستعمل مادام که تطهیر نیافته باشد و بعد از تطهیر خشک نشده باشد

مجزی نیست چه در این استعمال بکارت ندارد مسألة اصحاب رضی الله تعالی عنهم در جواز توزیع احجار ثلثة بر اجزا او محل بر دو قول اختلاف کرده اند جمعی که به ظاهر احادیث عمل میکنند مگویند استیعاب تمامی محل به هر يك از احجار ثلثة واجب است و توزیع کافی نیست و جمعی دیگر تدقیق نظر کرده مگویند

غرض شارع از استعمار نیست الا زوال عین خبث پس اگر استعمال بر سبیل توزیع مزیل عین باشد مجزی خواهد بود چه ازاله خبثیت و امتثال امر و مصداق ثلث مسحات متحقق میشود و این قول اقوی و قول اول احوط است و علامه در نهاییه استشکال کرده است مسألة اگر احجار ثلثة ازاله عین نجاست نکند استعمال سنگی دیگر تا به حدی که عین زایل شود واجب است اجماعاً مسألة هر گاه بادون ثلثة عین نجاست زایل شود آنچه بعد از آن به جهت اکمال نصاب ثلثة مستعمل شود طاهر خواهد بود و اشبه آن است که استعمال آن در

استجمار مجزی باشد و نهی از استعمال مستعمل شامل آن نباشد و علامه در قواعد نفی جواز کرده است مسأله اگر براز از غیر مسربه بیرون آید به تسکین سین مهمله بعد از میم مفتوحه و ضم را قبل از باء موحده یعنی مخرج طبیعی حکم استنجا به احجار در آن

جاری خواهد بود به شرط انسداد مسربه یا اعتیاد خروج از آن موضع غیر طبیعی وبالجملة

هر گاه خروج از موضع غیر طبیعی به حدی رسد که ناقص وضو باشد احکام شرعیه استنجا

بر آن مترتب میشود مسأله خنثی که مشکل بوده باشد در تطهیر مسر به براز استجمار به طریق مردان میکند و در استنجا از بول قبلین خود را که عبارت است از احلیل و فرج به آب میشود و آن آب حکم آب استنجا دارد و اگر خروج بول از قبلین مقاد باشد مسأله مشهور از طریق اصحاب ما رضوان الله تعالی علیهم آن است که استجمار به احجار وما فی حکمها مانند استنجا به آب مطهر محل است

و اگر چیزی بعد از استجمار شرعی ملاقی محل شود متنجس نخواهد بود شد چه محل بعد از استجمار

ظاهر است همچنانکه بعد از استنجا به آب طاهر است به مقتضای مفهوم قول رسول الله

صلی الله علیه وآله لا تستنجوا بعظم ولا روت فانهما لا يطهران
چه این مفهوم از اقسام مفاهیمی است که حجت و حجیت آن در علم اصول

فقه مبین شده است از علماء خاصه بعضی و از فقهاء عامه شافعی و ابو حنیفة
مگویند بعد از استجمار احجار ثلثه بطریق مقرر شرعی محل همان بر نجاست باقی
ممانند و استجمار
همین (سبب) صحت نماز و عفو از نجاست محل میشود و محل را طاهر نمسازد
چه عین نجاست
اگر چه زایل است اما اثر باقی است مسأله رایحه اعتبار ندارد و زوال آن در
طهارت محل شرط نیست مطلقاً به دلیل نص و اجماع در استجمار زوال عین و
رطوبت براز معتبر است و بقاء اثر ضرر ندارد و در استنجاء به آب زوال
عین و اثر شرط است و بقای رایحه منافی حصول طهارت نیست مسأله
اگر به استعمال ادوات استجمار عین نجاست زایل شود و بعد از زوال
عین تأثیر هوا یا حرارت آفتاب سبب زوال رطوبت نجاست و
و منشأ حصول جفاف و در محل باشد طهارت حاصل است و لازم نیست که
استعمال آلات سبب جفاف شود مسأله تحریم استقبال و استدبار قبله
در حال استنجا همچنانکه در حال قضاء حاجت حرام است محل نظر است
و جانب حکم به تحریم اقوی است بدلیل قول ابی عبد الله الصادق علیه السلام یعقد
له كما یعقد للغایط و روایت از مراسیل صدوق است در فقیه و از مسانید شیخ

الطایفة در تہذیب و رئیس المحدثین در کافی مسألة اجماع امت از خاصہ و عامہ
معقد است

بر آنکہ بحوبنی را علیہ السلام زمین ابتلاع مسکرده و از این جهت هیچ کس از آن
حضرت

بخوندید و صدوق رضوان اللہ علیہ در فقیہ گفتہ است ولم یر لنبی علیہ السلام
قط؟ نجولان اللہ تبارک و تعالی و کل الارض بابتلاع ما ینخرج منه
و مشہور آن است کہ این خاصیت از خواص نبی است علیہ السلام و در حدیث
علامات امام کہ در آخر فقیہ روایت شدہ این خاصیت از جملہ علامات معدود است
و در اخبار وارد است کہ در ایام حرب معاویہ زمین ابتلاع نجوامیر المؤمنین (ع)
کرده است و ابتلاع کہ ثبوت آن اجماعی است مخصوص براز است چہ در حدیث
وارد شدہ است کہ ام ایمن بول نبی را علیہ السلام آشامیدہ است چنانچہ بہ تفصیل
در باب نجاسات مذکور خواهد شد انشاء اللہ العزیز تنبیہ آنچه در اصول حدیث
از طریق أبو جعفر بن ثلثہ رئیس المحدثین و صدوق و شیخ الطایفة مروی است بہ اسناد
صحیح از داود بن فرقد کہ مولای ما ابی عبد اللہ الصادق علیہ السلام فرمودہ است
کان بنوا اسرائیل إذا اصاب احدہم قطره بولی قرضو الحومہم بالمقاریض
وقد وسع اللہ تعالی علیکم باوسع ما بین السماء والارض وجعل لکم

الماء طهورا فانظروا كيف تكونون مراد از آن غیر از مخرج بول است و اصر که در تنزیل کریم واقع است ربنا ولا تحمل علینا اصرا كما حلته علی الذین من قبلنا مفسرین آنرا به تکالیف شاقه تفسیر کرده اند مثل قتل النفس در توبه و قطع موضع نجاست از بدن و رخت از مقراض و پنجاه نماز در هر شبانه روزی و صرف ربع مال در زکوة واجب و موضع نجاست که قطع مسکرده اند ما عدای مخرج بول و مسربه براز بوده است که آن هر دو محل استنجاست اساس مسئولیات و مکروهات از آداب استنجا بیست و هشت است چنانچه فیما سبق مذکور شد اول سنت است در براز غیر متعدی اختیار آب بر استجمار و در متعدی جمع میان هر دو جمع میان هر دو مطلقا در استحباب افضل و اکمل است و مستحب در این مقام به معنی افضل افراد واجب تخییری است چه وجوب تخییری با استحباب عینی مصادمت ندارد نه به معنی اصطلاحی که قسیم مطلق واجب و یکی از احکام خمس است دویم دلک و مسح مخرج بول در استجاء و ازاله خبث به جسمی طاهر ازلا و مستحب است بعد از استبراء و قبل از شستن و آب ریختن و استحباب آن در بیان شهید قدس الله نفس مذکور است سیم

آب ریختن بر مخرج بول زاید بر قدر واجب که عبارت است از دو متل ما علی الحشفه

سنت است چهارم تقدیم شستن هر دو دست از موضع زند بر ادخال آنها در انا و آب بر داشتن به جهت استنجا داخل مستحبات استنجا است در مقنعه و تهذیب و در فقیه تصریح شده که دو بار مطلقاً و در نقلیه گفته است که به طریقی که از برای وضو سنت است قبل از وضو مراد آنکه از برای بول يك بار و

از برای براز دو یا چنانچه در شرح تقریر کرده است و پیش من تخریج این استحباب از مدرک شرعی و ادعای شمول قول باقر صادق علیهما السلام این حکم را چنانکه در ذکری متصدی آن شده مقام تأمل است پنجم تقدیم استنجا از براز بر استبراء و استنجا از بول بعد از اکمال استبراء بلا تأخیر مستحب است و عمار

ساباطی از ابی عبد الله الصادق علیه السلام روایت کرده است ششم تنحنح سه بار در استبراء سنت است مطلقاً مرد را و زن را و فیما سبق ذکر کردیم که سلارین عبد العریز بر مردان واجب میدانند و ابن الجنید بر زنان هفتم به حسب اعتبار خصوصیت استنجا مستحب است که آب و آلات استنجا مباح بوده باشد و اگر مغصوب باشد استنجا به آن (اعتبار که استنجا است به آن) آلات مکروه خواهد بود اگر چه از جهت

اعتبار تصرف در مغضوب حرام است مثل وضو از اناء مغضوب یا طلا یا نقره هشتم سنت است که متخلی خود بنفسه مباشر استنجاء باشد و اگر دیگری را متولی سازد مثل کنیزی که ملك او یا مزوجه یا محله او باشد جایز است و حرام نیست نهم مستحب است که آلات استنجاء مقصود باشد بر زمین مثل سنگ یا کلوخی که مستحکم شده باشد به کسر کاف بر صیغه اسم فاعل با؟ نبات زمین مثل

چوبی که صلابت و استحکام داشته باشد و پوست یا خرقة یا خزف یا آجر و امثال آنها نبوده باشد دهم سنت است اکمال انصاب ثلثه احجار در صورتی که زوال عین نجاست به کمتر از آن شده باشد به جهت رعایت احتیاط و خروج از عهده خلاف

یازدهم اگر اکمال انصاب ثلثه احجار مزیل عین نباشد ایشار عدد ما فوق ثلثه یعنی قطع

استنجاء بر عدد وتر کردن سنت است و اگر در عدد زوج فوق و ثلثه عین زایل شود اقتصار یران مکروه است و رسول صلی الله علیه وآله فرموده است من استجمر فلیؤتر بها و ترا دوازدهم استعمال آب سرد را استنجاء مستحب است ابو بصیر از صادق

علیه السلام روایت کرده که قطع بواسیر میکند سیزدهم ازاله اثر در استجمار از غیر متعدی

سنت است چهاردهم ازاله رایحه مستحب است و در استظهار را بلغ؟ است مطلقا خواه در استجمار

و خواه در استنجا به آب پانزدهم هریر محل در استنجا از براز مطلقا مستحب است و زیادتی
تبالغ در قوت و شدت صریر هر گاه آب سرد مستعمل باشد شانزدهم وضع آلت
استجمار اولاً بر موضعی طاهر از حول مقعد نزدیک به محل نجاست سنت است بعد
از آن
تحریک آن به جانب محل نجاست تا قلع عین کند از محل و خبث را منتشر نسازد
و قبل از ازاله عین خبث از محل نجس نشود هفدهم استیعاب جمیع اجزاء محل در
قلع
خبث بهر یک از ادوات مستحب است به جهت خروج از عهده خلاف و توزیع
ادوات
بر اجزاء محل مکروه است هجدهم التقاط اداره ادات یعنی ربودن و برداشتن
اجزاء نجاست و ادات را حرکت دوری دادن بر محل خبث سنت است
تا به هر جزوی از اجزاء ادات جزوی از اجزاء نجاست برداشته شود پس امر ارادات
بر محل نجاست اگر خبث از جزئی از اجزاء محل بجزئی دیگر منتقل نشود مکروه
است
و اگر منتقل شود مجزی نیست و استجمار بعد از آن کافی نخواهد بود و استنجا به
آب متعین
خواهد شد و علامه در نهایی و منتهی به طریق احتمال گفته بر تقدیر عدم انتقال نیز
مجزی نیست
از آن جهت که جزء ثانی محل با جز و نجس آلت ملاقی خواهد شد و استعمال
نجس جایز نیست
نوزدهم سنت است که در استعمال سنگ اول ابتدا از مقدم صفحه یمنی کرده

تا مؤخر صفحه بکشد پس در صفحه یسری به حرکت دوری گردانیده از مؤخر صفحه تا مقدم مسح کند و در سنگ ثانی بر عکس اول ابتدا از صفحه یسری کرده از مقدم تا مؤخر بکشد پس اداره سنگ نموده صفحه یمنی را از مؤخر تا مقدم مسح کند و در ثالث از وسط ابتدا نموده مجموع صفحاتین را جملة واحده مسح کند و در هر مرتبه استیعاب اجزاء محل را جمیعا به هر يك از احجار فوت نکند و این طریق را چنانکه باید رعایت کردن خالی از عسری و مشقتی نیست بیستم استنجاء به آب مرد را در جهت طول مستحب است و زن را در جهت عرض چنانکه در استبراء سنت است بیست و یکم زنان را در استنجاء به آب اهتمام داشتن و در شستن قبل و دبر مبالغه تمام کردن مستحب است به منطوق

نص حدیث شریف نبوی که به اسناد متعدد مستفیض مروی است و صدوق در فقیه مرسل روایت کرده قال صلی الله علیه وآله لبعض نساء مری النساء المؤمنین والمؤمنات أن یستجین بالماء ویبالغن فانه مطهره للهواشی (ومذهبه البواسیر مطهرة ومذهبة) أو مدهبه بفتح میم در هر دو لفظ بر صیغه اسم مکان ابلغ و متن است

و بعضی بکسر محتمل دانسته اند بر صیغه اسم آلت و بعضی دیگر به ضم نیز ضبط کرده اند بر صیغه اسم فاعل و در مذاق بلاغت مستعذب و گوارا نیست بیست و دویم

استنجا در مکان نجو و محل قضای حاجت مکروه است و مستحب است که محل استنجا غیر مکان نجو باشد بیست و سیم سنگی که بعد از زوال عین مستعمل شده باشد خواه از تتمه نصاب
عدد ثلثه به جهت کمال نصاب و خواه ما فوق نصاب از برای ایثار عدد اگر چه ظاهر است اما استعمال بار دیگر در استنجا مطلقا مکروه است آن شخص را و دیگری را
خواه استعمال در ازاله عین بوده باشد و خواه به جهت کمال عدد ثلثه و خواه از برای
ایثار عدد ما فوق ثلثه و حرام نیست اصلا بیست و چهارم استنجا به هر آبی که مکروه الاستعمال
باشد در وضو و غسل مکروه است مانند آب عیون حاریه کبریته و زاجیه چه در حدیث
وارد است که آنها از فوج جهنم است به فتح فا و اهمال حا بعد از واو ساکنه و مانند
آبی که در آفتاب گرم شده باشد چه در حدیث وارد شده که مورث برص است بیست و پنجم
زوجه حره را متولی استنجا ساختن که مباشر باشد مکروه است و مستند
کراهت قول ابی عبد الله الصادق علیه السلام و حرام نیست خواه به عقد دوام زوجه
مستنجی بوده باشد و خواه به عقد منقطع و اما آنکه زوجه مباشر آب ریختن بر دست
زوج و معین او در امساک انا شود مثلا زوج خود متولی استنجا باشد مکروه نیست
بیست و ششم به دست راست استنجا کردن مکروه است خواه آب

و خواه به احجار در موثقه سکونی از ابی عبد الله الصادق علیه السلام وارد شده
الاستنجاء بالیمین من الجفا و معنی جفا دوری است از جاده دین و
از طریق سنت و در صحیح عیسی محمد عن یونس عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله
علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یتنجی الرجل
بیمینه و در اصول احادیث ثابت و مستفیض است ان رسول الله صلی الله
علیه و آله کانت الیمنی لطهوره و طعامه و الیسری لخلانہ و ما کان من اذی
فاما استعانت بیمنی در آب ریختن و نگاه داشتن انا و امثال آن مکروه
نیست بیست و هفتم اگر در دست چپ انگشتی باشد که اسمی از اسماء
حسنی تمجیدیه و تهدیسیه الله تعالی یا اسم بنی یا اسم یکی از ائمه معصومین صلوات
الله

علیهم یا چیزی از آیات و الفاظ کریمه قرآن مجید بر آن منقوش باشد استنجاء
به دست چپ در این حال مکروه است هر گاه از وصول نجاست به آن آمن
بوده باشد و الا حرام خواهد بود و در اسمی که میان یکی از انبیاء یا ائمه علیهم
السلام و میان

غیر ایشان مشترك باشد قصد کاتب و نقاش معتبر است چنانکه شیخ طوسی در
تهذیب ذکر کرده است و در متن حدیث و عبارت اصحاب واقع است

که در وقت استنجا آن خاتم را از دست چپ نزع کرده به دست راست تحویل نماید و مراد آن است که نزع و تحویل کراهت استنجا بدست چپ زایل میشود و این از آداب استنجا است و اگر چه منوز کراهت استصحاب آن با خود در بیت الخلا باقی مماند و آن از آداب خلوت است چه استصحاب و ادخال آن در بیت الخلا مکروه است همچنانکه استصحاب آن با خود در حال مجامعت مکروه است و بالجمله اگر در دست چپ باشد در استنجا دو مکروه به فعل مآید و اگر در دست راست یا موضعی دیگر باشد همین یک مکروه و آنچه شارح نفلیه توهّم کرده که نزع و تحویل در رفع کراهت نافع نیست ساقط است بیست و هشتم خاتمی که نگین او از حجاره زمزم باشد در دست چپ داشتن در حال استنجا مکروه است و در روایت امر به نزع آن در وقت استنجا مکروه است علی سبیل الاستحباب وارد شده همچنانکه استصحاب آن نیز با خود در بیت الخلا مکروه است و در نسخ مصححه کافی کلینی در مضمرة ابن عبد البر که به جای لفظ زمزم لفظ زمرد واقع است بفتح زای و حیم و راء مشدود قبل از ذال معجمه نوعی است نفیس از جواهر معادن انفس زبرجد

و شیخنا الشہید قدس اللہ روحہ در ذکری گفته است و سمعنا مذاکرہ مسأله شیخنا الشہید در نقلیہ ذکر کردہ است کہ استعمال بہ نصر دست چپ در استنجاء سنت است

یعنی ضم بنصر با وسطی و ہجہ و ابہام مستحب است بہ خلاف حال استبرا کہ استعمال بہ نصر

آنجا سنت است مسأله پیش اصحاب ما استنجاء از خروج ریح است و سنگ و کرم غیر مطرح بہ نجاست و از خواب کہ مظنہ خروج ریح است واجب نیست و سنت

نیست اجماعا علامہ رحمہ اللہ تعالیٰ در نہایہ گفته است لقولہ علیہ السلام من استنجی

من ریح فلیس منا و در حدیث از اوصیاء معصومین صلوات اللہ علیہ نفی وجوب و استحباب آن متکرر است مسأله آنچه از استبراء از منخرج بول بیرون آید استنجا ندارد از این جهت کہ نجس نیست و نقض وضو نمکند در صحیحہ حریر از محمد بن مسلم از ابی جعفر الباقر علیہ السلام در باب استبراء و کیفیت

آن فرمودہ است وان خرج بعد ذلك شیء فلیس من البول واکنہ من الحبائل وحبائل جمع حبالہ است و حبالہ جمل حبیل بر غیر قیاس و مراد عروقی است کہ از جانب ظہر

میآید و بہ مثابہ وعاء بول است ارتباطی ندارد مسأله استنجا منخرجین جمیعا وقتی لازم است کہ خبث از ہر دو بیرون آمدہ باشد چہ اگر بول یا براز تنها بیرون

آید همان مخرج به خصوص اختصاص به استنجاء خواهد داشت لاغیر مسأله اگر
 مکلف
 نسیانا استنجا ناکرده وضو یا تیمم کند و نماز بجا آورد چون متذکر شود اعاده نماز
 بر او
 واجب است و اعاده وضو و تیمم مستحب است چنانکه سابقا مذکور شد و میان
 استنجا از
 بول و استنجا از براز دین حکم فرق نیست و ابن بابویه رضی الله تعالی اعاده وضو
 و تیمم را نیز واجب میدانند تنبیه واجبات و محرمات تخلی و استنجا که
 ذکر کردیم شانزده است و مسنونات و مکروهات شصت و چهار پس عدد مجموع
 آداب خلوت و استنجا از واجب و حرام و مندوب و مکروه هشتاد باشد
 والله سبحانه ولی الفضل والتوفیق باب سیم
 سنن الاستطابه المطلقة اساس استطابه استفعال است از طیب به کسر به معنی پاکی و
 پاکیزگی و از جمله استطابه مطلقه است تطیت و استعمال طیب بکسر به معنی مطلق
 عطریات
 و تقلیم اظفار و جز شوارب یعنی ناخن گرفتن و از شارب چیزی قطع
 کردن در هر روز جمعه مثمر؟ است استکثار خیر و استجلاب رزق را در اصول
 حدیث از ابی عبد الله الصادق علیه السلام مروی است انها بلغ فی استنزال
 الرزق من الثقیب فیما بین طلوع الفجر إلى طلوع الشمس هشام بن سالم

از صادق علیه السلام روایت کرده که قلم اظفار در جمعه امان است از جذام و جنون
و برص و عمی و فرموده است وان لم یحتج فحکتها حکا و در روایت دیگر و
ان لم تحتح فامر علیها السکین و المقراض یعنی و اگر ناخن دراز نباشد
و احتیاج به گرفتن نداشته باشد به جهت اقاحت سنت جمعه کارد یا مقراض را مانند
سوهان بر ناخنها کشیده اطراف را حک کند و در فقیه مرسلا از صادق (ع)
روایت کرده که اخذ شارب در جمعه امان است از جذام تا جمعه دیگر و حسین
بن ابی العلاء از صادق علیه السلام پرسید که چیست ثواب آنکه اخذ شارب
و قلم اظفار کند در هر جمعه قال علیه السلام لا یزال مطهره إلى الجمعة الاخری
و از مراسیل صدوق در فقیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
لا یطولن احدکم شاربہ فان الشیطان یتخذہ نحسا یشر به
بتوسیط جیم مفتوحه میان میم مکسوره و نون شدده به معنی سپر و در بعضی از نسخ
مجا به تسکین خاء معجمه بعد از میم مفتوحه فتح باء موحده قبل از همزه بر صیغه
اسم مکان از خبأ
و اختیار به معنی ستر و استتار و خبار بکسر و مد فسطاطی خیمه را گویند که از
شعر و صوف باشد
و از طریق فقیه مرسلا من قلم اظفاره یوم الجمعة لم تشعث انامله لم تشعف باهمال

عين مفتوحه میان سين از سَعْف به تحريك به معنی پيش و شقاق جلد يا لم نشعث به اعجام شين و ثاء مثله از طرفين و اهمال عين مفتوحه در وسط از شعث به تحريك به معنی انتشار و تفرق و تغير جلد انامل حول اظافير واصل استعمال آن به حسب لغت در تغير

و انتشار مشعر است که از عدم مراعات و تعاهد عارض مشود و در صورت اولی که سين مهمله وفا باشد و فتح تاء مضارعه و ضم آن بر صيغه معلوم و مجهول محتمل است در صورت ثانيه که شين معجمه و ثا مثله باشد و همين فتح حرف مضارعه بر صيغه معلوم متعين است مسأله ريش تراشيدن جايز نيست و حرام است و زی مجوس بوده است که کسی که ريش متراشد از جمله والمغيرين خلق الله است چنانکه مفسرين گفته اند از مراسيل صدوق است رضوان الله تعالى عليه در فقيه قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان المجوس جزوا لحاتهم ووفروا شواربهم وانا نحن نجز الشوارب ونعفی اللحى وهى الفطرة جز قطع است ولى به كسر لام جمع لحيه است و توفير شوارب گذاشتن موی شارب است به حال خود تا دراز شود و اعقاء لحيه به همزه قطع باب افعال ترك جز لحيه و قطع ناكردن موی است و فطرت

عبارت از ملت اسلام و استواء خلقت است و مراد از اعفاء در این مقام مراعات در اعتدال است مسأله همچنانکه تراشیدن و قطع کردن لحيه از شفار فطرت و طريق ملت بیرون آمدن و به زی کفره و طريق محبوس متزی و مشتبه بودن است همچنین توفیر خارج از حد اعتدال و ترك اصلاح کردن و يك بار دراز گذاشتن شعر لحيه تشبه یهود و خروج از سنت دین اسلام است از مسانید مستفیضه اصول معتبره حدیث و از مراسیل مقبوله من لا یحضر الفقیه است قال رسول الله صلی الله علیه وآله احقو الشوارب واعفوا اللحی ولا تشبهوا بالیهود واحفوا واعفوا به فتح همزه قطع بناء فعل امر است از باب افعال احفا عبارت است از مبالغه کردن در امری و اعفا عبارت است از ترك و باز گذاشتن امری یعنی مبالغه کنید در جز شارب و ترك کنید قص لحيه اما در اعفا لحيه تشبیه مکنید بیهود چه ایشان در اعفا و ترك اصلاح و تطویل لحيه مبالغه تمام دارند در اکثر نسخ فقیه حفوا بضم حاء مهمله و تشدید فا واقع است در ذکری نیز آنچه منقول شده از حنفی؟ به معنی نتف و قطع و ازاله شعر و آنچه اولاً نقل کردیم اصح و امتن است و نیز

از مراسیل فقیه است نظر رسول الله صلی الله علیه وآله إلى الرجل طویل اللحية فقال ما كان علی هد الوهیا من لحيه فبلغ الرجل ذلك فهباء من لحيه بين اللحيين ثم دخل علی النبي صلی الله علیه وآله فلما رآه قال هكذا فافعلوا هیا بتشديد یا میان ها و همزه از تهیه به معنی اصلاح و استعمال آن به لام و من مسموع است و لحيين تشنيه مانند الیسین در تشنيه إليه در بعضی از نسخ لحيی مکتوب است یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله را نظر افتاد بر مردی طویل اللحية پس فرمود این مرد را چه مضرت رسد اگر لحيه خود را اصلاح کند و چیزی

از موی آن بگیرد پس آنچه سید الرسل فرموده بود به آن مرد رسید و اصلاح کرده لحيه خود را میانه طویل و قصر و متوسط ساخت و بعد از آن داخل مسجد نبی صلی الله علیه وآله شد چون سید المرسلین او را به هیئت اصلاح دید فرمود این چنین میباشد همه چنین کنید و بالجملة طول لحيه داب یهود و حلق و جز رأی مجوس و اقتصاد سنت دین اسلام است عامه محدثین اهل سنت در اصول صحاح خود روایت کرده اند که در مشاجرہ که میان عایشه و عثمان گذشت در اوایل خلافت به عثمان عایشه گفت انما سماك النبي عليه السلام

باسم نعتل اليهودي لحيالی و عثمان گفت ان هذه الزعراء عدوه
لله و لرسوله ضرب الله مثلها في كتابه بامرأة نوح وامرأة لوط
پس عایشه به مکة معظمه رفت و همیشه تا عثمان زنده بود مسگفت اقتلوا
نعتلا قتل الله نعتلا نعتل بتسکین عین مهمله میان نون و ثاء مثلثه
مفتوحین قبل از لام اسم مردی است از یهودی و لحيانی معنی طویل اللحیه که در
مدینه متبرکه بوده است و عثمان را از جهة طول اللحیه شبیهه او دیده نقتل مسگفته اند
و رسول صلی الله علیه و آله او را به این اسم خوانده است ابن الاثیر در نهایه
به این اعتبار گفته است کان اعداء یسمونه نقتلا تشبیها برجل من
مصر کان طویل اللحیه اسمه نعتلا و قیل النعتل الشیخ الاحمق و
ذکر الضباع و منه حدیث عایشه اقتلوا نعتلا یعنی عثمان و هذا
کان منها لما غاصبه و ذهبت إلى مكة و مطرزي در مغرب گفته است
اسم رجل من مصر و من اصبهان کان طویل اللحیه فکان عثمان إذا نیل منه شبه
بذلك الرجل الطول اللحیه و فیروز آبادی در قاموس گفته است التعتل الذکر
من الضیاع و الشیخ الاحمق و یهودی کان بالمدينة و رجل لحيانی

كان يشتبه به عثمان إذا نيل منه مسألة حد اقتصاد و اعتدال در
 توفير لحيه که زايد بر آن در آتش دوزخ خواهد بود و به نص حديث شريف رسول
 الله
 صلى الله عليه وآله مقدار يك قبضه است و در فقيه مرسلا از ابى عبد الله عليه السلام
 روايت
 کرده و گفته قال الصادق عليه السلام ما زاد في اللحيه عن قبضه فهو
 في النار و نیز گفته است وقال الصادق عليه السلام تقبض بيدك
 على لحيتك و تجز ما فضل مسألة قبضه که در مقدار توفير لحيه معتبر است
 ابتداء آن را از ذقن است نه از ما تحت ذقن چه ما تحت ذقن را به حسب
 لغت و به حسب عرف شرع مسترسل لحيه مگویند و لحيه به کسر لام در لغت در
 عرف
 شرع عبارت است از شعر ثابت بر لحي به فتح لام و اسکان حاولی که منبت لحيه
 است
 اصل ذقن و دو طرف دقن است بر عظم فك (؟؟ طفل) که محل دندانهاست در
 قاموس
 گفته است اللحيه بالكسر شعر الحدين والذقن در صحاح گفته است اللحي منبت
 اللحيه من الاسنان و غيره در مغرب گفته است اللحي والعظم الذى
 عليه الاسنان پس به مقتضای نصوص احاديث ذقن و طرفین را به دست
 راست گرفته آنچه از مسترسل لحيه در جهت طول از قبضه بیرون افتد قص و جز آن

لازم است مسأله در اصلاح رعایت تدویر لحيه در جهت عرض مستحب است
مستند حکم استحباب صحیحه محمد بن مسلم است از طریق کافی
قال رایت ابا جعفر الباقر علیه السلام يأخذ من لحيته فقال دوروها
مسأله موی سفید که در لحيه ظاهر شود کندن مکروه است و حرام نیست و حدیث
شریف رسول الله صلی الله علیه وآله که فرموده الشیب نور فلا تنتفوه تنزیهی
محمول است که معاد آن کراهت است نه نهی تحریمی و آنکه در حدیث دیگر
فرموده است

الشیب وقار بر آن دلالت دارد ولا باس به که در احادیث اوصیاء
طاهرین علیهم السلام وارد است مقصود از آن بیان جواز است نه نفی
کراهیت و پیش من اصح آن است که کراهت در نتف شیب است بخصوص
اما قض و جز مکروه نیست چنانچه صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه
روایت کرده گفته است کان علیه السلام لا یری بجز الشیب
بأسا ویکره نتفه فالنهی عن نتف الشیب نهی کراهیه لا نهی
تحری لان الصادق علیه السلام یقول لا باسم بجز الشمط و
نتفه وجزه احب إلى من نتفه مسأله سنت است که قلم اظفار

و قص شارب در هر روز جمعه به ذکر و صلوة مقرون باشد عبد الرحيم القصير از
ابی جعفر

الباقر عليه السلام روايت کرده انه قال من اخذ من اظفاره وشاربه
في كل جمعه وقال حين ياخذ بسم الله وبالله وعلى سنيه محمد
صلوات الله عليه وعليهم السلام لم يسقط منه قلامه و
لاجزاه الا كتب الله عزوجل له بها عتق نسمة ولم يمرض الا مرضه
الذي يموت فيه قلامه وجزاه بضم وتخفيف آن چيزيست
که در تقليم و جز از ناخن و موی ساقط مشود و نسمة به تحريك در اصل لغت از
نسيم

ريح مأخوذ و از برای نفس انسان موضوع بوده و از آن نقل؟ ناقيه اسم هر نفسی
از نفوس انسانی شده است مسألة تقليم اظفار در روز پنجشنبه نیز مستحب است
و دفع فقر و استجلاب غنا بدان؟ مترتب مشود بشرط آنکه یکی را بگذارد که در
روز جمعه بگيرد چنانکه در فقيه و در کافی مروی و در ذکری مذکور است قال
الصادق

عليه السلام من قص قلم اظفار يوم الخميس وترك وابقى واحد اليوم
الجمعه نفى الله عزوجل عنه الفقر روايت وارد شده که دفع رمد مسکنند
مطلقا چنانچه در صحيحه عبد الله بن أبي يعفور از صادق عليه السلام تقليم

الاضفار يوم الخميس يدفع الرمذ مروى است و در فقيه گفته است وقال أبو جعفر عليه السلام من أخذ من اظفاره كل خميس لم يرمذ ولده وقال رسول الله صلى الله عليه وآله من قل اظفار يوم السبت ويوم الخميس واخذ من شاربه عوفي من وجع الضرس ووجع العين مسألة در قلم اظفار ابتدا از خنصر دست چپ و اختتام به خنصر دست راست مستحب است و آنکه صدوق در فقيه گفته وروى في خبر اخزانه من يقليم اظفاره يوم الجمعة يبداء بخنصره من اليد اليسرى يختم بخنصره من اليد اليمنى اقتضاء حصر اين استحباب در روز جمعه نمکند بلکه مقصود از يولم الجمعة بيان وقت فضليت تقليم است مسألة توفيت تقليم به روز جمعه و روز پنجشنبه گاهى است که ناخن دراز نباشد و اگر دراز باشد تقليم مستحب است هر روز که بوده باشد چنانچه در فقيه روايت کرده قال موسى بن بكر الصادق عليه السلام ان اصحابنا يقولون انما اخذ الشارب والاضفار يوم الجمعة فقال سبحان الله خذها ان شئت يوم الجمعة وان شئت في سائر الايام وقال عليه السلام قصها

إذا طالت و از آنچه گفتیم معلوم شد که آنکه از صادق علیه السلام در فقیه مروی است

قلموا اظفار کم یوم الثلاثاء واستحموا یوم الاربعاء واصیبوا
من الحجامة حاجتکم یوم الخمیس وتطیبوا باطیب طیبکم
یوم الجمعة بر تقدیری محمول است که ناخن بسیار دراز نشده باشد که بر آن تقدیر
تقلیم سنت است اگر چه روز سه شنبه بوده باشد مسأله موی سر و شارب و لحيه
و قلامه ناخن و خون فصد و حجامت و امثال آنرا دفن کردن سنت است
و در فقیه مرسلا مروی است قال الصادق علیه السلام یدفن الرجل
اظفاره وشعره إذا اخذ منها وهي سنة وروی ان من
السنه دفن الشعر والظفر والدم واز طریق (رئیس) المحدثین در کافی عن
ابی کهمس عن ابی عبد الله علیه السلام في قول الله عزوجل الم
نجعل الارض كفاتا احياء وامواتا قال دفن الشعر والظفر مسأله
به دندان قلم اظفار ظفر مکروه است و مستحب است حك اظفار بکارد یا به سوهان
بعد از قص و تحسین قص یعنی از پنچ گرفتن و مستدیر ساختن و اطراف را
از تضریسات بیرون آوردن و هموار و مستوی کردن سنت است

و این سنن و آداب همه در اخبار اهل بیت علیهم السلام وارد شده است
 مسألة صدوق رضوان الله تعالى عليه در فقيه مگوید قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله للرجل وضو اظافيركم وللنساء تركن من
 اظافير كن فانه ازین لکن و مراد آن است که آن مقدار مبالغه که مرد آن را در
 قص اظافیر از پنج و در هر پنجشنبه و زنان را مستحب نیست آنکه
 ادخال لفظ من تبعیضی کرده فرموده است اترکن دلالت بر این معنی دارد اساس
 تسریح رأس و لحيه به سین مهمله یعنی شانه بر موی زدن و تخلیل موی کردن
 به شانه و بعضی را از بعضی به شانه جدا ساختن سنت است خصوصا از
 برای هر نماز در فقیه و غیر آن از اصول حدیث مرویست که أبو الحسن الرضا
 صلوات الله علیه در تفسیر خذوا زینتکم عند کل مسجد فرموده من ذلك
 التمشط عند كل صلوة وابو عبد الله الصادق علیه السلام فرموده است
 مشط الرأس يذهب بالونا ومشط اللحية يشد الاضراس
 مشط به فتح میم مصدر است به معنی تمشط و امتشاط و استعمال مشط و مشط
 بضم
 میم آلت امتشاطست یعنی شانه و بعضی کسر میم نیز نقل کرده اند و در قاموس

تثلیت حرکت میم مذکور است دو ناینون و الف مقصوره ضعفست
و فریقی از محدثین بالوبا بیاء موحدہ ومد و همزه بعد از الف محدودہ ضبط
کرده اند و ابو الحسن الکاظم علیہ السلام فرمودہ است إذا سرحت لحیتک
فامر المشط علی صدرك فانه یذهب بالونا والهم یعنی هر گاه
لحیہء خود را تسریح کنی مشط را فرود آورده بر سینہء خود بکش کہ ہم وبا یاونا
را

میبرد و زایل میکند و هر وقت کہ تسریح کنند هفتاد بار امتشاط و هر بار شمردن
و ذکر مرتبه عدد کردن مستحب است در فقیه و کافی و غیرهما مروی است قال
الصادق علیہ السلام من سرح لحیته سبعین مرة وعدھا
مرة لم یقر به الشیطان اربعین یوما و بعضی چهل مرتبه از جمله
آن هفتاد در رجہة تحت و سی مرتبه در جهت فوق روایت کرده اند
مسألة امتشاط و تسریح لحیہ بشانہ کہ از استخوان قیل از ابی عبد اللہ الصادق
و ابی الحسن الکاظم علیهما السلام مرویست و در صحاح احادیث عاقہ
و خاصہ ثابت است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ مشطی از عاج بوده است و
همچنین سرمه
دان و ظرف غالیہ و امثال آنها از استخوان فیل جایز است و طہارت

آن منصوص علیها و معتمد و مذهب امامیه است رضوان الله تعالی علیهم
و شافعی آنرا نجس مگوید و صدوق رضوان الله تعالی عنه در فقیه گفته لا باس
با مشاط العاج و المکاحل و المدهن و قال موسی بن جعفر علیه
السلام تمشطوا بالعاج فانه یذهب بالوباء قال الصادق
علیه السلام المشط بالوباء وهو الحمی فی روایة احمد بن ابی عبد الله
البرقی یذهب بالونا وهو الضعف قال الله تعالی ولا یتنابی ذکری
أی لا تضعفا مکاحل جمع مکحل است بضم میم و حاء مهمله و آن سرمه دانست
و مدهن جمع مدهن به میم و هاء مضمومتین یعنی ظرف و مراد روغنی است
خوشبوی
که با آن ادهان میکنند و عاج اسم جنس استخوان فیل است و واحد آن عاجه است
و بیاع آنرا عواج مگویند چنانچه در مجمل اللغة ابن فارس و صحاح و اساس
زمخشر
جوهری و غیر آنها مذکور است و از سیبویه نقل کرده اند که عواج صاحب عاج
است
و آنچه بعضی کمان کرده اند که عاج جمع است و مفرد آن عاجه است و همیست
غلط به حسب قیاس و هم به حسب سماع مسألة اگر زنان به جهت تزئین موی
دیگری را با موی خود وصل میکنند حرام است و تحریم آن نسبت به فاعله دارد

و قابله در سنت نبویه و احادیث اوصیاء معصومین وارد و ثابت است و منشأ
تحریم نجاست موی نیست بلکه از باب تغییر خلقت الهی و دخول در تحت
عموم والمغیرین خلق الله است شیخنا الشهید در ذکری آورده است که بعضی چنین
گفته اند که حکم به تحریم از این جهت نیست که اگر از موی اجنبیه باشد نظر
کردن مرد را
به آن حرام خواهد بود بلکه از جهت آن است که اگر زنی موی غیر را با موی خود
وصل
کرده است مزوجه نباشد و محل تهمت خواهد شد و اگر مزوجه بوده باشد در مقام
تدلیس خواهد بود بعد از آن گفته است که بنابر توهم که سبب حرمت مزوجه
را تدلیس است بر زوج خود لازم میآید که هر گاه از جانب زوج اذن
حاصل شود این عمل حرام نباشد پس حق آن است که گوئیم مستند حکم تحریم
این عمل ورود نص و سر عدم جواز آن تغییر خلق الله و تدلیس در صبقه الله است
مسألة در حدیث شریف نبوی وارد شده لعن الله الواصلة
والمتوصلة والواشمة والمتوشعة والواشرة والنامصة و
المستنمصة ودر بعضی از روایات الواشرة والمؤتشرة آمده و در ذکری
مگوید وفي رواية بدل الواشمة النامصة والمستنمصة أي للشعر

و غیر زن (البدن) بآبره و اتباعه بخضاب و ترقیق الاسنان و تمیض الشعر
فی الفاعلة والقابلة النجاسة الشعر واصله زنی است که فاعل وصل موی
زنی یا موی دیگری شود و مستوصله زنی که قابل این فعل و طالب و محمل آن
باشد

و همچنین واشمه فاعله فعل و شم و مستوشمه قابله آن است که و وشم به فتح واو و
اعجام شین ساکنه عبارت است از فرو بردن سوزن در موضعی از بدن پس
آن محل را از سرمه یا وسمه یا نیل پر کردن است و بر همین قیاس واشره و
مستوشره

فاعله و قابله و شر است به سکون شین معجمه بعد از واو مفتوحه و قبل از راء یعنی
باریک کردن و تیز کردن دندانهای زن به سوهان یا به آلتی دیگر و معنی مؤتشره
از باب افتعال و مستوشره از باب استفعال یکی است و علماء لغت گفته اند
اصل و شر اشر است به همزه مفتوحه و شین معجمه ساکنه و بعضی گویند اشر و شر
دو لغت به یک معنی و همچنین مفاد لعن نامصه و؟ متمصه از باب تفعل
متخصه از باب استفعال تأکید نهی است از فاعلیت و قابلیت فعل نص
به اسکان میم متوسط میان نون مفتوحه و صاد مهمله یعنی نتف و کندن موی از
ناصیه و جبین و صدغ و خد و غیر آن بالت منماص و منقاش یا ریسمان یا آلتی دیگر

از آلت نتف مسألة نتف موی داخل انف به منقاش؟ سنت است
و از ابی عبد الله الصادق علیه السلام در کافی و فقیه و غیرها مروی شده که
سبب حسن و نضارت وجه است و استحباب آن عام است مردان
و زنان را و اختصاص به بعضی دوز بعضی ندارد اساس ختان از سنن حنیفیه
دین اسلام است در حق ذکور واجب و در حق انات از مکارم و
آداب است و در اصول معتبره حدیث ثابت و در حکایت صحیحہ عبد الله
بن جعفر حمیری وارد است ان الارض تضج إلى الله تعالی من بول
الاعلف تضج بضاد معجمه و جیم مشدده از ضجیح است به معنی جزع و فریاد
کردن

و نالیدن و استغاثه نمودن و به روایتی دیگران الارض نتحس من بول
الاعلف اربعین صباحا تنحس یا به صیغه مضارع معلوم باب
افتعال است به سکون نون و تشدید سین از حساس به ضم حاء مهمله و شامت
و سوء حال و انقلاع و انهدام یا از حسیس به فتح به معنی صوت خفی؟ و ناش
پنهانی یا به تشدید نون مفتوحه و کسر حا که مضارع باب انفعال باشد از بحوست
به صیغه مضارع مجهول از بحس به فتح بای موحدہ و اسکان حای معجمه به معنی

نقص حظ و حظ درجه و در طایفه از نسخ کافی کلینی تنجس به ضم تا مضارعه و
 فتح نون
 و جیم مشدود مضبوط است بر صیغه مجهول از باب تفعیل از نجاست؟ و بیش من
 اصح
 آن است که ختان صبی بر ولی قبل از بلوغ واجب است و تأخیر تا وقت بلوغ جایز
 نیست
 وفاقا للعلاقة في التحرير واكر ولي تا حین بلوغ تأخیر ختان کرده باشد بر صبی بعد از
 بلوغ واجب است علی الفور که خود را مختون سازد بلا فصل مسألة رسول الله
 صلی الله
 علیه وآله وسلم مختون و مطهر متولد شده است اجماعا و همچنین ائمه معصومین
 صلوات الله علیهم اجمعین علی الاصح در باب النوادر که آخر کتاب من لا
 یحضر الفقیه است مولفه علی بن (الحسن بن) فضال عن ابيه عن مولانا ابي الحسن
 علی بن
 موسی الرضا صلوات الله علیه در علامات امام مفترض الطاعة مروی است
 و از جمله آن علامات معدوده نیست که فرموده و یلد مختونا و یکون
 مطهرا یلد اینجا به معنی تولد است از باب مجاز لغوی و یا در اسناد تجوز
 شده از باب حجاز عقلی مثل یمطر المطر و یجری النهر چه معلوم است که در
 حقیقت
 ماطر سحاب است و نه مطرو جاری آب نهر است نه نهر و حجاز عقلی در کلام
 از باب بلاغت متوفر الشیوع و این تجوز عقلی بخصوص در احادیث

متكرر الورود است و نیز فرموده است و يكون فحدثا ويستوى عليه درع رسول الله صلى الله عليه وآله ولا يرى له بول ولا غاية لان الله عزوجل قد وكل الارض بابتلاع ما يخرج منه محدث به فتح دال مشدده بر صيغه مفعول آن است که آواز جدیت و ملائکه بشنود بدون آنکه در نظر او شبیحی مرئی و متمثل شود و آنکه (امام) نبی علیه السلام شريك باشد در این خاصیت که زمین

نجو او را ابتلاع نماید چنانچه در این حدیث فرموده است مطابق است با مناطیق بسیاری از احادیث و در اصول اخبار اهل البیت علیهم السلام وارد است که در زمان حرب معاویه زمین نجو امیر المؤمنین علی (ع) را ابتلاع نموده است و در تفسیر مشهور عسکری که به مولای ما صاحب العسکر علیه السلام منسوب است

حدیثی مطول مشتمل بر حکایت آن حال علی التفصیل مذکور شده و من مگویم صاحب آن تفسیر چنانچه محمد بن علی بن شهر آشوب رحمه الله تعالی در معالم العلماء آورده و من در حواشی کتاب نجاشی و کتاب رجال شیخ تحقیق کرده ام حسن بن خالد برقی است برادر ابی عبد الله محمد بن خالد برقی و عم احمد بن ابی عبد الله برقی باتفاق علماء ثقه و مصنف کتب معتبره

بوده است در معالم العلماء گفته و هو اخو محمد بن خالد كتبه تفسير العسكري من
املاء

الامام عليه السلام و اما تفسير محمد بن القاسم المفسر الاسترابادي که از مشيخه
روایت

ابی جعفر بن بابويه است و از علماء رجال او را ضعيف الحديث شمرده اند تفسير
است

که او از دو مرد مجهول الحال روایت کرده است و ایشان بابی الحسن الثالث

الهادی العسكري عليه السلام اسناد کرده اند و قاصران نامتبهران آن اسناد را

معتبری مپندارند و حقیقت حال آنکه آن تفسیر موضوع و بابی محمد بن سهل بن

احمد الديباجي مسند و بر مناكير احاديث و اکاذيب اخبار محتوی و منطوق و اسناد

آن به امام معصوم عليه السلام مختلن و مفتری است و آنچه متوهم این عصر توهم

کرده بوده

که شاید تفسیر عسکری عليه السلام تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم القمی بوده باشد

نیرو همیت

کاذب و خیالی باطل منبعث از قلت بضاعت و نقصان مهارت و

ضعف اطلاع بر کتب علم رجال و بیاید دانست که علماء عامه نیز تفسیری دارند

که او را تفسیر عسکری مگویند و در تصانیف خود از آن نقل میکنند و بر آن

اعتماد

مدارند و مصنف آن أبو هلال عسکری است صاحب آن تفسیر و دیگر مصنفات

چنانکه در معرب و مغرب و غیرهما مبین است و عسکری محله و قریه است در

مصر و

محلّه ای است در بصره و محلّه ای است در نیشابور و موضعی در؟ خوراستان
(خوزستان) و موضعی در
نابلس و اسم سر من رای است مسأله سنت است که ختان مولود روز
هفتم واقع شود و همچنین تسمیه و حلق رأس و عقیقه و سید مرتضی رضی الله عنه
عقیقه
را واجب دانسته است بر ولی و استحباب اصح است چنانچه قول مشهور است
و حدیث ابی عبد الله الصادق علیه السلام العقیقه واجبه و کل مولود
مرتھن بعقیقه محمول است بر تأکید استحباب و اگر مولود بالغ شود و از برای
او عقیقه نشده باشد مستحب است که از برای خود عقیقه کند و همچنین اگر در
روز وقوع عقیقه شك داشته باشد چنانکه روایت عبد الله بن سنان
از عمر بن یزید از ابی عبد الله الصادق علیه السلام به آن ناطق است و پیش
من اقرب آن است که ترتیب میان حلق رأس و ختان و عقیقه الصلا معتبر
نیست و آنچه معتبر است علی الاولویة همین تقدیم تسمیه است بر عقیقه چنانچه
از اخبار مستفاد میشود صحیحہ ابن عمیر از طریق رئیس المحدثین در کافی عن
جمیل بن
دراج قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن العقیقه والحلق والتسمیه بایها
یبداء قال یصنع ذلك کله فی ساعة واحده الحدیث در عدم اعتبار ترتیب

صريح است و ابو جعفر بن بابويه رضوان الله عليه در فقيه گفته وفي روايه محمد بن
مارد عن

ابى عبد الله عليه السلام قال سألته عن العقيقه فقال شاة أو بقرة أو بدنة ثم يسمى
ويحلق الراس المولود يوم السابع ويتصدق بوزن شعره ذهباً أو فضه محمد بن مارد
تقه و صحيح الحديث است و بعضى گفته اند تقديم حلق الرأس بر عقيقه مستحب
است

و شارح لمعه رحمه الله تعالى حديث اسحق بن عمار را از ابى عبد الله الصادق عليه
السلام

مدرك اين حكم ساخته است قال قلت له باى ذلك بندا فقال يحلق راسه ونعق
عنه وتصدق بوزن شعره فضته بكون ذلك في مكان واحد و من مگوييم اين
حديث دلالت بر ترتيب است و ايتان به حلق راس و عقيقه معافى وقت
واحد با آنکه اين خبر موثق است ظاهر صحيحه عبد الله بن سنان از طريق كافي
عن ابى عبد الله عليه السلام (يعق عنه ويحلق راسته و حديث حفص الكناسى
عن ابى عبد الله عليه السلام) قال قال الصبى إذا ولد عق عنه وحلق راسه الحديث
وموثقه سماعه قال قال أبو عبد الله الصبى يعق عنه ويحلق راسه الحديث وصحيحه
صفوان

عن ابى بصير عن ابى عبد الله عليه السلام في المولود قال يسمى في اليوم السابع ويعق
عنه ويحلق راسه و حديث على بن حمزه عن ابى بصير عن ابى عبد الله عليه السلام قال
إذا ولد لك غلام أو جارية فعق عنه يوم السابع شاه أو جزور أو كل منها واطعم وسم

واحلق راسه و صریح صحیحہ محمد بن مارد و غیر ذلك من الاخبار مدلول همه افاده تقدیم عقیقه بر حلق میکند و لهذا أبو جعفر کلینی رضوان الله تعالی عقیقه بر حلق مقدم داشته گفته است باب انه یعق عن المولود يوم السابع و یحلق راسه و بالجمله حمل روایات بر تخییر در تقدیم و تأخیر اولی و اقرب است مسأله اگر مرد کافر شرف اسلام بیابد و مختن نبوده باشد اختتان بر او واجب است اگر چه کبیر السن شده باشد و اگر زن اسلام بیاورد حفص او را مستحب است و اگر مسلم بالغ بوده باشد و غیر مختن فوت شود ختان او واجب نیست و اما در تفسیلات ثلثه ایصال آب به باطن غلاف و ظاهر بسره واجب است علی الاصح مسأله قنزع به سکون نون میان قاف و زای مضمومتین قبل از عین مهمله یعنی کاکل گذاشتن در حلق رأس مکروه است مطلقا صبیان را و مردان را چنانچه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مروی است و از ابی عبد الله الصادق علیه السلام نیز روایت شده و فرموده صبی از صبیان که قنزع داشت پیش رسول صلی الله علیه وآله آوردند که از برای او دعا کند پس نبی (ع) از دعای در حق او ابا کرد و امر فرمود به تراشیدن

قنازع او مسألة اگر موی سر را نتراشند و بگذارند دراز شود آن مقدار که از شحمه گوش بگذارد فرق او مستحب است و فرق شعر به فتح فاء و اسکان راء عبارت است از موی را دو شعبه کردن و هر شعبه را از دیگری جدا ساختن رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده من اتخذ فلیحس ولایته أو لیحزه واز ابی عبد الله الصادق (ع) مروی است من اتخذ شعر اقلیم یفرقه فرقه الله بمنشار من نار شعر سید المرسلین علیه وآله الصلوة والتسلیم به حدی نمرسد که فرق باید کرد چه هرگز آن مقدار نمبود از شحه اذن مبارکش بگذرد صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه گفته است وکان شعر رسول الله صلی الله علیه وآله وفره لم یبلغ الفرق

وفره بفتح واو و سکون فا عبارت است از موی سر که مجتمع باشد تا اذنین و از حد شحمه اذن نگذشته باشد و آن را جمه نیز گویند به جیم مضومه و میم مشدده اساس مشهور و مروی است که امهات سنن حنفیه که کلمات را در آیه و إذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات آن تفسیر کرده اند ده امر است پنج در سر مضمضه و استنشاق و مسواک و فرث شعر و قص شارب و پنج در بدن قص اظافیر و حلق موی عانه و ازاله شعر ابطین و ختان و استنجا

مضمضه و استنشاق و سواك در ابواب وضو و ازاله شعر عانه و ابطین در آداب
استحمام مشروح خواهد بود انشاء الله العزیز و خضاب نیز از مسنونات است و در
باب

استحمام بیاید و اکتحال در وقت خوابیدن به سرمه که از سنگ ائمه بوده باشد سنت
است و ترا و تراتا سبا بالنبی صلی الله علیه و آله ائمه بکسر همزه وزن احمد
و به ضم میم لفات مختلفه صحیحه است و از ابی عبد الله الصادق (ع) در چشم
راست

چهار مرتبه و در چشم چپ سه مرتبه که مجموع هفت بار بوده باشد روایت وارد
شده است و فراهت و جودت مرکوب از مستحبات است و نیز حسن
و مباحث و نضارت وجه مملوك مستحب و استحباب آن در روایات
ثابت است و اظهار نعمت الهی و تزیین به زینت مباح که الله تعالی به انعام
آن تفضل کرده اظهار النعمه تعالی سنت است و علما را تحمل کردن به جهت تعظیم
علم و دفع دین در خواط عوام مستحب است و استعمال و تطیب به عطریات در
اوقات نماز و دعا خصوصاً در روز جمعه و در وقت دخول مسجد عملاً نسبت
رسول الله صلی الله علیه و آله سنت است و منشأ استکمال زینت عبارت و استجلاب
استحباب

دعاست باب چهارم وظایف دخول

الحمام و آداب الاستحمام و؟ سا يرتبط بذلك اساس بنا واتخاذ وبيع و ابتياع و اجاره و استجاره حمام مكروه نيست و هيچكس از فقهای خاصه و عامه غير از احمد حنبل بنا و ابتياع و

اجاره آنرا مكروه نگفته است مولای ما ابی جعفر الباقر (ع) حمام ملك خود داشته است

و استحمام سنت است چه ثابت شده كه رسول الله صلى الله عليه وآله استحمام کرده و داخل حمام جحفه شده

است و همچنين امير المؤمنين صلوات الله عليه مواظبت بر دخول حمام داشته است و در ترغيب و حث بر آن فرموده نعم البيت الحمام تذكر فيه النار ويذهب بالدرن وتذكر به صيغه مؤنث مجهول و نار آتش دوزخ ويذهب به صيغه مذكر مجهول

ودرن بتحريك و وسخ و چرك بدن و نجاست همی حدث را نیز مثل جنابت و غير آن شامل است و همچنين سيد الساجدين عليه السلام مواظبت استحمام بوده و ابو جعفر الباقر عليه السلام داخل حمام ملك خود مشده و استحمام به آن حمام مكروه است در كافي صحيحه ابن عمير عن رفاعه بن موسى عن ابى عبد الله الصادق

عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يدخل الحمام الا بميزر مروى است و آنچه از امير المومنين صلوات الله عليه واز ابى عبد الله الصادق (ع) روايت شده بئس البيت حمام

يهتك الستر ويذهب بالحياء ويبداء العورة مراد از آن منع است از دخول حمام
بی میرز چنانچه تتمه حدیث صادق (ع) از طریق فقیه که فرموده ونعم البيت يذکر
حر النار بر آن دلالت میکند و ابو جعفر کلینی رضوان الله علیه در کافی از صادق
علیه السلام روایت کرده که بئس البيت الحمام يبداء العورة ويهتك الستر
کلام امیر المؤمنین علیه السلام نیست بلکه قول عمیر است و مردم آن را به امیر
المؤمنین علیه السلام نسبت کرده اند مسأله زنان را دخول حمام با ازاری
که ساتر عورت باشد در وقت عذری مثل جنابت و حیض و نفاس جایز است
و مکروه نیست به اجماع و همچنین بعدر نیز جایز است از برای تنظیف
تحسین و احمد حنبل از فقهاء عامه مگوید بی عذر جایز بنا بر ظاهر نهی که در این
حدیث

شریف نبوی از آن وارد است و شیخنا الشهید قدس الله نفسه در ذکری
گفته ولتمنع منه النساء الا مقررات وعلیه نهی النبي صلی الله علیه وآله مسأله
قول شیخ طوسی ره در موضعی از مبسوط آن است که زنان ذمیه از یهودیات
و نصرانیات و مجوسیات جایز نیست که بدن زن مسلمه را ببینند حتی وجه
و کفین (و بر مسلمه واجب که وجه و کفین) و جمیع بدن خود را از نظر زن ذمیه
پوشاند همچنانکه از مرد اجنبی

پوشانیدن واجب است چه در تنزیل کریم در مقام استثنا و نسائهن فرموده است و این اضافه زن ذمیه را شامل نیست چنانچه از ابن عباس مروی است و مشهور پس اصحاب قدس الله اسرارهم آن است که حرام نیست بلکه جایز است اگر چه مکروه باشد و نسائهن عبارتست از زنانی که اهل خدمت باشند از حرائر اما چنانکه در کشاف مذکور شده جد محقق من اعلی الله درجته در شرح قواعد گفته اصح قول مشهور است و نزد من قول مشهور اقوی و قول شیخ طوسی احوط است پس زنان مسلمات را در حمام با زنی یهودیه و نصرانیه یا مجوسیه داخل شدن و با ایشان مجتمع بودن بر قول شیخ حرام است و بر قول مشهور مکروه هر چند یا از اربوده باشد میزر بسته باشند مسأله خنثی مشکل بوده باشد دیدن هر مرد اجنبی و زن اجنبیه بر او حرام است اجماعاً پس او را نه با مردان اجانب در حمام مجتمع بودن جایز است و نه با زنان اجنبیات مسأله بر ولی صبی ممیز غیر بالغ واجب است که در حمام میزر بر او ببندند و نگذارند که مکشوف العوره باشد چه عورت او به منزله عورت حیوانات نیست مسأله اصح آن است که خصی مطلقاً خواه محبوب باشد و خواه مسموح بر او دیدن مالکه خود و بر مالکه او دیدن

او حرام است پس جایز نیست که بر مالک خود داخل حمام شود هر چند مرد و با میزر

و مستور العوره بوده باشند مسأله اشهر واضح آن است که بر مسلم دیدن عورت مسلم و کافر مطلقا حرام است و غض بصر از عورت کافر و مسلم واجب است همچنانکه

ستر عورت خود را نظر مسلم و کافر واجب است همچنانکه ستر عورت خود از نظر مسلم و کافر واجب است پس با کافر که بی میزر بوده باشد داخل حمام شدن حرام است

و به روایتی از عبد الله الصادق علیه السلام وارد شده که کافر در منزله بهایم است و نظر کردن به عورت او جایز است قال في الفقيه وروی عن

الصادق علیه السلام انما اكره النظر إلى عورة المسلم فاما

النظر إلى عورة من ليس بمسلم مثل النظر إلى عورة الحمار و در کافی

نیز به اسناد صحیحی عن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبد الله علیه السلام

قال النظر إلى عورة من ليس بمسلم مثل نظرك إلى عورة الحمار مسألة

مکروه است که پدر و پسر خواه کبیر و خواه صغیر ممیز با هم داخل حمام باشند اگر چه

میزر بسته باشند و این کراهت در باره غیر معصومین است أبو جعفر الباقر

با پدر معصومش سید الساجدین علیهما السلام در حمام بوده اند و حدیث

سدیر صیرفی بر ذکر آن مشتمل است مسأله اگر قادر بر تستر متعمدا مکشوف العوره غسل کند در ذکری گفته که شبه صحت غسل است از جهت حصول امتثال و خروج

منهی عنه از حقیقت غسل و بعضی حکم به بطلان غسل کرده اند و پیش من فتوی بر قول ذکری است مسأله در قلتین آب بی میزر بودن مکروه است و در میان آب بی ازار غسل کردن مکروهی دیگر و این کراهیت به حمام و غیر حمام اختصاص ندارد بلکه در جمیع حیاض و انهار ثابت است به مقتضای حدیث آن ؟ علماء اهلا و سکانا که در فقیه و غیر آن از رسول الله صلی الله علیه و آله مروی است

و نیز خارج حمام در خلوتی که هیچکس نبوده باشد بی ازار غسل کردن مکروه و استتار

بمیزر سنت است چه رسول الله صلی الله علیه و آله بی ازار نکرده است و فرموده فالله احق ان یستحی من الناس و در فقیه گفته ونهی علیه السلام عن الغسل تحت السماء الا بمیزر ونهی عن دخول الانهار الا بمیزر مسأله در ستر پوشانیدن فخذین لازم است به دلیل قول ابی عبد الله الصادق علیه السلام هما من العوره و اصح آن است که از سره تا رکه عورت است که ستر آن و غض بصر از آن مأمور به

است و در حدیث وارد شده که هر عضوی را زنائی باشد نگاه کردن

زنای چشم و بی ساتر بودن زنانی عورت است در فقیه گفته است و سئل الصادق (ع) عن قول الله عزوجل قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم فقال کل ما کان فی کتاب الله تعالی من ذکر حفظ الفروج فهو من الزنا الا فی هذا الموضوع فانه الحفظ من ان ینظر إلیه مسألة در ستر عورت معتبر است که لون و حجم مستور شود پس ثوبی رقیق که حاکی حجم و شکل بوده باشد کافی نیست

و ساتر شرعی بر آن صادق نماید علی الاشبه مسألة در حدیث نهی وارد است از آنکه مستحکم در حمام بر کسی تسلیم کند و حمل نهی بر تخصیص بر کسی که عریان و عذیم

الازار بوده باشد متعین است بدلیل آنکه کاظم (ع) در حمام تسلیم کرده در حالت که مؤتزر بوده است در فقیه گفته است وقال عبد الرحمن بن مسلم المعروف بسعدان كنت في الحمام في البيت الاوسط فدخل أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام وعليه ازار فوق النوره فقال السلام عليكم فرددت عليه السلام ودخل البيت الذي فيه الحوض فاغتسلت وخرجت وفي هذا الاطلاق في التسليم في الحمام لمن عليه میزر والنهی الوارد عن التسليم فيه هو لمن لا میزر وعليه

مسألة قراءت قرآن به قصد قربت و خلوص نیت در حمام کسی را که با میزر بوده باشد و تردید و ترجیع صوت نکند مجوز است و نهی امیر المؤمنین صلوات الله علیه از آن مخصص است به کسی که عریان بوده باشد یا ترجیع صوت کند أبو جعفر کلینی رضوان الله تعالی علیه به سندی صحیح روایت کرده عن ربعی

بن

عبد الله عن محمد بن مسلم قال سألت ابا جعفر عليه السلام كان امير المؤمنين عليه السلام ينهى عن قراءة القرآن في الحمام فقال لا انما ينهى ان بقرء الرجل وهو عريان فاما إذا كان عليه ازار فلا بأس و به سندی صحیح روایت کرده عن الحلبي عن ابی عبد الله عليه السلام قال لا بأس للرجل ان بقرء القرآن في الحمام إذا كان يريد به وجه الله ولا يريد ينظر كيف صوته مسألة از مباشرت کردن در حمام منعی نیست به دلیل صحیحه علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام اقرء القرآن في الحمام وانكح قال لا بأس مسألة استحمام غبا مستحب و ادمان آن هر روز مکروه است؟ رئیس المحدثین در جامع کافی روایت کرده به اسنادی صحیح عن ابی عبد الله محمد الحجال عن سليمان الجعفري

قال مرضت حتى ذهب لحمي فدخلت على الرضا عليه السلام
فقال ان يشرك ان يعود اليك لحملك قلت بلى قال الزم
الحمام غبا فانه يعود اليك لحملك واياك ان تدمنه فان ادمانه
يورث السل و نیز روایت کرده في الصحيح عن سليمان الجعفري
عن ابي الحسن (ع) قال الحمام يوم ويوم لا يكثر اللحم وادمانه يذيب شحم
الكليتين مسألة دخول حمام بر ريق يعنى ناهار مكروه است و مستند معلق
؟ رئيس المحدثين است و در كافي از على بن الحكم عن رفاعه بن موسى عن اخبره
عن ابي عبد الله عليه السلام انه كان إذا اراد دخول الحمام تناول شيئاً فاكله
قال قلت له ان الناس عندنا يقولون انه على الريق اجود ما يكون قال لا بل يوكل
شئ قبله يطفى المرار ويسكن حرارت الجوف واز مراسيل فقيه است وقال
ابو الحسن موسى بو جعفر عليه السلام لا تدخلو الحمام على الريق ولا تدخلو حتى
تطعموا شيئاً مسألة و همچنين با امتلا از طعام از دخول حمام مكروه است بدليل
حسنة مثنى بن الوليد الحناط از طريق جامع كافي عن ابي بصير عن ابي عبد الله
عليه السلام قال لا تدخلوا الحمام الا وفي جوفك شئ يطفى عنك وهج المعدة

وهو اقوى للبدن ولا تدخل وانت مختلى من الطعام ودر حديث ديگر
از صادق عليه السلام دخلوه على البطنه يهدم البدن مسألة در حمام بر به پشت
خواييدن و تكيه كردن مطلقا مكروه است و پيه کرده را مگذاراند و پا
و دست را به خزف ماليدن على الاطلاق مكروه و سبب جذام و برص است
و در كافى بطريق صحيح عن عمر بن يزيد عن ابى عبد الله عليه السلام قال كان
امير المؤمنين صلوات الله عليه الا لا يستلقين احدكم في الحمام فانه
يذيب شحم الكليتين ولايد لكن رجليه بالخزف فانه يورث الجذام
و نیز از طريق كافى ابن ابى يعفور عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال
لا تضطجع في الحمام فانه يذهب شحم الكليتين ودر مرسله فقيه از صادق
عليه السلام لا تتك في الحمام فانه يذهب شحم الكليتين ولا بد لك
بالخزف فانه يورث

روایات نفید نجز و شام اقصدت مسألة مسواك
در حمام مكروه است همچنانكه در بيت الخلا مكروه است
و در نهی از آن روایت وارد است در فقیه روایت
كرده السواك في الحمام يورث وبالاسنان
مسألة در حمام از ابر یا خرقه یا کیسه از صوف یا جریر؟
یا کرباس بر روی مالیدن و روبان مسح کردن
مكروه است و در مرسله فقیه و مرفوعه
كافی از ابی عبد الله (ع) فرموده است ولا غسح؟
وجهك بالاذار فانه يذهب بما الوجه و در
حدیثی دیگر از طریق کافی عن موسى بن عبد الله
بن موسى قال حدثنا محمد بن علي بن جعفر بن
ابی الحسن الرضا (ع) قال من اخذ من الحمام خزفة
فحك بها جسده فأصابه البرص فلا يلومن
الا نفسه اما روی را بدست مالیدن و به صابون
مثلا شستن ممنوع نیست و کراهیت ندارد
مسألة آب سرد و فقاع در حمام آشامیدن
مكروه است و در حدیث آمده است كه فك؟
را فاسد میکند و نیز آب سرد به بدن و سر ریختن

الا قدمین ممنوع است و در حدیث وارد شده
که سبب وهن و ضعف بدن میشود و بر
قدمین آب سرد ریختن خصوصا در وقت خروج
از حمام مستحب است و مرض را از عمق جسد بیرون
مکشند چنانچه أبو عبد الله علیه السلام
در روایت محمد بن حمران از طریق فقیه فرموده
وصب الماء البارد علی قدمیک إذا خرجت وانه
بسل الداء من جسدک مسألة استحمام در روز
اربعاء بکسر باء موحده و اهمال عین الف ممدوده
یعنی چهارشنبه و سر تراشیدن در روز جمعه
مستحب است و شیخنا شهید قدس الله نفسه
در دروس گفته یستحب الاستحمام غبا روز در میان و یوم
الاربعاء والجمعه افضل و من مگویم افضلیت
استحمام در روز جمعه بخصوص مستندی
در اخبار اهل البیت علیه السلام ندارد و مگر
آنکه گوئیم دلیل آن استحباب تنظف و حلق رأس
و غسل رأس است به سدر در روز جمعه
و مسأله استحمام از برای دفاع بلغم مستحب است

به شرط آنکه معده از طعام ممتلی نباشد در فقیه
گفته قال رسول الله صلی الله علیه وآله الداء ثلاثة والدواء ثلاثة
فاما الداء الدم والمرارة والبلغم فدواء الدم الحجامة
ودواء البلغم الحمام ودواء المرارة المشیة مرة به کسر میم
و تشدید راء مفتوحه سود است اصغراء و مرات
اربعة اخلاط اربعة است و مشیة به فتح میم
و تشدید یاء بعد از شستن معجمه مکسوره بر صیغه
فعل عبارت است از دواء مسهل و همچنین
مشو بضم شین و تشدید واو بر صیغه فعول
بعد از آن گفته است وقال الصادق علیه السلام
ثلث يهدمن البدن وربما قتلن اكل القديد
الغاب ودخول الحمام على البطنة ونكاح العجوز
وردی العنبان (الغشیة) على الامنلا غاب باعجام غین
و تشدید باء موحدہ و بطنه بکسر باء موحدہ و اسکان
طاء مهمله قبل از نون و عشبان به کسر عین و اسکان
شین معجمه مسدا در استحمام مواظبت بر ادعبه
مأثوره در اوقات معدوده مهموده سنت است
و طریق فقیه از احمد بن محمد بن ابی نصیر از محمد

بن حمران مولای ما ابی عبد الله الصادق (ع) بر آن
مختسوی است اولی در وقت نزع ثیاب در مسلخ
بگوید اللهم انزع عني ربعه النفاق ورغبتي على الايمان
دویم در وقت دخول خانه اول اللهم اين اعوذ بك
من شر نفسي واستعبد يك من اداة سيم در وقت
دخول خانه دوم اللهم اذهب عني الرجس النجس
وطهر جسدي وقلبي و در خانه دوم در ساعتی
مکث کردن مستحب است چهارم در وقت
دخول خانه سیم نعوذ بالله من النار ونسأله
الجنة در ذکر اینچنین نقل کرده اللهم
اني اعوذ بك من النار واسألك الجنة واین
دعا را تکریر کردن و تا حین خروج مکرر خواندن
سنت است و آب کرم بر داشتن و بر همامه
به تخفیف میم یعنی بر فرق سر ریختن و مقدار از آن
بر هر دو پا ریختن جرعه از آن آشامیدن
و ابتلاع کردن مستحب است و تنقیه مثانه میکند
پنجم در وقت خروج حمام و رخت پوشیدن
در مسلخ اللهم البسني التقى وجنيتي الردی

ردی بفتح و دال و باع مقصوره غیر مدور عبارت است راء
از هلائك و به مراد از اینجا تکاف معاصیت است که سبب هلاك
حیوة ابدمة نشأ آخرت است مسألة تضم در وقت
خروج از حمام در زمستان و تابستان مستحب
است و دلیل صحیحه سیف بن عمره از طریق کافی
که در فقیه به طریق ارسال روایت شده قال
خرج أبو عبد الله (ع) من الحمام فتلبس وتعمم فقال إلى
إذا خرجت من الحمام فتعمم قال فما تركت العمامة
عند خروجي من الحمام في شتاء ولا صيف
مسألة مستحکم چون از حمام بیرون آید مستحب
است تمنیدت او گفتن و در حق او دعا کردن به این
عبارت طاب ما طهر منك وطهر ما طاب منك
ومولای ما اول السبطين ابو محمد مجتبی لحسن
بن علی علیهما السلام در مرفوعه ابی مریم انصاری
از طریق کافی رئیس المحدثین ومرسله صدوق
از طریق من لا یحضره الفقیه بر خصوص آن
تنصیص فرموده و از سایر عبارات استبعاد
و استنکار نموده استحماق قایل آنها کرده است

و من آن حدیث را در حواشی فقیه بر احق (بر احسن) وجوه و اتم تفسیر شرح کرده ام و آنچه در فقیه از صادق (ع) روایت کرده إذا قال اخوك وقد خرجت من الحمام طاب حمامك فقل انعم الله بالك نیز کنایت است از کمان بلادت ذهن و نقص جودت بال قال قایل چنانچه در حواشی آورده ام مسألة قلبتن حمام که مردم در آن غسل کرده اند اغتماس در آن و اغتسال از آن آب مکروه است و ممنوع و محظور نیست و شیخ مفید و سلار بن عبد العزیز از آن منع کردند چنانچه در ابواب مباح خواهد آمد انشاء الله العزیز مستند کراحت آنکه أبو الحسن الرضا علیه السلام در روایت محمد بن علی بن جعفر از طریق رئیس المحدثین در کافی که سابقا ذکر آن کردیم فرموده است ومن اغتسل من الماء الذي قد اغتسل فيه فأصابه الجذام فلا يلومن الا نفسه قال محمد بن علی فقلت لابي الحسن (ع) ان اهل المدينة يقولون ان فيه شفاء من العين فقال

كذبوا يغتسل فيه الجنب من الحرام والزاني
والناصب الذي هو شرهما وكل من خلق الله
ثم يكون فيه شفاء من العين انما شفاء العين
قراءة الحمد و المعوذتين وآية الكرسي و
النجو بر بالفسط والمر واللبان وكل من خلق
الله محروور ومعطوفست بر ضمير تشبيه كه
مضاف إليه شر واقع شده است يعنى والناصب
الذى هو شر كل من خلق الله و تكرار طريق
معلق كافي احمد بن محمد بن عيسى روايت كرده
عن على بن لحكم عن رجل من بنى هاشم قال
دخلت على جماعة من بنى هاشم فسلمت عليهم
في بيت مظلم فقال بعضهم سلم على ابى الحسن
فانه في الصدور قال فسلمت عليه وجلست
بين يديه فقلت له قد احببت ان القاك
منذ حين لاسئلك عن اشياء قال سل ما
بدأ لك قلت ما تقول في الحمام قا لا تدخل
الحمام الا بميزر و غرض بصرك ولا تغتسل
من غسالة ماء الحمام فانه يغتسل فيه

من الزنا ويغتسل فيه ولد الزنا والناصب
لنا اهل البيت وهو شرهم مسألة سيدنا
ابو الحسن الرضا عليه السلام در رساله
ذهبية و شيخ طوسي در فهرست آن را
رساله مذهبه ناميده فرموده است
ان الحمام ركب على تركيب الجسد اربعة
بيوت مثل اربع طنابح الجسد البيت
الاول بارد يابس والثاني بارد رطب
والثالث حار رطب والرابع حار يابس
ومنفعة حمام عظيمة تودي إلى الاعتدال
وتخفي الدرن وتلين العصب والعروق
وتقوى الاعضاء الكبار وتذيب الفصول
وتذهب العفن وفرموده است إذا اردت
دخول الحمام وان لا تجد في راسك ما
يؤذيك فابدأ قبل دخولك بخمس جرع

من الماء الفاتر فانك تسلم باذن الله تعالى
من وجع الراس والشقيقة وخمس اكف
من الماء الحار وتصبها على
راسك عند دخول الحمام
على البطنة يولد
القولنج